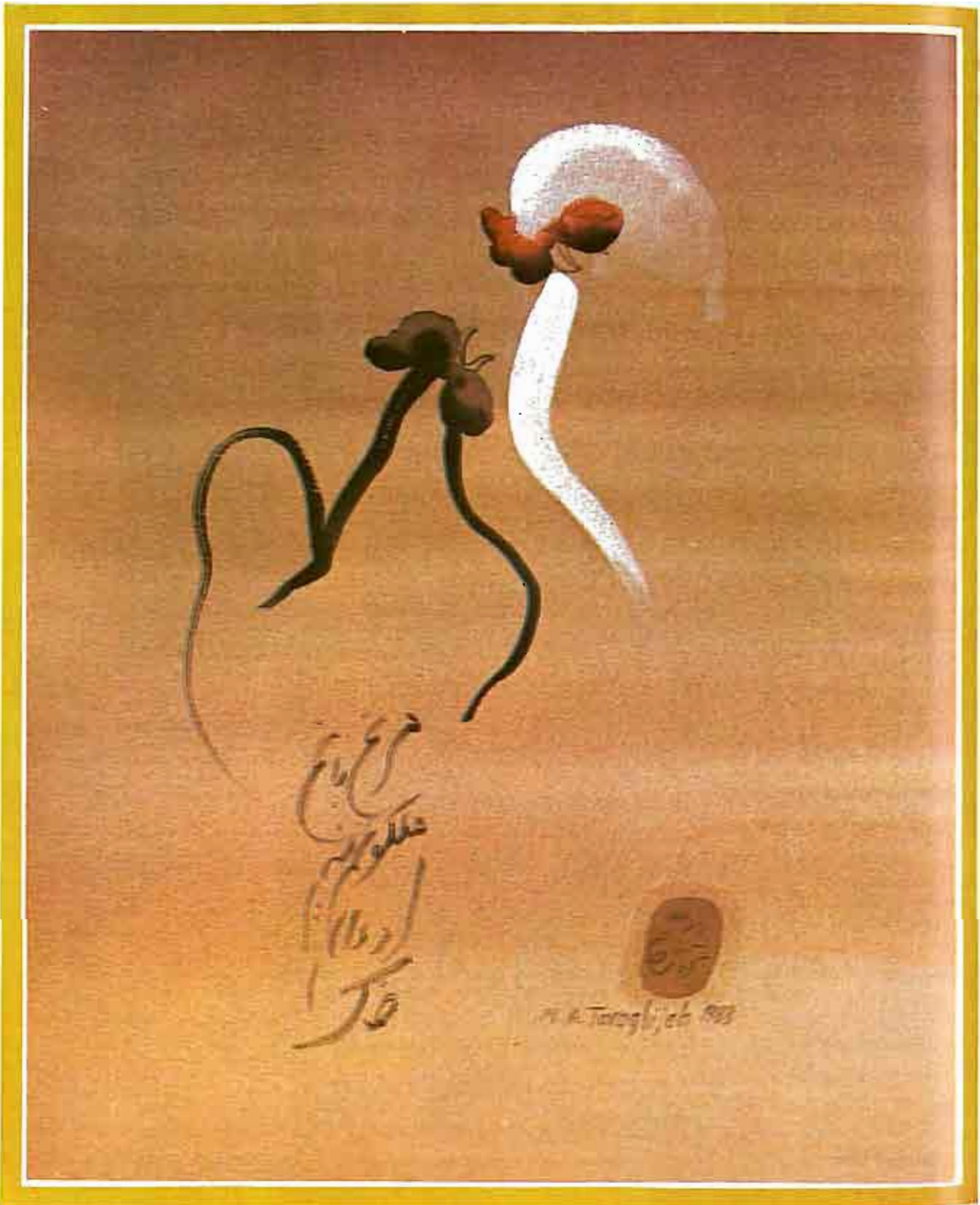


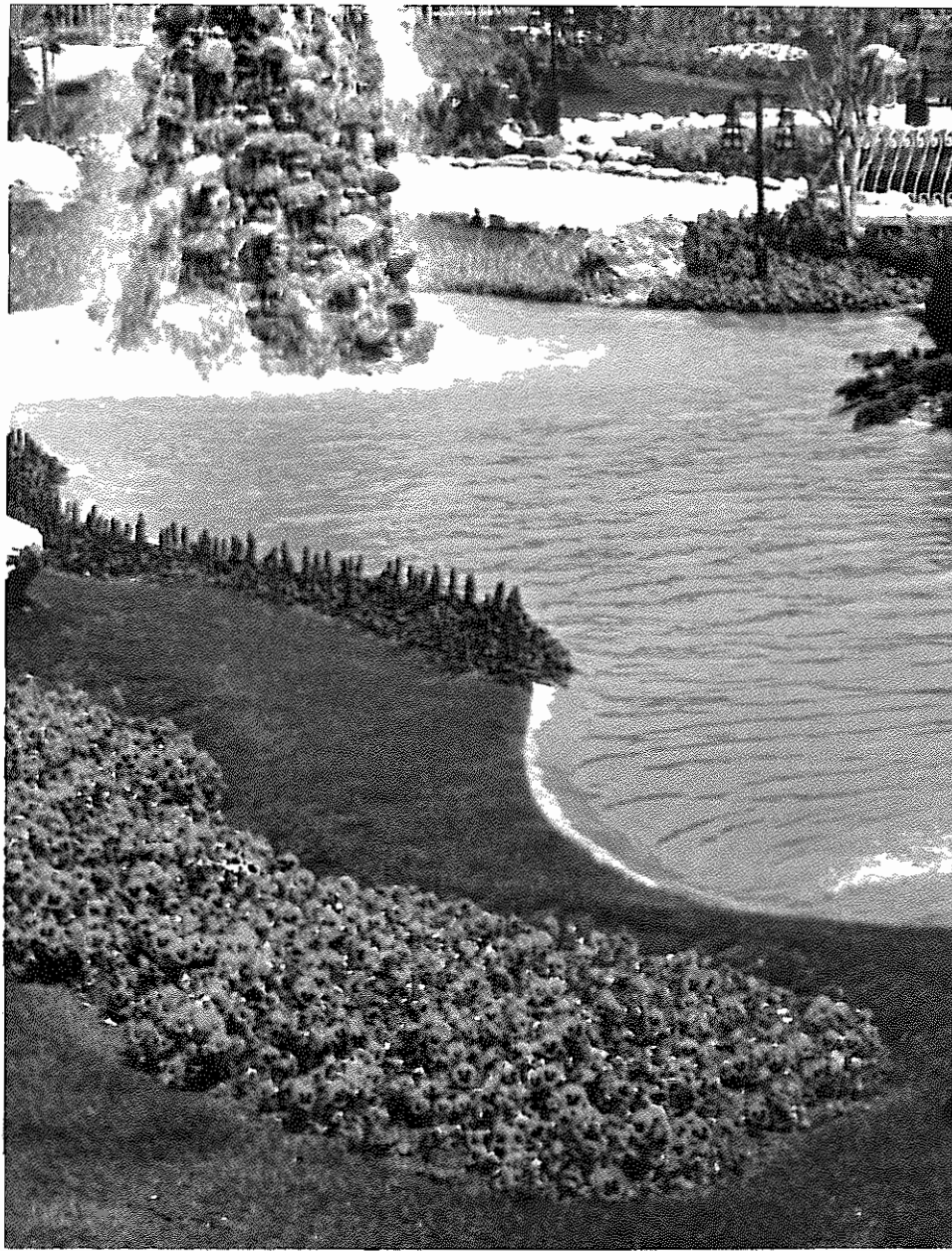
زنان

سال اول ● خرداد و تیر ماه ۷۱ ● بها ۵۰ تومان

۵



- زنان چه می‌خواهند؟ ● قضاوت زن: مینا یادگار آزادی ● آشنایی، ارتباط و تفاهم با روحیه حساس: ترجمه زهره زاهدی ● پژوهشی درباره خودکشی: مریم شکاری‌اوره ● زاله، فریادی از عمق تیره یک قرن؛ ● تحلیلی بر رمان کاغذ دیواری زرد ● مد، چرا دیروز بود و امروز نیست؟: فرشته بهار ● تله‌هیب: ژیلدا خدایار



بهار عارض گل، رقص سبزه‌ها در باد دلی به نرمی آب و نسیم می‌جوید

سازمان پارکها
و فضای سبز شهر تهران

زنان

سال اول شماره ۵ خرداد و تیر ماه ۷۱

در گذر سالی دیگر بر پرواز امام از این خاکدان، فریادها و فرزانگیهای او یاد باد!

زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یک بار در ماه منتشر می‌شود

| | | | |
|-------------|----|--|--------------------------------------|
| گزارش و خبر | ۲ | زنان چه می‌خواهند؟ | صاحب امتیاز و مدیرمسئول: شهلا شرکت |
| اندیشه | ۱۲ | تحلیلی بر رمان کاغذ دیواری زرد: ترجمه زهره زاهدی | طراح گرافیک: کورش پارسا نژاد |
| حقوق | ۱۷ | قضاوت زن: مینا یادگار آزادی | طرحهای این شماره: باسم‌الرسام |
| هنر | ۲۶ | سادگی هنرهای دستی، روابط انسانی را عمق می‌بخشد: بنفشه رستگار | لیتوگرافی: نیما |
| درخانه | ۲۹ | تذهیب: ژیلای خدایار | چاپ: سازمان ۱۲۸ |
| | ۳۲ | مد، چرا دیروز بود و امروز نیست؟: مهندس فرشته بهار | روی جلد: اثر استاد محمد علی ترقی‌جاه |
| | ۳۴ | ماهی: ترجمه حورا اخلاقی | |
| ادبیات | ۸ | کاغذ دیواری زرد: ترجمه زهره زاهدی | |
| | ۳۷ | شعر: | |
| | ۳۸ | ژاله، فریادی از عمق تیره یک قرن: زهره نوروزی صحنه | |
| علم | ۴۴ | آشنایی، ارتباط و تفاهم با روحیه حساس: ترجمه زهره زاهدی | |
| | ۵۲ | سرب: فرزانه خردمند | |
| | ۵۵ | خودکشی: مریم شکاری اوره | |
| | ۶۳ | باز هم تمرین: ترجمه ژینوس قائمی | |

صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۳۳۵۱۳

License Holder & Editorial Director:
Shahla Sherkat

Zanaan is a Persian-language
journal published monthly.

Each issue contains articles and
reports related to the women's
problems.

زنان در زمینه فعالیت‌های فرهنگی، هنری، آموزشی و خدماتی آگهی می‌پذیرد.

زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

حقوق چاپ، انتشار و نقل مطالب، طرحها و عکسها برای مجله زنان محفوظ است.

زنان چه می‌خواهند؟



برادران و شوهرهایشان است. فرصتی که امکان دستیابی به آموزش ابتدایی، راهنماییهای آموزشی و حرفه‌ای، کارآموزی عمومی، فنی - حرفه‌ای و در صورت لزوم کارآموزیهایی در سطوح بالاتر و یا بازآموزی مادام‌العمر را فراهم سازد.

زنها و کار در گذشته

بشر همواره در جستجوی ریشه‌های دیرینه خود بوده است. دانشی که سالهای متمادی در اختیار محققین و یا در انحصار موزه‌ها قرار داشت، اکنون به طور گسترده از طریق کتاب، رادیو و به ویژه سینما و تلویزیون در اختیار عموم قرار گرفته است. امروزه همسوعان ما می‌دانند که اسلاف باستانیشان در عصر غارنشینی چگونه زندگی می‌کرده‌اند، و چگونه برخی از ملتها که تحت تأثیر عصر تکنولوژی قرار نگرفته‌اند، هنوز در عمق جنگلها و یا مناطق دوردست زندگی می‌کنند.

می‌کنند، این وظایف را در تمام قرون و اعصار به تنهایی انجام دهند. فقط اگر مردها به عنوان شوهر و پدر خود را در مسئولیتهای زنها در زمینه مراقبت از فرزندان، تهیه خوراک، و نگهداری از منزل سهیم می‌دانستند، تمامی چشم‌اندازهای اجتماعی و اقتصادی دگرگون می‌شد. چنین رویه‌ای نه تنها منجر به پیشرفت هماهنگ جسمی و ذهنی کودکان می‌شد، بلکه به زن اجازه می‌داد تا با فرصت و نیروی بیشتری که در اختیارش قرار می‌گرفت، مشغول به حرفه‌ای شود و به این ترتیب هم سطح زندگی خانواده‌اش را بالا ببرد و هم موجب توسعه اقتصادی جامعه، منطقه و کشور خودش شود و در کنار همه اینها به درجاتی از رشد برسد. زن بدون یافتن تعلیم مناسب و برابر با مرد، جهت انجام یک حرفه خاص، نخواهد توانست در فعالیتهای اجتماعی مشارکت کامل داشته باشد. آنچه باید در مورد زنها انجام پذیرد، فراهم آوردن فرصت برابر با

به طور مسلم، در مرحله نخست زنان می‌خواهند، این واقعیت که آنها نیمی از نیروی انسانی جهان را تشکیل می‌دهند، رسماً مورد پذیرش قرار گیرد. همچنین این دیدگاه غیرمنطقی که چنین ذخیره عظیمی از نیروی انسانی نباید به شکل جدّیتری مطرح شود و نتواند در هر رشته از فعالیتهای پیشرفت کند، مردود شمرده شود. آیا درست است که وقتی مردها کار می‌کنند، زنان خانه‌دار مشغول استراحتند؟ شکی نیست که در تمام دنیا زنان خانه‌دار در طول روز به سختی کار می‌کنند و این کار نامرئی که نه دستمزد و نه پاداشی دارد و نه حتی به حساب می‌آید، از حد وظایف خانه‌داری و بچه‌داری بسیار فراتر می‌رود.

علی‌رغم این واقعیت مورد قبول که زندگی خانواده، یعنی واحد اولیه جامعه، بستگی به انجام منظم کارهای روزانه دارد، هیچکس تاکنون نتوانسته به اثبات رساند که زنها باید بنابر دستوراتی که از بالا دریافت



از طریق این اکتشافات درمی‌یابیم که زنهای آن دوران، مانند بسیاری از زنان در دوران معاصر، بیش از هر چیز قربانی وظایف و شرایط خود بوده‌اند. آنها علی‌رغم بارداری ناچار بوده‌اند که، کودک یک‌ساله‌شان را به پشت ببندند، در حالی که نوزاد دیگرشان چهاردست‌وپا خودش را به آستانه در غار یا کلبه می‌رسانده است. آنها در جریان حاملگیهای مکرر و متوالی و شیردادن به نوزادان با مشکلات زیادی مواجه بوده‌اند. علاوه بر این، باید گوشت و ماهی را طبخ یا خشک و نمکسود می‌کردند، پوست حیوانات را می‌کنند، دباجی می‌کردند، می‌پریدند و به هم می‌دوختند تا بالاپوش یا لباس تهیه کنند، یا برای مبادله با سایر کالاهای مورد نیاز آماده سازند. باز هم این «زن» بود که سرگرم بافندگی، تهیه لباس و پارچه، سببافی، سفالگری و سایر کارهای دستی می‌شد و البته مسئولیتش برای تهیه خوراک روزانه شامل چیدن برگها و دانه‌ها،

آب‌کشیدن از چاه یا رودخانه، شکستن هیزم و روشن نگاه‌داشتن آتش هم می‌شد. در این زمان مردها به شکار می‌رفتند، ماهیگیری می‌کردند، سرگرم جنگیدن بودند و نیز، مسئولیت ساختن سرپناه با آنها بود. حیوانات را به دام می‌انداختند، ابزار می‌ساختند و برای انتخاب رئیس دور هم جمع می‌شدند. در محاکمات داوری می‌کردند و یا در مورد حمله به قبیله دشمن تصمیم می‌گرفتند. اینها، همه کارهای مردانه بود.

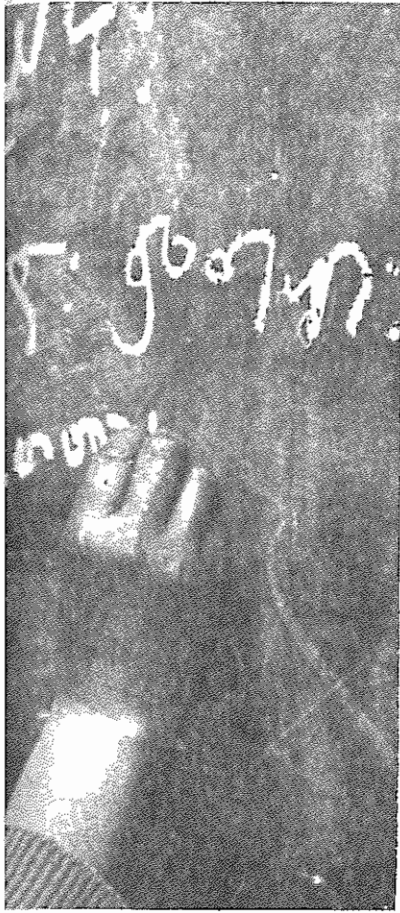
در مقاطع مختلف زمانی، تحت تأثیر تحولات منطقه‌ای، شیوه زندگی به کندی تکامل می‌یافت. این تکامل مقارن با مهاجرت اقوام صورت می‌گرفت. تولید محصول بیشتر شد و همین موجب شد که گروههایی در نقاط ثابتی مستقر شوند؛ در حالی که گروههای دیگری همچنان به زندگی عشیره‌ای ادامه می‌دادند. در میان گروههای غیرمهاجر و ساکن مناطق زراعی، مسئولیت زنان با اضافه‌شدن کارهای کشاورزی سخت‌تر و طاقت‌فرساتر شد. به این ترتیب در گذشته نه چندان دور، اولین مشاغل زنان در ارتباط با فعالیتهای سنتی‌شان شکل گرفت. قدیمیترین این مشاغل رابطه نزدیک و مستقیم با زندگی و مرگ داشت، مانند قابلگی و تدارک مراسم سوگواری. زنهایی که این امور را به عهده داشتند، عمدتاً پیرترین زنان دهکده بودند. آنها از مادرانشان آموزش دیده بودند و به همین ترتیب به دخترهایشان آموزش می‌دادند، اما در همین زمان زنهای رختشوی، ریسنده، بافنده، صنعتگران کارهای دستی از قبیل سفالگر، سبباف، و جواهرساز هم یافت می‌شدند.

به این دلیل، وقتی در بقای نسل بشر تعمق می‌کنیم - حتی در کشورهای پیشرفته و مدرن که به عنوان الگوی تقسیم کار میان زن و مرد مطرح هستند - از یاد نمی‌بریم که این دیدگاهها ریشه‌هایی دارند که در اعماق وجود هر یک از ما، در ضمیر ناخودآگاهمان دفن شده‌اند. دیدگاههایی که در طول قرون و اعصار شکل گرفته است. از یاد نمی‌بریم که شمای کنونی زن و مرد که محصول شکل‌گیری همین تصورات است از نظر نسل پیش از ما، شمایی طبیعی بوده است. علی‌رغم دگرگونیهای شرایط اجتماعی هر

کشور، در مقاطع مختلف تاریخی، معمولاً شرایط غالب در کشورهای پیشرفته به غلط برای هر جامعه‌ای مفروض شمرده می‌شود. در حالی که ما باید حتی در یک کشور واحد، میان مناطق شهری و روستایی تفاوت قائل شویم؛ هرچند که حتی در آن صورت هم چشم‌انداز ما کامل نخواهد بود، مانند یک تابلوی نقاشی که رنگهای معدود و اندکی در اختیار دارد.

اولین مدارس حرفه‌ای

غالب کشورهای پیشرفته و به ویژه انگلستان که اولین نشانه‌های صنعتی شدن در آنجا ظهور کرد، در قرن نوزدهم پا به عصر صنعت گذاشتند و این زمانی است که روستاها یعنی محل زندگی مردم فقیر تخلیه شد و روستائیشان به شهرها رو آوردند. به عنوان مثال در فرانسه فقیرترین مناطق مانند کروز و لیموزین شاهد مهاجرت مردان جوان خود به پاریس بودند. جایی که نیازمند ساختن مناطق مسکونی، عمارتها، کارخانجات، ماشین‌آلات، کارگاهها و ایستگاههای راه‌آهن بود. آنها که از کروز و لیموزین به شهر آمده بودند، هرچند دیگر بنا و معمار بودند، اما زمستانها به دیارشان برمی‌گشتند و بهار سال بعد به همراه برادرها و عموزاده‌هایشان که آنها هم در کار ساختمان بودند راهی پاریس می‌شدند. آنها از طریق آموزش حین انجام کار، حرفه‌ای را یاد می‌گرفتند. چندی بعد کلیه افراد خانواده در حومه شهرها ساکن شدند، جایی که بعدها به عنوان مناطق محروم‌نشین شناخته شد. صبح، مردها بر سر کار می‌رفتند و زنها و بچه‌ها در خانه می‌ماندند. به تدریج توسعه سریع مناطق صنعتی، موجب افزایش تقاضا برای کارگر اضافی شد و به این ترتیب زنها هم به کار گرفته شدند. دخترها، زنهای مجرد، بیوه‌های بدون فرزند و زنهای چهل‌ساله که فرزندانشان بزرگ شده بودند، جزو این گروه بودند. از آنجا که این زنها تعلیمات ابتدایی ندیده بودند، به عنوان کارگر ساده استخدام می‌شدند، در حالی که برادرها و شوهرهایشان که سالها تعلیم دیده بودند، سمتهای تخصصی‌تری را احراز می‌کردند و می‌توانستند ارتقا مقام پیدا کنند و به کمک



کارگر زیردستان کار می‌کردند، بلکه به عنوان زنهای پرورش‌دهنده اسب و سوارکار شکل کاملاً جدیدی از مشارکت زن در امور جامعه را بدعت گذاشتند.

وضعیت زن روستایی در اروپا، که هنوز هم در کشورها و مناطق فقیرنشین، به خصوص مناطق کوهستانی پابرجاست، به تدریج در نقاطی که نظام ارباب و رعیتی در املاک وسیع در حال فروپاشی بود، متحول شد. در این شرایط، بعضی از کشاورزان جیره‌بگیر (کارگرها و رعیت‌های مرد یا زن) به مزرعه‌دارانی مبدل شدند که وضع زندگیشان بهبود یافت. زنهایشان توانستند برای انجام کارهای خانه و مزرعه کسانی را برای کمک به خدمت بگمارند و با بالا رفتن سطح زندگی در این مناطق بسیار وسیع، پسرها جذب اولین مدارس کشاورزی در سطح متوسطه و دخترها وارد دبیرستانهای شهرهای نزدیک یا عمدتاً مدارس آموزش فنون خانه‌داری روستاها می‌شدند. پسرهای مالکین و اربابها تا آن زمان در کالجهای کشاورزی که در ربع آخر قرن نوزدهم تأسیس شده بود، از سطح آموزش بالاتری برخوردار بودند، اما در همین زمان در عین حال زنان روستایی همانند زنان شهری همچنان به انجام وظایف

رونق داشتند. آنها «فنون خانه‌داری» یعنی همان چیزی را به زنها آموزش می‌دادند که دیگرمختص زن بود تا بتوانند خارج از منزل این خدمات را به نحو بهتری ارائه دهند و به عنوان پیشخدمت در اطاقها و یا رختشویخانه هتلهای انجام وظیفه کنند.

پیشرفت مدارس حرفه‌ای ملی یا ایالتی تا پیش از پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) در کشورهای صنعتی به طور محسوس مشاهده نمی‌شد. در سال ۱۹۲۵ شش مدرسه حرفه‌ای دخترانه در فرانسه تأسیس شده بود. در این مسیر می‌توان یکی از نتایج جنگ جهانی اول را به وضوح ملاحظه کرد. مردهای کشورهای درگیر جنگ به مدت چهار سال از صحنه خارج شدند. به این ترتیب که کشته، در حال جنگ و یا اسیر شده بودند. از این رو زنها را به کار در کارخانه‌ها، ادارات، کارگاهها، مزارع و بنادر صید ماهی فراخواندند و به این ترتیب ثابت شد که زنها قابلیت انجام کلیه کارهایی را که تا آن زمان به مردها اختصاص داشت، دارند.

زنها در مناطق روستایی کشورهای صنعتی

مناطق روستایی کشورهای صنعتی به مقتضای وضعیت جغرافیایی، آب‌وهوایی و اقتصادیشان با یکدیگر بسیار متفاوت بودند، اما علی‌رغم همه این تفاوتها یک اصل واحد و پابرجا وجود داشت: زنهای روستایی سیسیلی یا ایرلندی، اسپانیایی یا رومانیایی، فرانسوی یا آلمانی، سالیان درازی برده مردها بودند. انجام کلیه کارهای خانه اعم از پرورش و نگهداری کودکان و امور داخلی منزل و همچنین وظایف دیگری از قبیل کارهای زراعی مربوط به سیستم ارباب و رعیتی، شیردوشی از گاوها و بزها، پرورش ماکیان، کشت و پرورش سبزیها مایحتاج خانواده در جالیتهای خانوادگی، پرورش تاکستانها، برداشت محصول میوه و سبزیجات و نگهداری آنها به صورت مربا، نمکسود شده، بوداده، و کنسرو به عهده زنها بود. تنها مورد استثنایی اما قابل توجه، که به ندرت در شرح و تاریخچه این دوران مطرح شده است، در قاره آمریکا بوده است. آمریکا جایی بود که دخترها و دخترزاده‌های اولین مهاجران به آن سرزمین، از شروع مهاجرت بزرگ اروپاییان دوش‌به‌دوش پدرها و شوهرهایشان کار کرده بودند. این زنان همراه با رشد سریع مکانیزه شدن کشاورزی نه تنها به عنوان مدیران خانواده که گروه زیادی

آموزشهایی که قبلاً در حین کار دیده بودند، به کارگرهای متخصص و یا سرکارگر مبدل شوند.

این شکل ترتیب کار، قابل تعمیم به تمام کشورهای صنعتی است که در مراحل اولیه صنعتی شدن قرار دارند و از سویی نمایانگر این واقعیت است که: چرا زنها از آغاز عصر صنعت مایل به کار در خارج از منزل نبودند؟ چرا هنگام نیاز به تأمین معیشت خود کم‌درآمدترین کارها را که مستلزم هیچگونه تخصصی نبود، می‌پذیرفتند؟ چرا به تدریج ترجیح دادند در خانه بمانند و صرفاً به کارهای سخت و یکنواخت خانه بپردازند؟ اینها همه نهایتاً منجر به استثماری آشکار شد. یکی از مدافعین کلاسهای آموزش حرفه‌ای به نام آلبرت دُمون وضعیت سال ۱۸۸۵ را به عنوان یک رسوایی تقبیح کرد. این صنعت نوظهور، به کارگیری کارگرانی با آموخته‌های ریاضی یعنی پایه مهندسی را در سراسر اروپا اقتضا می‌کرد. در سال ۱۷۹۴ دانشسرای هنر و اصول پلی‌تکنیک در فرانسه تأسیس شد. این دانشسرا ابتدا اقدام به جمع‌آوری نمونه‌های اصلی ماشین‌آلاتی که تا آن زمان اختراع شده بود، کرد. در هر کجا انستیتوها و کالجهایی افتتاح می‌شد تا سردمداران صنعت را آموزش دهد و برای رشته مهندسی در صنایع نساجی و شیمیایی مهندس تربیت کند. همه این آموزشها تمام و کمال متعلق به مردها بود.

ساختار تولید و صنعت در حال توسعه به زودی با تشکیلات بازرگانی که می‌رفت تا در مدت کوتاهی از اهمیت فراوانی برخوردار شود، پیوند یافت و این همان پدیده‌ای است که در اصطلاح دنیای کار به آن «دوران سوم» گفته می‌شود. منشیها، کارمندان اداری و دفترنویسان به زودی ماشین‌تحریر را جانشین قلم کردند و این خود، باعث ازدیاد و توسعه مدارس بازرگانی و دوره‌های اختصاصی فراگیری کار با ماشین تحریر و حسابداری شد. مردان جوان و دخترها به طور مرتب در کلاسهای شبانه شرکت می‌کردند. در مدت کوتاهی حرفه مربوط به کارهای دفتری به یک حرفه زنانه مبدل شد. در سال ۱۹۸۲، ۱۲ مدرسه کارآموزی بازرگانی صنعتی در فرانسه گشایش یافت که دوتای آنها اختصاص به دخترها داشت. در همان سال ۱۴ آموزشگاه حرفه‌ای در پاریس دایر شد که هشت‌تای آنها دخترانه بود. کالجهای آموزش فنون خانه‌داری نیز به اندازه کالجهای بازرگانی

دو موضوع زیر را مورد ملاحظه قرار داد.
۱ - همه کارکنان اعم از زن و مرد به کیفیت مناسب شغلی و نیز تا حدی انعطاف‌پذیری نیازمندند تا از نظر فنی به طور یکسان پیشرفت کنند.

۲ - زنها در تئوری حق دارند مانند مردها شاغل باشند، اما در عمل از آنها بسیار عقب هستند، به ویژه در زمینه قابلیت‌های حرفه‌ای.

ورود دخترها و

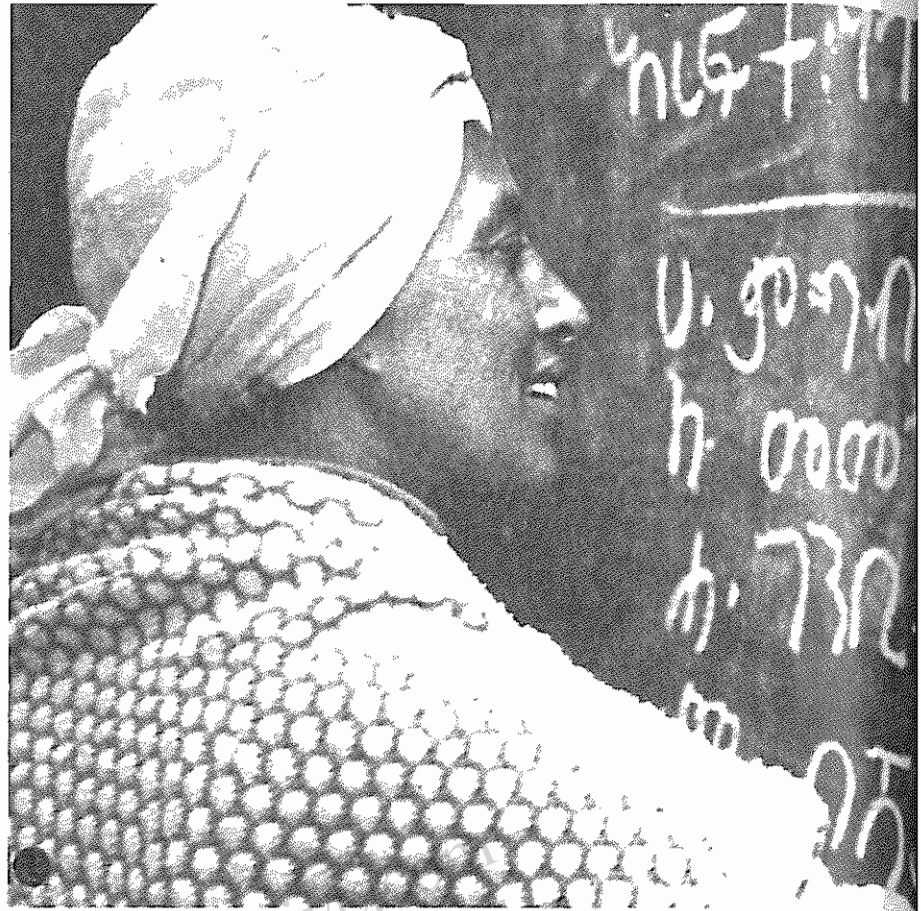
پسرهای جوان به مدارس

الف - در کشورهای پیشرفته: صرف‌نظر از نقطه‌نظرهای سنتی و کلیشه‌ای که هنوز هم در بعضی از کتب درسی و دوره‌های تحصیلی باقی مانده است، می‌توان گفت که فرصت و موقعیت آموزشی برای دختران و پسران به طور مساوی وجود دارد. حداقل می‌توان گفت، تا تحصیلات ابتدایی این تساوی وجود دارد و تا شانزده سالگی را دربر می‌گیرد، و در بعضی کشورها تا سنین بالاتر نیز دخترها و پسرها در آموزش برابرند. به برکت تسهیلاتی که در نقاط محروم برای ورود جوانان به مدارس ایجاد شده است، (از قبیل سرویس رفت‌وآمد، سالن غذاخوری، مدارس شبانه‌روزی، بورسهای تحصیلی، و غیره) این امکان به وجود می‌آید تا در بعضی از کشورها تفاوتی که میان مناطق روستایی و شهری وجود دارد، از میان برود.

ب - در کشورهای در حال توسعه: کشورهای در حال توسعه از زمان کسب استقلال به بعد، شروع به برنامه‌ریزی مدارس ابتدایی کرده‌اند. به دلیل برخی کمبودها، هنوز این طرحها در همه جا و به طور مداوم عملی نشده است. اگر هر یک از مناطق در حال توسعه را به تنهایی در نظر بگیریم، در می‌یابیم که ورود دختران به مدرسه مانند ورود پسران به مدرسه است، مانند مدارس ابتدایی و متوسطه در آمریکای لاتین و آسیای شرقی، در حالی که در مناطق دیگر دختران به نسبت کمتری از پسران وارد مدرسه می‌شوند.

وضعیت تحصیلات بالاتر از متوسطه

علی‌رغم پیشرفتهایی که تاکنون انجام گرفته است در بسیاری از مناطق توسعه‌یافته، هنوز تعداد دخترانی که به تحصیلات بالاتر از دوره متوسطه می‌پردازند، با تعداد پسران در همین رده تحصیلی برابر نیست. در مناطقی با توسعه‌یافتگی کمتر، پیشرفتهایی حاصل شده است، اما هنوز



زنان در کشورهای پیشرفته پیشین

در گذشته وضع زنها در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین بنابر سطح طبقاتی و اجتماعیشان بسیار متفاوت با یکدیگر بود؛ اما قسمت اعظم زنهای معمولی مانند هر جای دیگر دنیا، پیشخدمت دست به سینه همه‌کس بودند. همه وقت آنها صرف به دنیا آوردن بچه‌ها، بزرگ کردن آنها، و به کلی مراقبت از خانواده می‌شد و زمینه رشد فردی حتی برای انجام همین وظایف را نداشتند.

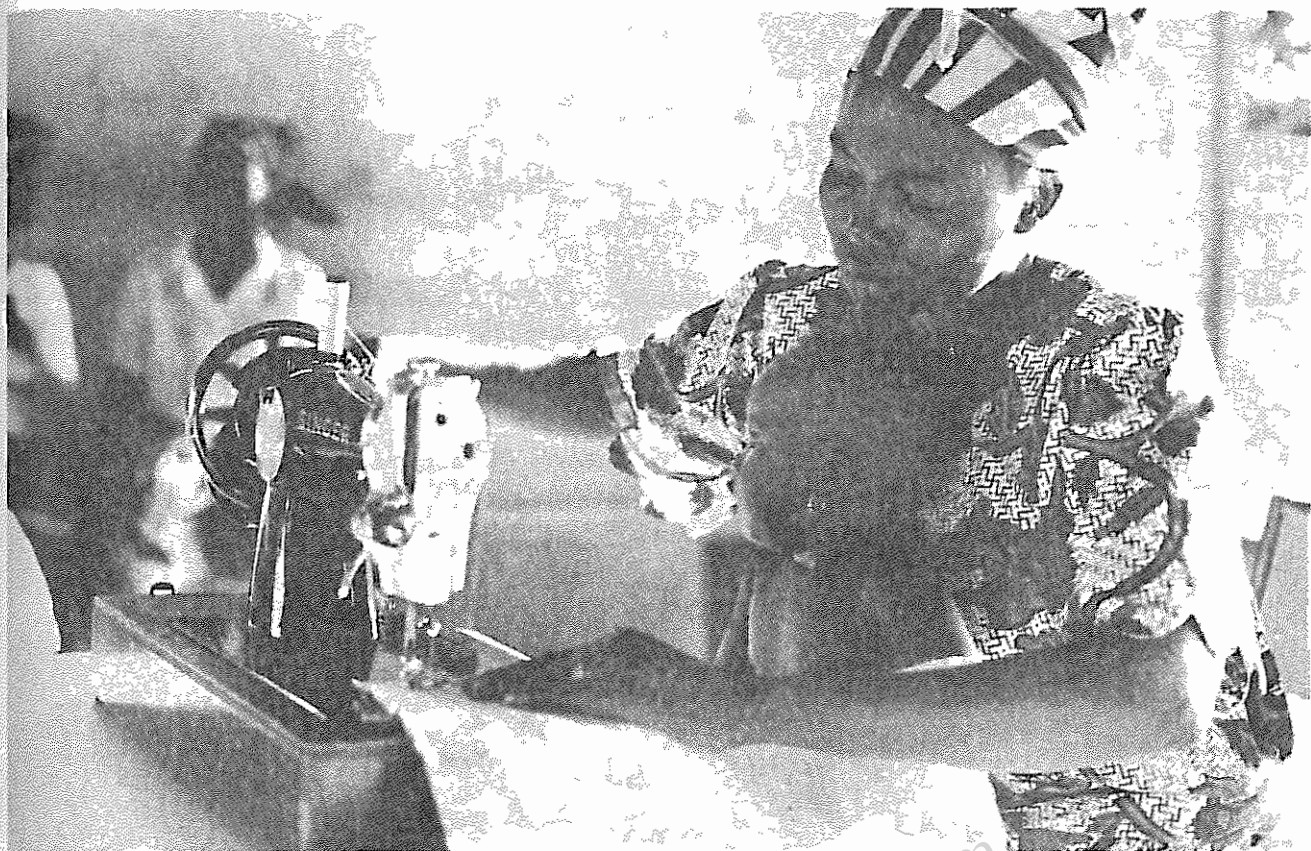
دختران و زنان در سطوح مختلف

آموزشی و در دوره‌های کارآموزی

بسیاری از ارگانهای جهانی با مشکلی اساسی مواجه هستند که در واقع سرچشمه تمام مشکلات اقتصادی جهان است، و زندگی بهتر و سعادت بیشتر برای نوع بشر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این مشکل را می‌توان به شکل سوالاتی مطرح کرد. چگونه می‌توان با بیکاری که به صورت پدیده‌ای جهانشمول درآمده است، مبارزه کرد؟ چگونه می‌توان ساعات کار را به نحو بهتری میان کارمندان بیشتری توزیع نمود و در عین حال کیفیت و بازدهی کار را بالا برد؟ به نظر می‌رسد در پاسخ این سؤال باید

انحصاری خود به عنوان همسر و مادر مشغول بودند و این پیش از جنگ جهانی اول بود. یعنی پیش از زمانی که زنها به کمک پیرمردهای ده که به دلیل کهولت سن از خدمت نظام معاف بودند مدیریت مزارع را در دست بگیرند.

از حیث فعالیت‌های مربوط به صنایع دستی، هر دهکده‌ای برای خودش نجار، کفشدوز، بافنده، آهنگر، نعلبند، چرخ‌ساز، سراج و... داشت. زنها بی‌آنکه در فعالیت‌های اقتصادی و در کنار مردان صنعتکار خود جایی داشته باشند، در خانه می‌ماندند. گاهی تعداد اندکی از ایشان که در مرکز دهکده منزل داشتند، بقالی، خرازی‌فروشی، یا روزنامه و سیگارفروشی انحصاری ده را اداره می‌کردند. آنها تا زمان جنگ جهانی اول مانند دخترهایشان به صومعه یا مدارس کلیسایی رفته بودند و مقدمات سوادآموزی و هنرهای دستی به ویژه سوزنکاری و خیاطی را آموخته بودند. در چنین فضایی، همانند سایر املاک کشاورزی اطراف، فعالیت زنها به طور سنتی و طی سالیان متمادی منحصر به خانه و بچه‌داری بود با تعداد بچه‌هایی بسیار زیاد در خانواده.



جایگاه زنان و دختران در آموزشهای

فنی سطوح بالا

نخست باید منظور خود را از آموزشهای فنی سطح بالاتر توضیح دهیم. به طور کلی جوانان در سنین بین ۱۸ تا ۲۰ سال برای ادامه تحصیل وارد دانشگاهها، مدارس عالی، مؤسسات عالی، کالجهای آموزشی و یا مدارس تربیت معلم می شوند. پزشکان، داروسازان، زیست شناسان، وکلای قضایی، دادستانها، قضات، کارشناسان علوم اداری، حسابداران قسم خورده، اقتصاددانان، معلمین، جامعه شناسان، روان شناسان، محققین و... در این سطح آموزش می رسند و غالباً پس از سالیان دراز تحصیل به درجات فوق می بینند. در بعضی از کشورها مدارس عالی در سطح دانشگاهها هم افسران درجه بالای ارتش و هم متخصصین سطح بالای رشته های غیرنظامی از جمله مهندسی در رشته های مختلف را آموزش می دهند. به جاست که سؤال شود جای زنان در این تشکیلات که در واقع آموزش دهنده مدیران رده بالای کشورهای مختلف است، کجاست؟

چنانچه از روی نتایج به دست آمده داوری کنیم، کشورهای اروپای شرقی، اولین کشورهایی بودند که درهای دانشگاهها

نیروی انسانی (زن و مرد) و نیز اگر بپذیریم که کیفیت انجام کار همان قدر اهمیت دارد که کمیت نیروها در بازار کار، در این صورت اولویت را باید به موارد زیر داد:

- ایجاد شرایط مساوی برای تحصیل - حداقل تا پایان دوره ابتدایی - تا نوجوانان بتوانند آگاهیهای اولیه را در ارتباط با موضوعات عمومی و همچنین موضوعات علمی و فنی فراگیرند.

- تقویت دروس عمومی، علمی و آگاهیهای فنی، از اولین سالهای تحصیلات متوسطه، که به جوانان (چه دختر و چه پسر) این فرصت را می دهد تا با دراختیار داشتن دستمایه های مناسب بتوانند حرفه آینده خود را انتخاب کنند.

- آشنا کردن همه جوانان (اعم از دختر و پسر) با کارهای فنی و عملی و اجتناب از پیشداوریهای معمول که القا می کند آشپزی و خیاطی مال دخترهاست و نجاری و آهنگری متعلق به پسرها.

- تأسیس مؤسسات خدمات ارشادی مشاغل و در صورت لزوم اصلاح مؤسسات موجود در این زمینه، تلاش برای آگاه کردن بزرگسالان و بیرون کشیدن آنها از کلیشه های سنتی و واداشتن آنها به شناخت درست حرفه خود و ارزیابی دقیقتر قابلیت هایشان.

تفاوت عظیمی به نفع پسرها وجود دارد.

در مقیاس جهانی: الف - ورود دختران به مدارس متوسطه، در مجموع بسیار به کندی افزایش می یابد ب - دختران بیشتر وارد مدارس تربیت معلم می شوند، رشته های عمومی و حرفه ای که همپراز هم هستند. پ - از آنجا که آموزشهای حرفه ای از یک سو شامل دوره های علمی، تکنیکی و تحصیلات بازرگانی و از سوی دیگر شامل اقتصاد داخلی می شود، به نظر می رسد ورود دختران به رشته هایی از قبیل مکانیک الکترونیک، صنعت، کشاورزی و غیره بالنسبه ناکافی است.

در مناطق اصلی کشورهای توسعه یافته، در مجموع دختران کمی بیشتر از پسرها وارد مدارس می شوند. آنها در رشته تربیت معلم اکثریت را دارا هستند و در دوره های عمومی بیشتر از مدارس متوسطه فعال هستند.

در جمع بندی وضعیت زنان در مقاطع مختلف تحصیلی به نتایج زیر دست می یابیم: در مقایسه میان اشتغال به تحصیل زنان با مردان در تمام سطوح تحصیلی به پایین بودن

درصد زنان اشاره کردیم. در نتیجه اگر متقاعد شده باشیم که مشکل توسعه و رشد مستقیماً وابسته به اشتغال هر چه بیشتر سکته مناطق مختلف است، یعنی بیشترین بسیج



و مؤسسات عالی آموزش خود را کاملاً به روی دخترها گشودند. دختران در این کشورها نه تنها اجازه تحصیل در حد عموم را یافتند بلکه با دستیابی به سطوح ارتقا یافته تحصیلی و سایر آموزشهای پیشرفته توانستند پیوسته در گروههای بیشتری وارد مؤسسات عالی آموزش و حرفه‌های تخصص فنی شوند. به طور مثال در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) ۵۲ درصد کارگران زن نیمه متخصص توانستند به دانشگاه راه یابند. به این ارقام توجه کنید: در شوروی از هر دو مهندس یکی زن است، ۴۰ درصد از جراحان دامپزشک، متخصصین کشاورزی، و تکنیسینهای جانورشناس، و همچنین ۳۹ درصد محققین علوم زن هستند. در مورد پزشکان این نسبت بسیار بالاتر است. از هر چهار پزشک روس سه نفر زن هستند.

در مجارستان ۷۵ درصد مهندسين شهرساز، ۲۰ درصد دادستانها (در بوداپست ۵۰ درصد زن هستند، زنان بیش از سه چهارم مشاغل آموزشی را در اختیار دارند.

در کسانادا، کشوری که در آن ورود دخترها و زنها به دانشگاه سابقه طولانی دارد، در سالهای میان ۱۹۷۲-۷۳ و ۱۹۷۷-۷۸، تعداد دختران دانشجو افزایش چشمگیری داشته است، به خصوص در رشته‌هایی که عرفاً زنانه نبودند، مانند: داروسازی در بخش دامپزشکی، حقوق و حتی رشته‌های مهندسی.

در اکوادور تعداد بسیار زیاد دانشجویان دختر در سطح عالی آموزشی از مرز مورد درخواست جامعه فراتر رفته و این نگرانی وجود دارد که ایشان ناچار شوند شغلی در سطح پایین‌تر از تخصص و قابلیت خود بپذیرند.

ب - در کشورهای در حال توسعه:

در مورد کشورهای در حال توسعه به چندین علت تهیه جدولهای آماری تحصیل زنان در مراکز آموزش عالی مقدور نمی‌باشد.

۱ - در این زمینه چهار گزارش در دست می‌باشد که عمدتاً روی کارآموزیهای حرفه‌ای برای دختران جهت ورود به بازار کار متمرکز شده است. آنجا که به دانشگاهها و سطوح آموزش عالی مربوط می‌شود، گزارش کاملی در دست نیست.

۲ - به طور کلی ورود زنان به مراکز آموزش عالی که دانشجویان را برای رشته‌های صنعتی و کشاورزی آموزش

می‌دهد، در سطحی که وارد بازار اقتصادی کار شوند آنقدر ناچیز است که به غیر از چند مورد استثنا می‌توان گفت وجود ندارد.

۳ - رشته‌هایی که در دانشگاههای کشورهای آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا به وسیله دختران انتخاب می‌شود، عمدتاً عبارتند از: علوم انسانی (ادبیات، حقوق، تاریخ، جغرافیا، زبان) که نهایتاً منجر به اشتغال در حرفه‌های آموزش و اداری می‌شود. با این حال باید متذکر شویم که تعدادی از این کشورها برای آن که بتوانند دانشگاههایی در سطح ملی ایجاد کنند که درهایش به روی هر دو جنس به طور مساوی باز باشد، تلاشهای قابل تحسینی به عمل آورده‌اند، هرچند که غالباً ناچار بوده‌اند

هیتهای علمی خود را از میان مدرسين سایر کشورها انتخاب کنند و به کار گمارند.

شاگردان این دانشگاهها، اعم از دختر و پسر، برای مدت چند سال به کشورهای خارجی می‌روند تا در رشته‌ها و سطوحی که در کشورشان وجود ندارد، به تحصیلات خود ادامه بدهند. (از جمله پزشکی، علوم پایه، اقتصاد، علوم اداری و غیره). آنها عموماً دانشجویان بورسیه هستند و به کشورهای مسافرت می‌کنند که به زبان آنها آشنایی دارند (مانند انگلیسی، فرانسه، آلمانی و غیره). این دانشجویان اعم از دختر و پسر غالباً متعلق به طبقات حاکمه اعم از سیاسی و اقتصادی هستند. زمانی که تحصیلات آنان پایان می‌پذیرد و در رشته‌ای

تخصص پیدا می‌کنند، برخی تصمیم می‌گیرند در کشوری که درس خوانده‌اند، بمانند و به کشور خود برنگردند. چنین وضعیتی برای هر دو کشور مبداء و میزبان مشکلاتی به همراه دارد.

با در نظر گرفتن همه آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که سهم زنان در فرآیند تحصیلات عالی به اندازه سهم مردان نیست.

به هر حال اگر متقاعد شده باشیم که مسئله توسعه و رشد با ایجاد کار برای بالاترین تعداد افراد متخصص و کارآمد، از جمله زنها ارتباط مستقیم دارد، و نیز بپذیریم که کیفیت کار نیروی انسانی بسته به میزان مهارت اوست، آن‌گاه از میان همه اولویتها، ضروری است که:

۱ - مدارس ابتدایی به تعداد کافی برای آموزش همه کودکان اعم از دختر و پسر ایجاد شود.

۲ - مؤسسات آموزشی در اولین مراحل دبیرستانی یک برنامه کامل و گسترده آموزشی، شامل موضوعات کلی (عمومی) - یعنی علوم پایه، ریاضیات و نیز آشنایی اولیه با حرفه‌های عملی تدارک ببینند و آن را بدون قایل بودن هیچگونه تمایزی میان دو جنس، به دانش‌آموزان تعلیم دهند.

۳ - علاوه بر اقدامات لازم دیگر، در وهله اول با ایجاد کارآموزی و آموزشهای حرفه‌ای در سطوح اولیه دبیرستان بر اساس عمومیت و تداوم، تساوی امکان آموزش برای هر دو جنس را ارتقا بخشند.

کاغذ دیواری زرد



برای همین است که دایم مراقبش هستم. در نور مهتاب - در شبهای مهتابی، تمام شب نور ماه از پنجره می‌تابد - اصلاً به نظر نمی‌آید که این همان کاغذ است.

شبها، زیر هر نوری، در گرگ و میش غروب، نور شمع، نور چراغ برق، و بدتر از همه نور مهتاب، طرح مثل میله‌های زندان می‌شود. منظوم طرح بیرونی است، و زنی که زیر آن است کاملاً به دیوار می‌چسبد.

تا مدت زیادی نمی‌فهمیدم آن پشت چیست، آن طرح فرعی و مبهم را می‌گویم، اما حالا مطمئنم که یک زن است. روزها کاملاً رام است. در خیال می‌بینم که طرحها مانع حرکت او می‌شوند. مثل یک معما است. ساعتها مرا هم بی‌حرکت نگه می‌دارد.

این روزها دایماً دراز می‌کشم. جان می‌گوید هرچه بیشتر بخوابم برابم بهتر است. به همین علت مرا وادار کرده بعد از هر وعده غذا یک ساعت بخوابم. من هم مجبورم به دروغ متوسل شوم. به آنها نمی‌گویم که بیدار می‌مانم - هرگز! در واقع دارم کم‌کم از جان می‌ترسم.

گاهی جور غریبی به نظر می‌آید، و حتی جنی هم نگاه غیرقابل توضیحی پیدا کرده.

گاهی به ذهنم خطور می‌کند - البته در حد یک فرض - که شاید این تأثیر کاغذ دیواری باشد!

بعضی وقتها بدون اینکه جان بفهمد، او را زیر نظر می‌گیرم، به بهانه‌ای یکدفعه وارد اطاق می‌شوم، و بارها دیده‌ام که در تنهایی به تماشای کاغذ دیواری نشسته است! جنی هم همین‌طور. یکبار وقتی دست به کاغذ دیواری می‌کشید، منچش را گرفتم.

نمی‌دانست در اطاق هستم، و وقتی با صدایی آهسته - خیلی آهسته - و لحنی آرام و به اختیار، پرسیدم با کاغذ چه کار می‌کند، سربرگرداند و انگار موقع دزدی غافلگیرش کرده باشند، با عصبانیت نگاه کرد و پرسید چرا این‌طور می‌ترسانش.

بعد گفت که کاغذ هر چیزی را که به آن بخورد لک می‌کند، گفت که روی همه لباسهای من و جان لکه‌های زردی افتاده، گفت امیدوار است بیشتر مواظب باشیم.

عذر موجهی نیست؟ اما می‌دانم که داشت کاغذ را امتحان می‌کرد، و تصمیم دارم نگذارم کسی جز خودم همه چیز را بفهمد! این روزها زندگی خیلی از قبل هیجان‌انگیزتر شده. چیزی دارم که انتظارش را بکشم. چشم براهش باشم، تماشایش کنم. اشتهایم بیشتر شده و آرام‌ترم. جان از این که می‌بیند حالم بهتر شده خیلی خوشحال است. دیروز خنده‌ای کرد و گفت علی‌رغم وجود کاغذ دیواری، حالم رو به بهبود است. من هم خنده‌ای کردم و جوابش را ندادم. مایل نبودم بگویم بهتر شدن حالم به خاطر وجود کاغذ دیواری است، آن وقت مسخره‌ام می‌کرد. حتی ممکن بود مرا از آن‌جا برود.

تا همه چیز را نفهمم دلم نمی‌خواهد از اینجا بروم. یک هفته دیگر

شارلوت آنپرکینز گیلمن در سال ۱۸۶۰ در ایالت کانکتیکات آمریکا متولد شد. در سن ۲۴ سالگی ازدواج کرد و سال بعد تنها فرزندش، کاترین را به دنیا آورد. در سال ۱۸۸۷ از شوهرش جدا شد و به کالیفرنیا مهاجرت کرد. رمان «کاغذ دیواری زرد» در سال ۱۸۹۲ در مجله نیویورک به چاپ رسید.

سال بعد مجموعه اشعار او به نام: «در این دنیای ما» منتشر شد. در سال ۱۸۹۴ نشریه «اثر» ارگان «اتحادیه زنان پاسیفیک کوست» به همت او به چاپ رسید. سالهای بین ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۰ را به تدریس مشغول بود. در همین سالها قسمت اعظم آثار خود را منتشر کرد: زن و اقتصاد (۱۸۹۸) در باره کودکان (۱۹۰۰)، خانه، وظایف و تأثیرات آن (۱۹۰۳)، کار انسانی (۱۹۰۴)، مردها دنیا را ساختند (۱۹۱۱) کیش آن مرد و آیین آن زن: مطالعه معتقدات پدرها و کار مادرهایمان (۱۹۲۳). معروفترین اثر او «زن و اقتصاد»، تحلیلی بر تاریخ، جامعه‌شناسی، و اقتصاد سیاسی جنس مؤنث است که به هفت زبان ترجمه شده است. چهار رمان دیگر او با نامهای: دایانئا چه کرد؟، معما، به حرکت درآمدن کوهها... و موطن آن زن، در سال ۱۹۸۰ توسط «نشر زنان» در آمریکا به چاپ رسید.

شارلوت از پیش‌کسوتان نهضت زنان آزادیخواه بود و تمامی عمر خود را وقف تحقق آرمانهایش کرد: ترغیب انسانها به برقراری جامعه‌ای دور از تبعیض و ستم.



قسمت دوم

درست است که رنگش به حد کافی زننده، ناراحت‌کننده، و عذاب‌آور است، اما طرحش هم جداً آدم را شکنجه می‌دهد. درست وقتی مطمئن می‌شوی طرح را کاملاً دنبال کرده‌ای، یکدفعه وارونه می‌شود و حساب از دست آدم درمی‌رود. به آدم سیلی می‌زند، آدم را از پا درمی‌آورد، آدم را لگدمال می‌کند. مثل یک کابوس می‌ماند.

ظاهراً طرح به سبک گلدار عربی است، آدم را یاد گیاههای قارچی می‌اندازد. تصور یک قارچ سمی بندبند شده را بکنید، یک ردیف قارچ سمی که در یک شیار بی‌انتها جوانه زده و سبز شده باشند. یک چنین چیزی. بعضی وقتها این‌طور است!

این کاغذ ویژگی خاصی دارد، چیزی که ظاهراً هیچکس دیگری بجز من متوجه‌اش نمی‌شود، خاصیتش این است که با تغییر تابش نور، تغییر می‌کند.

وقتی آفتاب تند مشرق از پنجره می‌تابد، همیشه مواظب اولین اشعه بلند هستم، آنقدر سریع تغییر می‌کند که باورم نمی‌شود.

شارلوت پرکینز گیلمن
ترجمه زهره زاهدی

در موهایم فرو می‌رود.
حتی وقتی برای درشکه‌سواری می‌روم، اگر یکدفعه سرم را
برگردانم، همان‌جا، پشت سر من است.
بوی غریبی هم هست! ساعتها وقت صرف کردم که این بو را
تجزیه کنم و بفهمم بوی چیست.
اولش بد نیست، خیلی هم ملایم است، اما خیلی ماندگار است.
نافذترین بویی است که تا حالا به مشامم خورده.
در این هوای مرطوب، وحشتناک است. شب بیدار می‌شوم و
می‌بینم به من چسبیده است.
اوایل ناراحت می‌کرد. جداً به این فکر افتاده بودم که خانه
را آتش بزنم تا به منبع بو برسم.
اما حالا به آن عادت کردم. تنها چیزی که به فکرم
می‌رسد این است که بو هم مثل رنگ کاغذ دیواری، زرد
است، یک بوی زرد.

روی دیوار رد مسخره‌ای وجود دارد، آن پایین، نزدیک
کف اطاق. یک نوار افقی که دورتادور اطاق کشیده شده.
از پشت همه ائاثیه اطاق، بجز تختخواب، عبور می‌کند. یک
نوار طولانی و به خط مستقیم و حتی چرک و کثیف، مثل اینکه
بارها و بارها چیزی رویش مالیده شده باشد.
نمی‌دانم چی رویش مالیده شده، کی مالیده، و چرا این کار را
کرده. دورتادور، سرم گیج می‌رود.
بالاخره یک چیزی کشف کردم.
همان‌طور که هر شب ساعتها تماشايش می‌کردم، و هر بار تغییر
می‌کرد، بالاخره فهمیدم.

جلوی کاغذ واقعاً تکان می‌خورد - تعجبی هم ندارد! زنی که آن
پشت است تکانش می‌دهد.

گاهی فکر می‌کنم چند نفر زن آن پشت هستند، و گاهی فقط یکی،
و او به سرعت دور تا دور می‌خزد، و خزیدن او کاغذ را تکان
می‌دهد.

بعد در جاهای براق کاغذ آرام می‌گیرد، و در جاهای خیلی کپر
دستش را به میله‌ها می‌گیرد و سخت تکانشان می‌دهد.
و دائماً سعی می‌کند از پشت میله‌ها بیرون بیاید. اما هیچکس
نمی‌تواند از پشت آن کاغذ بیرون بیاید، آدم را خفه می‌کند، فکر می‌کنم
برای همین است که این همه چشم روی کاغذ است.
زنها بیرون می‌آیند، بعد کاغذ خفه‌شان می‌کند و وارونه آویزانشان
می‌کند، و چشمهایشان سفید می‌شود.
اگر روی سرهایشان را می‌پوشانند یا سرشان را می‌بریدند،
انقدرها بد نبود.

فکر می‌کنم آن زن روزها بیرون می‌آید.
و - خصوصی - بهتان می‌گویم از کجا فهمیدم: من او را دیدم!



مانده است، و فکر می‌کنم این مدت کافی باشد.
حالم از همیشه بهتر است. شبها زیاد نمی‌خوابم، چون تماشايش
پیشرفت کار خیلی جالب است، اما روزها حسابی می‌خوابم.

روزها کسل‌کننده و تکراری هستند.
هر روز می‌بینم قارچه‌ها جوانه‌های تازه‌ای زده‌اند و سایه زرد
تازه‌ای رویشان را پوشانده. با اینکه با حوصله و دقت سعی می‌کنم،
باز هم نمی‌توانم تعدادشان را بشمارم.

این کاغذ عجیبترین رنگ زرد را دارد. باعث می‌شود به تمام
چیزهای زردی که تا حالا دیده‌ام فکر کنم، البته نه چیزهای قشنگ مثل
گل آلاله، بلکه چیزهای زشت و بد و کثیف.

اما کاغذ دیواری خاصیت دیگری هم دارد: بویش. اولین لحظه‌ای
که وارد این اطاق شدیم بویش به مشامم خورد، ولی با آنهمه آفتاب و
هوای تازه آنقدرها هم بد نبود. حالا یک هفته است که هوا ابری و
بارانی است، و پنجره‌ها چه باز باشند، چه بسته، بوی کاغذ بلند
است.

در همه خانه می‌پیچد.
می‌فهمم که در اطاق غذاخوری می‌پلکد، در اطاق نشیمن پراکنده
است، در راهرو پنهان می‌شود و در پله‌ها منتظر من می‌ماند.

می‌کند.

ذره‌ای سرزنشش نمی‌کنم. خیلی حقارت‌آور است که آدم را در حال خزیدن در روز روشن، غافلگیر کنند!

من خودم هر وقت روزها می‌خزم در را از تو قفل می‌کنم. شبها نمی‌توانم بخزم، چون می‌دانم جان فوراً چیزهایی خواهد فهمید. و جان این روزها آن قدر غیرعادی شده که دلم نمی‌خواهد تحریکش کنم. کاش اطاقش جدا بود! علاوه بر این، دلم نمی‌خواهد کسی جز خودم آن زن را شبها بیرون بیاورد. نمی‌دانم آیا می‌شود که او را در یک نگاه از پشت همه پنجره‌ها ببینم.

با اینکه به سرعت سرمی‌گردانم، هر بار فقط از پشت یک پنجره می‌توانم ببینمش.

و با اینکه همیشه می‌بینمش، می‌تواند سریعتر از سرچرخاندن من بخزد!

گاهی دیده‌ام که تا دشتهای باز پیش می‌رود، مثل سایه ابری در باد، به سرعت می‌خزد.

کاش می‌شد تکه بالایی کاغذ را از تکه پایینی جدا می‌کردم. آرام آرام سعی خودم را می‌کنم.

متوجه چیز مسخره دیگری هم شده‌ام، ولی این دفعه نمی‌گویم! خوب نیست که آدم زیادی به مردم اعتماد کند.

دو روز دیگر کافی است تا کاغذ را بکنم، و می‌دانم که جان دارد کنجکاو می‌شود. از طرز نگاه کردنش خوشم نمی‌آید.

به گوش خودم شنیدم که راجع به من از جنی سوالهایی می‌کرد. او هم یک گزارش مفصل داد.

گفت که روزها حسابی می‌خوابم.

جان می‌داند که شبها خوب نمی‌خوابم، از بس که ساکنم!

از خود من هم خیلی چیزها می‌پرسد، و تظاهر به علاقه و مهربانی می‌کند.

انگار درونش را نمی‌بینم!

با این حال بعد از سه ماه خوابیدن زیر این کاغذ، از رفتارش تعجب نمی‌کنم.

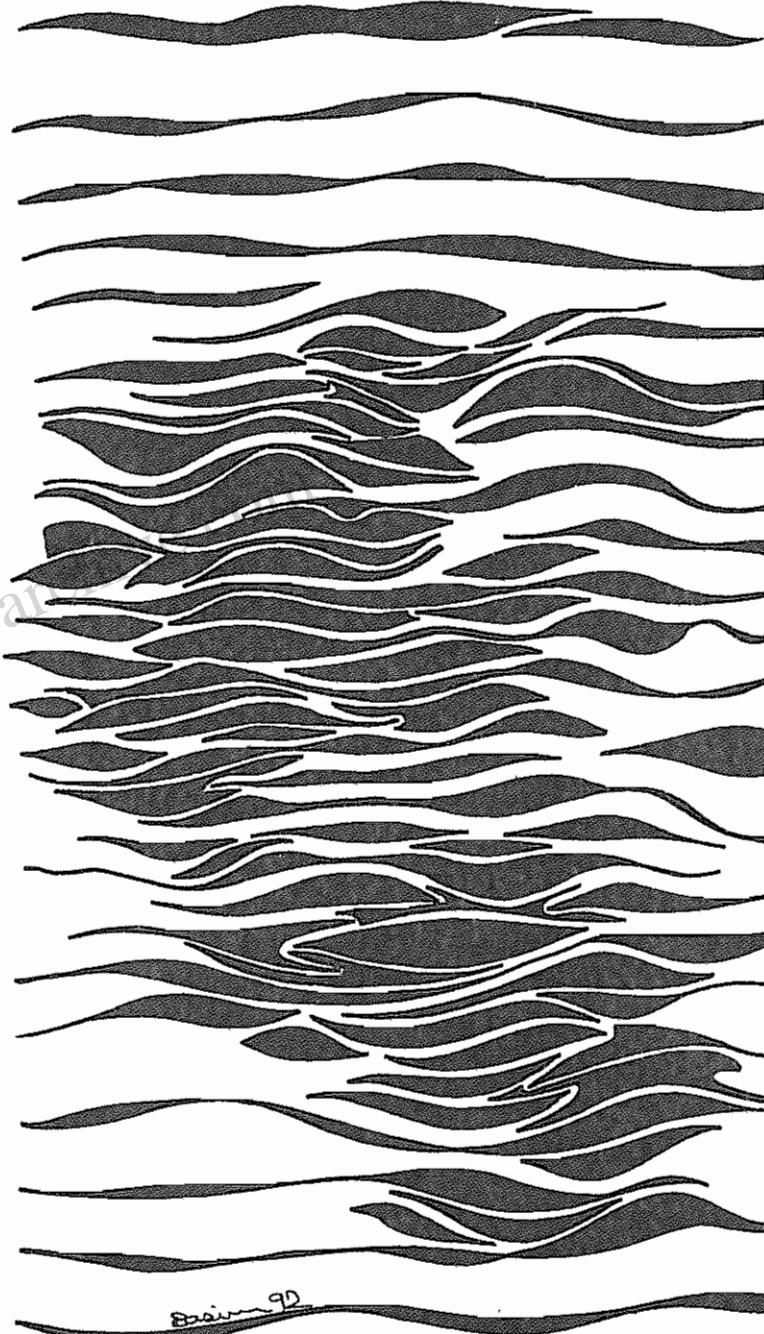
فقط برایم جالب است، اما مطمئنم جان و جنی هم پنهانی تحت تأثیرش قرار گرفته‌اند.

هورا! روز آخر است، اما همین امروز کافی است.

جان دیشب را شهر مانده بود، و تا امشب به خانه بر نمی‌گردد. جنی می‌خواست پیشم بخوابد - آب زیرکاه!

اما به او گفتم اگر شب را تنها بخوابم بی‌بروبرگرد بهتر استراحت خواهیم کرد.

خوب زرنگی کردم، وگرنه اصلاً ولم نمی‌کرد! به محض تابیدن نور



۹۵

او را از پشت تک‌تک پنجره‌ها می‌بینم!
همان زن است، می‌دانم، چون همیشه می‌خزد، و هیچ زنی در
روشنایی روز نمی‌خزد.
می‌بینمش که در طول جاده دراز زیر درختها می‌خزد، و وقتی
کالسکه‌ای رد می‌شود خودش را پشت بوته‌های تمشک وحشی پنهان

مهتاب موجود بیچاره شروع کرد به خزیدن و تکان دادن کاغذ. بلند شدم و به کمکش دویدم.

کشیدم و تکان دادم، کشید و تکان داد، و پیش از طلوع آفتاب کلی از کاغذها را کندیم.

نواری به ارتفاع قد خودم و به عرض نصفی از دیوار را کندیم. و بعد وقتی آفتاب بالا آمد و آن کاغذ وحشتناک با نیشخندش مسخره‌ام کرد، به خودم گفتم که امروز تماش می‌کنم! فردا از اینجا می‌رویم، و آنها هم اثاثیه را پایین بردند تا اطاق مثل اولش بشود.

جنی با حیرت به کاغذ نگاه کرد، اما با خوشحالی به او گفتم که از لجم این کار را با آن کاغذ ترسناک کرده‌ام. خندید و گفت خودش هم حاضر بود این کار را بکند، ولی من نباید خودم را خسته کنم.

بین چه خوب خودش را لو داد! ولی من هستم، و هیچکس غیر از من نباید به این کاغذ دست بزند! واضح بود که سعی می‌کند مرا از اطاق بیرون ببرد! ولی گفتم حالا که اطاق آنقدر ساکت و تمیز شده دلم می‌خواهد دراز بکشم و هرچه دلم خواست بخوابم. گفتم حتی برای ناهار بیدارم نکنند، هر وقت بیدار شدم خودم صدایش می‌کنم.

به این ترتیب حالا رفته است، مستخدمها هم رفته‌اند، اثاثیه را هم برده‌اند، و بجز تختخواب بزرگ که به زمین میخ شده و تشک کرباسی که از اول رویش بود، هیچ چیز نمانده.

امشب را پایین می‌خوابیم و فردا با قایق به خانه برمی‌گردیم. از بودن در اتاق لذت می‌برم، دوباره برهنه شده.

چقدر بچه‌ها این‌جا گریه کرده‌اند! تختخواب کاملاً فرسوده است!

ولی من باید کارم را شروع کنم. در را از تو قفل کرده‌ام و کلیدش را از پنجره بیرون انداخته‌ام.

تا موقع آمدن جان دلم نمی‌خواهد از این‌جا بیرون بروم، یا کسی داخل شود.

می‌خواهم حیرانش کنم. یک تکه طناب این‌جا دارم که حتی جنی هم پیدايش نکرد. اگر آن زن بیرون بیاید و بخواهد از پنجره فرار کند، می‌بندمش!

اما یادم رفت بدون این که چیزی زیر پایم بگذارم، قدم تا آن بالا نمی‌رسد.

تخت هم که از جایش تکان نمی‌خورد! سعی کردم هلش بدهم و بلندش کنم تا این که بی‌حال شدم، بعد آنقدر عصبانی شدم که یک تکه از کاغذ را با دندان‌کندم، اما دندانم درد گرفت.

بعد تا آنجا که دستم می‌رسید همه کاغذها را کندم. سفت چسبیده

است و کاغذ از این که کنده نمی‌شود کیف می‌کند! همه آن سرهای خفته‌شده و چشمهای پیازی‌شکل و قارچهای سمی بندبند شده با تمسخر چروک می‌خورند!

آنقدر عصبانی هستم که از سر ناامیدی دست به هر کاری می‌زنم. پریدن از پنجره بهترین کار است، اما میله‌ها آنقدر محکمند که سعی در کندنشان هیچ فایده‌ای ندارد.

علاوه بر این چنین کاری نخواهم کرد. البته که نمی‌کنم. خوب می‌دانم که چنین کاری درست نیست و بد تعبیر می‌شود.

حتی اگر عده‌ای از زنها آن بیرون بخزند و تند هم بخزند، دلم نمی‌خواهد از پنجره بیرون را نگاه کنم.

نمی‌دانم آیا آنها هم همانطور که من از پشت کاغذدیواری بیرون آمدم، بیرون آمدند یا نه؟

ولی من خودم را با طنابی که پنهان کرده بودم، خوب بسته‌ام، هیچکس نمی‌تواند درجاده پایین پنجره غافلگیرم کند.

گمان می‌کنم شب مجبور بشوم دوباره برگردم پشت کاغذ، و البته این کار مشکل است!

چه خوب است که بیرون آمده‌ام و می‌توانم هرقدر دلم بخواهد در این اطاق بزرگ بخزم!

دلم نمی‌خواهد بیرون بروم. حتی اگر جنی هم از من بخواهد، بیرون نخواهم رفت.

چون بیرون مجبورم روی زمین بخزم، و همه چیز به جای زرد، سبز است.

اما اینجا می‌توانم آهسته روی زمین بخزم و شانه‌هایم درست به اندازه نوار چرک و کلیفی است که دور تا دور نزدیک کف اطاق کشیده شده و این طوری مسیرم را گم نمی‌کنم.

جان پشت در است!

فایده‌ای ندارد، مرد جوان، نمی‌توانی بازش کنی!

چه دادی می‌زند و مشتی می‌کوبد!

حالا می‌خواهد یک تبر برایش بیاورند.

خجالت دارد که آدم در به آن قشنگی را خرد کند!

با صدای آرامی گفتم: «جان، عزیزم، کلید جلوی در ساختمان، زیر برگهای یک بوته است»

باز هم گفتم، چند بار گفتم، خیلی آرام و شمرده و آنقدر گفتم که مجبور شد برود نگاه کند، و بالاخره پیدايش کرد، و در را باز کرد. دم در یک لحظه ایستاد.

فریاد زد: «چی شده؟ محض رضای خدا داری چه کار می‌کنی؟»

گفتم: «بالاخره بیرون آمدم. علی‌رغم میل تو و جنی بیرون آمدم. و کاغذها را کندم که دیگر توانی مرا پیشش حبس کنی!»

چرا از حال رفت؟ پای دیوار سر راه من افتاد. من هم مجبورم هر دفعه که دور می‌زنم از رویش بخزم!

تحلیلی بر رمان کاغذ دیواری زرد

«کاغذ دیواری زرد» یک شاهکار کوتاه ادبی به شمار می‌رود. این رمان به همراه نویسنده آن، که از سردمداران مبارزه برای حقوق زنان در زمان خود بود به مدت ۵۰ سال نادیده انگاشته شد. اکنون با رشد تازه حرکت‌های حق‌طلبانه زنان، «شارلوت پرکینز گیلمن» از نو کشف می‌شود و قوت رمان کاغذ دیواری زرد را باید در این کشف مجدد سهیم دانست. داستان فروپاشی ذهنی یک زن، که با ظرافت و دقتی هنرمندانه و روان‌شناختی در سطحی عالی نقل شده است. این داستان آن‌گونه که دین هاوِلز در سال ۱۹۲۰ آن را توصیف کرد: «خون را در رگها منجمد می‌کند.»

داستان ریشه در زندگی خصوصی نویسنده دارد و در میان مجموعه کارهای او منحصر به فرد است. هر چند وی رمانهای تخیلی، داستانهای کوتاه و بلند، و اشعار بسیار دیگری را به رشته تحریر درآورده است، اما هیچیک از آنها به اندازه این اثر کوتاه، قوی، صریح، پرتخیل و معتبر نیستند. غالباً مباحث جدلی، داستانهای او را مبدل به ادبیات خشک و ناپخته می‌کرد، و فشارهای بیش از حد ناشرین برای این که آثارش را ظرف مهلت مقرر به چاپ برسانند، امکان تدوین دقیق را تقریباً غیرممکن می‌ساخت. (او در طول یک دوره هفت‌ساله سردبیری و انتشار مجله خود را به عهده داشت (دونده پیشرو) و تقریباً تمام مطالب آن را خود می‌نوشت. طبق تخمین خودش هر ماه ۲۱ هزار کلمه - معادل ۲۸ کتاب - مطلب می‌نوشت.) شارلوت پرکینز گیلمن نویسنده کتاب «زن و اقتصاد» - که تحلیلی است هزلی، و گزنده از وضعیت زن در جامعه، در سال ۱۹۲۰ به عنوان کتاب درسی در کالجها تدریس می‌شد و به هفت زبان ترجمه شده است - و نویسنده بسیاری آثار غیرتخیلی دیگر، در ارتباط با مسائل اجتماعی - اقتصادی زنان، مبارزی فعال و نویسنده‌ای واقع‌گرا و همچنین معلمی خستگی‌ناپذیر و الهام‌بخش بود. کارهای او در طول دهه آخر قرن نوزدهم و دو دهه اول قرن بیستم در حدی بود که یکی از مورخین معاصر^۱ در باره او گفته است: «او سردمدار روشنفکران طرفدار نهضت آزادی زنان عصر خود در امریکا بود.» طی سالهای اخیر نظریه‌ها، مقاله‌ها و رساله‌های زیادی در باره وی نوشته شده است و «زن و اقتصاد» او در سال ۱۹۶۶ از نو به چاپ رسید. کتابخانه شیلزینگر در کالج رادکلیف بررسیهای گسترده‌ای را در باره یادداشتهای شخصی او آغاز کرده و آنها را جهت تحقیقات و انتشارات آتی مهیا کرده است. رمان کاغذ دیواری زرد نیز در چندین «برگزیده» ادبیسات معاصر^۲ از نو مطرح شده است. با این حال، این داستان با ماندن در لابه‌لای مجموعه‌های مختلف ادبی و هرازگاهی مطرح شدن، آن هم با طرحی اجمالی از زندگی خصوصی نویسنده

هنوز خوانندگان عدیده در خور ندارد. این داستان جدا از طرح هنرمندانه ناامیدیهای شخصی یک زن - که از مبارزین بارز دوران خود بوده است، از قطعات نادر ادبی محسوب می‌شود. داستان زنی در قرن نوزدهم که مستقیماً با سیاستهای جنسیتی زمان خود، در غالب روابط میان زن و مرد، زن و شوهر، مواجه می‌شود. او در آن زمان، و احتمالاً در دوران ما نیز، حضور خود را در عرصه ادبیات و آسیب‌شناسی روانی اعلام می‌دارد. این داستان سند زنده‌ای است از سیاستهای جنسیتی که در زمان خود کمتر نویسنده‌ای مجاز به طرح آن بود. سه سال پس از انتشار کاغذ دیواری زرد، کیت چوپین، رمان «بیدارسازی» را منتشر کرد. نویسنده در این رمان نحوه نگرش اجتماع نسبت به یک همسر (زن) از طبقه متوسط و نقش مطیع و فرمانبرداری که از پیش برایش تعیین شده را، آنچنان صادقانه بیان کرده بود که موجب از دست رفتن شهرت و درآمدش شد. این که قهرمان داستان گیلمن و همچنین چوپین هر دو در انتها دست به نابودی خویش می‌زنند، خود نشانه‌ای از شرایط آن دوران خاص است.

انتشار این رمان برای گیلمن چندان آسان نبود. چندین بار ناشرین مختلف او را سردوانیدند و از این کار شانه خالی کردند. هوراس اسکادر ناشر نشریه ماهانه آتلانتیک، در یادداشت کوتاهی برایش نوشت:

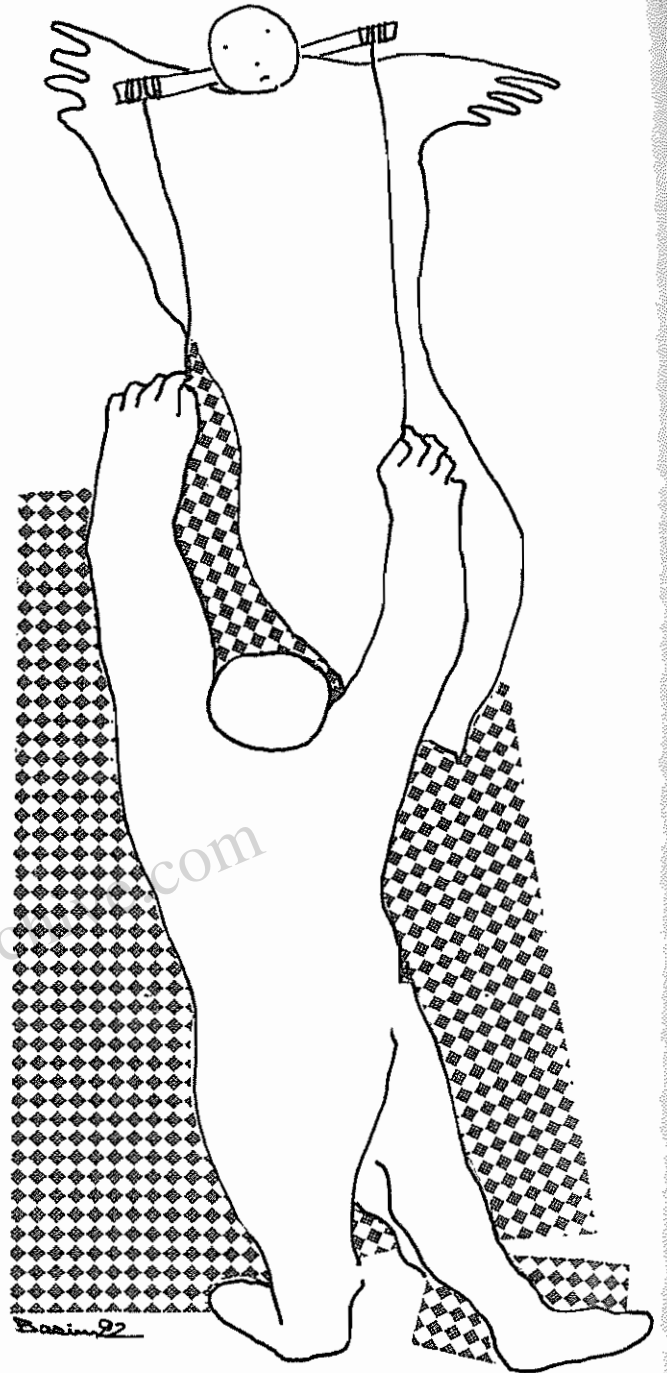
خانم عزیز:

داستان شما به دستم رسید. جرأت نمی‌کنم بلایی را که داستان بر سر خودم آورد، بر سر دیگران بیاورم.

با احترام

ا.ج. ای. هوراس

در سالهای ۱۸۹۰، ناشرین امریکا هنوز به مجموعه‌ای از «اخلاقیات متعالی» دیکته‌شده در ادبیات وفادار بودند، و داستان گیلمن که در آن قهرمان داستان در پایان ماجرا تا حد یک حیوان خزننده تنزل کرده بود، در فرمولهای از پیش تعیین شده آنها نمی‌گنجید. کسی نمی‌داند که آیا تأکید داستان بر حملاتی که نویسنده نسبت به آداب و رسوم اجتماعی زنان عصر خود داشت - خصوصاً تأکید بر اطاعت کورکورانه زن - هوراس را منقلب کرده بود، یا موضوع دیگری. سرانجام داستان در به ۱۸۹۲ در مجله نیواینگلند به چاپ رسید و مورد استقبال قرار گرفت، ضمن آنکه به او اخطار شد چنین داستانهایی خطرناک هستند و به این دلیل که شخصیت‌های دیوانه و آشوبگری چون قهرمان داستان، جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهند، باید از چاپ آنها جلوگیری شود. مفهوم چنین اخطارهایی - که زنان نباید پایشان را از گلیمشان درازتر کنند و جز سکوت و پنهان کردن

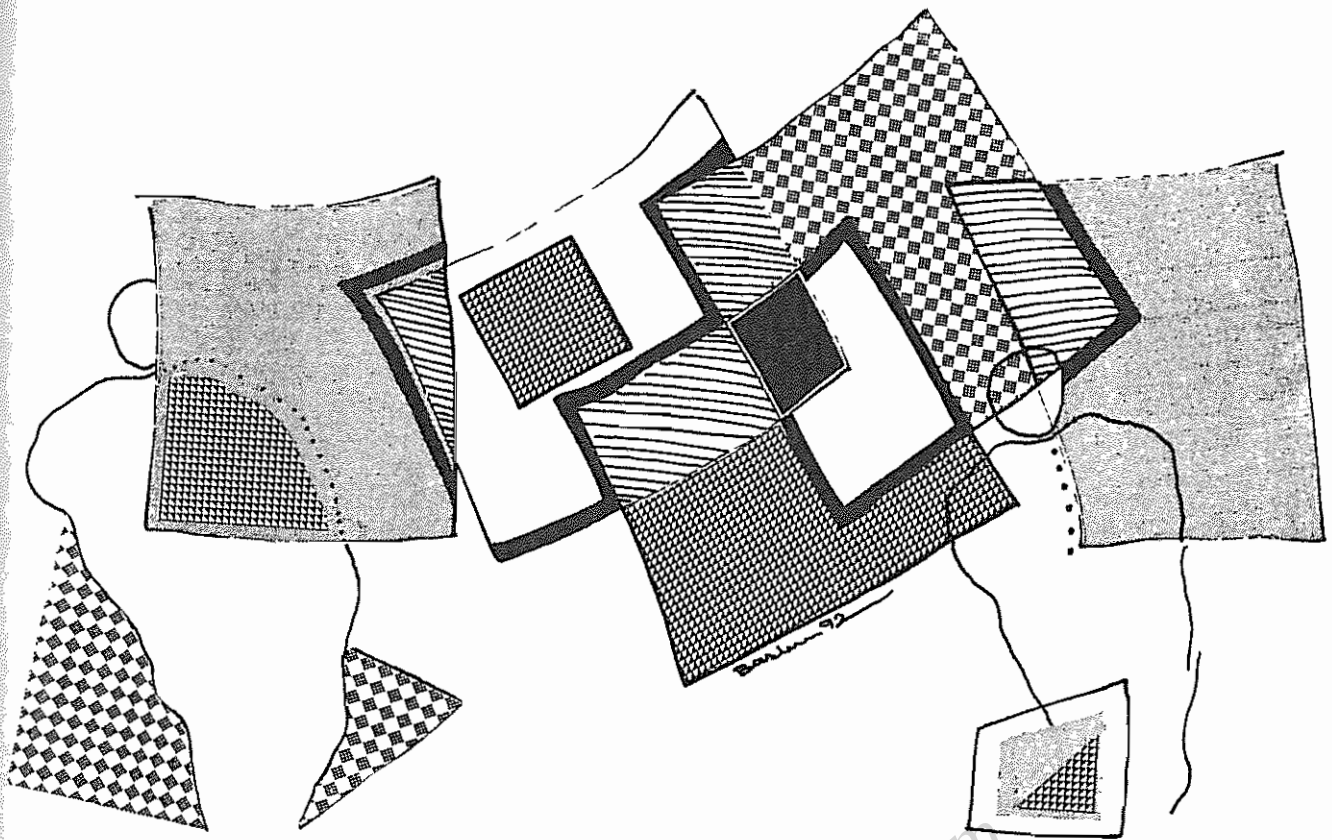


الگوهای متضادی که در آن زمان، بر زنان تحمیل می‌شد (و هنوز هم می‌شود) - زن کارآمد بیرون از خانه، در مقابل زن خانه‌دار و بچه‌زا - در به هم خوردن زندگی زناشویی آنها، دخیل نبود؟ گیلمن علت اصلی ترک خانواده از جانب پدر را در این می‌بیند که به مادرش گفته شده بود در صورت حاملگی مجدد ممکن است از زایمان جان به در نبرد. در هر حال، ازدواج به هم خورده بر شارلوت تأثیری دردناک داشت. شارلوت در زندگی‌نامه خود می‌نویسد که مادر نیاز خود و دخترش به عشق را فدا کرد تا در مقابل خیانت‌های آتی در امان باشند، و این نفس‌گشی مایوسانه و در عین حال ناگزیر، از جانب او قابل درک است. مادر از پذیرفتن هر نوازش و دلجویی برای خود و دخترش اجتناب می‌کرد. او به این طریق شارلوت را به سوی رنج‌هایی که زندگی برای یک زن در چنته دارد، هدایت کرد.

بزرگ‌شدن بدون هیچ دلسوزی و شفقتی باعث شد شارلوت عزم جزم کند تا نیروی اراده خود را قوی سازد و به هیچ شکستی تن در ندهد. در توصیف شانزده‌سالگی خود می‌نویسد: «گرایش عمیق مذهبی مادرم، احساس وظیفه بی‌ترحم او، ذوق روشنفکری پدرم، و نیروی اراده برآمده از تأثیرات هر دوی آنها، در من ریشه گرفت... علاقه شدید خود من نسبت به دانستی‌های علمی، به قوانین واقعی زندگی، عطشی سیراب‌نشده برای تکامل در همه چیز...» این ویژگی‌ها، خصوصیات او و کارش را در زندگی رقم زد. اینکه در هفده‌سالگی می‌نویسد: «در این زمستان سخت خواهیم کوشید که مثل مردم دیگر خوش نگذرانم...»، هم توصیفی غم‌انگیز است از محدودیتهای دوران کودکی و نوجوانی او، و هم ستایشی است از قدرتی که او از میان همین محرومیتها به چنگ آورده است. او خصوصیات پیوریتنهای نیوانگلند را در وظیفه‌شناسی و احساس مسئولیت به ارث برده بود و آن را نشان شخصیتی اصیل و شریف می‌دانست. (او از خویشاوندان خانواده معروف بیچر بود و هریت بیچرستو، نویسنده معروف امریکایی رمان کلبه عموتام، عمه بزرگ او بود.) در مجموع، میراث پیوریتنی به سود وی عمل می‌کرد، هرچند اثرات دردناک خود را نیز بر ازدواج اول او باقی گذاشت.

در هجده‌سالگی دیگر به طور جدی در باره «بی‌عدالتی‌هایی که زنان را رنج می‌دهد...» تعمق می‌کرد. هرچند از نزدیک با نهضت «آزادی حق رای و شرکت در انتخابات زنان» تماس نداشت (نهضتی که در مراحل بعدی کار و زندگی‌اش، هرگز خود را مستقیماً با آن درگیر نکرد زیرا که اهداف آن را در ارتباط با دیدگاه‌های پیشرفته‌ای که در جهت نیاز به تغییر کل جامعه داشت، بسیار بسته و محدود می‌یافت). اما روز به روز بیشتر با پیشرفتها و تحولات زمان خود از جمله، ورود

مسئله کار دیگری نباید کرد - کاملاً واضح است. همان‌گونه که هیچکس به ارتباط میان جنون و جنس - یا وظایف جنسیتی - قهرمان داستان توجه نکرد، هیچکس هم دلالت‌های ضمنی داستان را بر روابط میان زن و مرد در قرن نوزدهم، دریافت. برای درک کامل این روابط، و در نتیجه مفهوم داستان گیلمن، لازم است ابتدا زندگی‌نامه خود او را مورد بررسی قرار دهیم. در سال ۱۸۶۰ در کانکتیکات متولد شد و کودکی و جوانیش در ژدآیلند به سختی گذشت. مادرش ظرف سه سال صاحب سه فرزند شد که یکی از آنها مرد و پدر پس از تولد بچه سوم، خانواده را ترک کرد و رفت. شارلوت در باره زندگی مادرش می‌نویسد: «دردناکترین و عقیمترین ماجرای بود که شاهدش بودم.» مادر در جوانی مورد ستایش همه بود و خواستگاران زیادی داشت و آن‌گاه در مدت کوتاهی پس از ازدواج با دو بچه تنها ماند. آیا



وظایف زناشویی و مادری را در کنار کار در این دنیای بزرگ، به عهده بگیرد. با این حال عقاید خودش هم او را ارضا نمی‌کرد، الگوهای او چه بودند؟ او می‌ترسید مبادا ازدواج و وظایف مادری او را در انجام کارهای اجتماعی ناتوان سازد، واقعیتی که در مقابل او، همانند زنان بسیاری در اجتماع ما، قد علم می‌کرد. علی‌رغم ادعای خودش مبنی بر داشتن زندگی سعادت‌مند زناشویی، با مردی که «حساس» و «علاقه‌مند» بود و در کارهای خانه کمکش می‌کرد، کسی که با او «احساس لذتبخشی» داشت، به زودی دورانهای افسردگی روانی را تجربه کرد: «... از همان اول مشکلی در کار بود.» به توصیف خودش: «گویی مویی خاکستری در ذهنم توده می‌شد، ابری که سایه می‌گسترده و تاریک می‌کرد.» به طور روزافزون احساس ضعف، بی‌خوابی و ناتوانی در کار می‌کرد. یک سال پس از ازدواج دختری به دنیا آورد و پس از گذشت یک ماه، به قول خودش دوباره دچار «تلاشی ذهنی» شد. «دائماً دچار خستگی کشنده‌ای بودم... ناتوانی محض... بدبختی محض...» ظاهراً شارلوت پرکینز استستون در دام نقشی افتاده بود که در ازدواج برای زن قرن نوزدهم از پیش تعیین شده بود.

تحت تأثیر شرایط زناشویی آن دوران و گذشته از آن، تحت تأثیر آگاهی اجتماعی وسیعی که از شرایط زندگی زن عصر خود داشت، پنج سال بعد کاغذدیواری زرد را به نگارش درآورد. این داستان نه تنها ناظر بر افسردگیها و اضطرابهای فردی و اجتماعی نویسنده است، بلکه اعلام جرمی است علیه توصیه‌های پزشکی نامناسبی که به او ارائه می‌شد. شارلوت را به بهترین درمانگاه اعصاب آن زمان، یعنی درمانگاه دکتر ویرمیچل در فیلادلفیا فرستادند و رفتار تحکم‌آمیز او با شارلوت سرانجام وی را بر آن داشت تا داستانش را بنویسد. دکتر میچل توانست خانم استستون را در هیچیک از دو گروه قربانیان خود

تعدادی از دختران جوان به کالجها و تمسخر و تحقیری که با آن مواجه می‌شدند، تعداد فزاینده‌ی زنانی که وارد بازار کار می‌شدند، کتابهای اندکی که منتشر می‌شد و نقادانه به بررسی شرایط زناشویی می‌پرداخت و... آگاه می‌شد. وی شروع به نگارش کتاب شعری کرد در دفاع از زنان فداشده در جامعه با طرح و توضیح شرایط دردناک اقتصادی و اجتماعی که بر آنها تحمیل می‌شد و از طریق همین کتاب به پیگیری افکار مستقل خود پرداخت. قصد او تغییر جهان بود، جهانی که آن را آن همه غمناک و پیچیده یافته بود. برای این کار حاضر بود منطق، بحث و نموده‌ها را به کار گیرد، حاضر بود بنویسد و تعلیم دهد. در این میان با چارلز استستون آشنا شد، نقاشی اهل پراویدنس زده‌ایند. به خاطر استعداد هنریش، ایده‌آل‌هایش و تنهایی که همانند خود او تنها بود، به سوش جالب شد. داستان نامزدیشان، آن طور که خود او در زندگی‌نامه‌اش شرح داده، گواهی است بر زندگی پر از ترک لذات نفسی که پشت سر گذاشته بود. می‌نویسد: «مسئله پاسخ طبیعی به تمایلات و خواستها نبود، حتی بحث بر سر دوست داشتن یا نداشتن او هم نبود. فقط از خود می‌پرسیدم: «آیا درست است؟» پس از اظهار بی‌میلیها و رد کردنها، تنها زمانی که استستون دستخوش ناامیدی شدید شخصی شد، شارلوت به ازدواج با او تن داد. در واقع فنیک انگیزه‌های او برای ازدواج و انتظاراتش از زناشویی، بدون در نظر گرفتن شواهدی که بعدها پیش آمد، مشکل است. هرچند در این زمینه خود او در زندگی‌نامه‌اش، بر احساس انجام وظیفه و دلسوزی در قبال شوهرش تأکید دارد، در یادداشتها و مجلاتی که در کتابخانه شلزی‌نگر موجود است، شواهدی نیز دال بر عشق و همیاری نسبت به او، به چشم می‌خورد. اما به هر حال واضح است که شارلوت پرکینز می‌دانست با مسئله حادی روبروست که بسیاری از زنان قرن نوزدهم با آن مواجه بودند: یا ازدواج یا کار. او معتقد بود که زن باید بتواند

جای دهد، دو گروهی که آنان را «درماندگان عصبی» می‌نامید: مردانی که فشار کار آنها را از پا درآورده بود، و زنانی که در اجتماع بیش از حد با آنها بازی شده بود. تجویز او برای درمان شارلوت این بود که خود را درست وقف انجام کارهای خانه و بچه‌داری کند و حداکثر روزی دو ساعت را به کارهای ذهنی بپردازد و «تا روزی که زنده است هرگز دست به قلم، قلم‌مو، یا مداد نزند».

شارلوت استسون پس از یک ماه اقامت در آسایشگاه دکتر میچل به خانه برگشت. به گفته خودش مشاعرش را تقریباً از دست داده بود. اغلب اوقات مانند قهرمان داستان «به گوشه و کنار اطاقها، کمدها، و زیر تخت می‌خزیدم تا از فشار خردکننده اندوهی عمیق درمان بمانم».

در سال ۱۸۸۷، شارلوت و شوهرش، پس از چهار سال زناشویی، تصمیم به جدایی و طلاق گرفتند. این یک ضرورت آشکار بود. پس از شروع حملات بیماری، هنگامی که جدا از شوهرش به کالیفرنیا سفر کرد، طی مدت کوتاهی سلامتی خود را بازیافت. وقتی دوباره به نزد خانواده برگشت، از نو دچار افسردگی و خستگی شد.

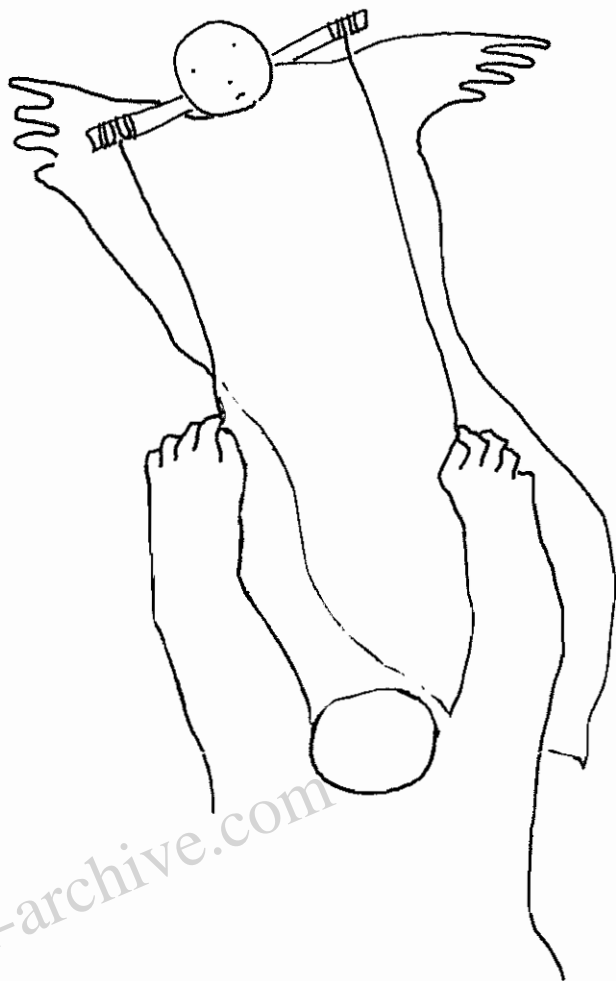
شارلوت پرکینز تا پایان عمر از اثرات این بیماری عصبی رنج برد. زندگی‌نامه او نمایانگر زندگی زنی با اراده آهنین است، و نیز زنی که مدام گرفتار دورانی از خستگی و رخوت مفرط بود و مدام با آن مبارزه می‌کرد. دستاوردهای پر بار او در عرصه‌های نویسندگی، سفرهای تحقیقی، و تدریس در سالهای پس از ازدواج دومش علی‌رغم ضعف بنیه شدید حاصل شد. با این حال نیروی بسیار اندک خود را چنان با دقت ذخیره و مصرف می‌کرد که توانست سی سال تلاش خستگی‌ناپذیر را به عنوان یک نویسنده و معلم طرفدار حقوق زنان، تاب آورد. در سال ۱۸۹۰ به کالیفرنیا مهاجرت کرد و کوشید تا به عنوان زنی تنها با مشکلات اقتصادی خود دست و پنجه نرم کند. بین سالهای ۱۸۹۰-۱۸۹۴ که از آن به عنوان سخت‌ترین سالهای زندگی یاد می‌کرد، مسائل مربوط به زنان را تدریس می‌کرد. در مدارس درس می‌داد، پانسیون را اداره می‌کرد، سردبیری روزنامه‌ها را به عهده داشت و مدام می‌نوشت و سخنرانی می‌کرد. در این هنگام ازدواج مجدد شوهر با بهترین دوستش را پذیرفت و تنها فرزند خود را را به آنان سپرد. این عمل خصوصتهای بیشتری را از جانب اجتماع متوجه او کرد و البته باید که با این همه، درمی‌افتاد. در بجهت این سخت‌ترین دوران زندگی، کاغذ دیواری زرد را به رشته تحریر درآورد.

داستان با دقت و صحت پزشکی، و با مهارت و ظرافت طبع ادبی روایت می‌شود. جملات منقطع و مختصر، پاراگراف‌های موجز که غالباً شامل یک یا دو جمله است، پیچیدگی و پریشانی ذهن راوی را منتقل می‌کنند. سبک نگارش، فشار تحت کنترلی را خلق می‌کند، همه چیز حقیقت را کمرنگتر و دست پائینتر از آنچه هست، بیان می‌کند. محور داستان، وضع و حال راوی است که در واقع وضعی بسیار پیچیده است. زیرا که نهایتاً دیوانه می‌شود و با این حال در خلال سقوطش به وادی جنون، از بسیاری جهات قابل درک‌تر از اطرافیانی است که او را فلج می‌کنند. همچنان که داستانش را نقل می‌کند، خواننده به منطقی بودن نظرات و توضیحات او اعتماد می‌کند.

راوی زنی است که شوهر او را از شهر بیرون می‌برد تا بیماری نامعلوم او را - نوعی فرسودگی عصبی - درمان کند. با آن که شوهر، که پزشک هم هست، مردی مهربان و خوش‌نیت معرفی می‌شود، اما به زودی آشکار می‌گردد که رفتار او با زنش - که نشان‌دهنده نگرش مرد قرن نوزدهم نسبت به زن است - سرمنشاء اصل پریشانی زن، و هرچند ناخواسته، اما به هر حال محرکی مخرب در ایجاد این پریشانی است. در اینجا زنی است که می‌کوشد برای هر گوش شنوایی توضیح دهد چقدر شیفته کارکردن است. او می‌خواهد بنویسد (و داستانی که نقل می‌کند تلاش مایوسانه و پنهانی او برای دست‌زدن به کاری است که به زندگی‌اش معنی می‌دهد، و نیز می‌تواند او را از دیوانه‌شدن در امان نگه دارد). اما توصیه‌هایی که از شوهر، برادر (که هر دو نیز پزشک هستند) و دکتر ویرمیچل دریافت می‌کند و در طول داستان با صراحت به آن اشاره شده، این است که دست به هیچ کاری نزند. درمان تجویز شده عبارت است از استراحت کامل و تخلیه کامل ذهن. در حالی که او آرزومند داشتن انگیزه‌ها و فعالیت‌های ذهنی است و در خلال داستان نیز آرزوی «پیشنهاد و همراهی» در کارش را بیان می‌کند، آنچه به او عرضه می‌شود، رفتار متداولی است که در جامعه مردسالار نسبت به زنان می‌شود. به این ترتیب شوهر او را «اردک کوچولوی من» خطاب می‌کند و می‌خواهد به خاطر او مواظب خودش باشد. نقش وی آن است «اسباب آسایش و راحتی» او باشد. اینکه شوهر غالباً به او می‌خندد، موضوعی است که در جمله‌ای با درماندگی و به عنوان مسئله‌ای بی‌اهمیت از آن یاد می‌کند و معتقد است که در زناشویی همین توقع هم می‌رود.

مرد علی‌رغم تقاضاهای او، حاضر نیست وی را از خانه‌ای که نفرت دارد، بیرون ببرد. در ازا، برای او اطاقی را در نظر می‌گیرد که قبلاً مهدکودک بوده است. اطاقی است با پنجره‌هایی که جهت جلوگیری از سقوط بچه‌ها، میله‌گذاری شده‌اند. اطاقی با کاغذدیواری شوم. راوی خود، اطاق دیگری در طبقه پایین را ترجیح می‌دهد، اما زمان داستان سال ۱۸۹۰ است، سالی که امکان انتخاب برای زن وجود ندارد. گرچه بدون این انتخاب هم زن به هیچ انگاشته می‌شود. در حقیقت، شوهر احساس گناه را در روحش می‌چکاند. می‌گوید: «تنها به خاطر او» به روستا رفته‌اند. با این حال مفهوم این می‌شود که او (شوهر) تمام روز و بسیاری از شبها را خارج از خانه، سرگرم کار بیمارانش باشد.

در نتیجه زن پنهانکاری می‌کند. در کنار شوهر نمی‌تواند خودش باشد، اما باید تظاهر کند، و این کار به قول خودش بسیار خسته‌اش می‌کند. سرانجام فرسودگی و پنهانکاری غیرقابل تحمل می‌شود. بیش از پیش توجه خود را معطوف به کاغذ دیواری اطاق می‌کند، کاغذی با رنگ زرد مرده که هم می‌ترساندش و هم جذبش می‌کند. گیلمن روی نشانه‌های نمادین کاغذ دیواری به زیبایی و بدون خودنمایی کار می‌کند. زیرا علی‌رغم توصیف استادان‌ای که به کار رفته است، کاغذ دیواری به طور اسرارآمیزی مبهم و تنها قابل رؤیت، باقی می‌ماند و این همه، به وضوح وضعیت شخصی زن است که می‌کوشد هویت خود را به کمک کاغذ دیواری بازشناسد. کاغذ دیواری سمبل وضعیت خود اوست آنچنان که دیگرانی که او را در کنترل خود



هرگز آزاد نمی‌شود. بصیرت او و تلاش ناامیدانه‌اش برای هویت‌بخشیدن و درمان خودش از طریق دنبال کردن طرحهای سردرگم کاغذ دیواری و دریافت مفهوم آنها، در مقابل یقین مردانه شوهرش، سلاحی بس ضعیف به حساب می‌آید. شوهری که این‌گونه به زن می‌نگرد: «خداوند قلب کوچولوی تو را حفظ کند» و به او اجازه می‌دهد: «هر چقدر دلش بخواهد، مریض شود».

از این رو، جای تعجب نیست که در پایان داستان راوی خود را از زنی که در او هام او می‌خزند، بازمی‌شناسد و هم نمی‌شناسد. زنها از پشت کاغذ دیواری بیرون می‌خزند، از میان علفزارها و کوره‌راهها، و در طول جاده‌های اطراف خانه، می‌خزند. زنها باید بخزند. راوی این را می‌داند. او تا آنجا که در توان داشته بر علیه خزیدن مبارزه کرده است. قهرمانی او در هوش و حساسیت و استقامت او نهفته است. و اما در پایان داستان، در آخرین روز اقامتش در آن خانه، همچنان که «کُلی از کاغذ» را می‌کند، و دورتادور اطاق می‌خزد، مغلوب شده است. او کاملاً دیوانه است.

اما در همان حال جنون نیز وضعیت زنان را دیده است. خواسته است زن پشت کاغذ دیواری را خفه کند و او را با طناب ببندد. زیرا آن زن، دستاورد غم‌انگیز جامعه او - خود راوی - است. با پس‌زدن آن زن شاید بتواند آن دیگری را آزاد کند، زنی را که در درونش زندانی است. اما تنها پس‌زدن مقدور، انتخار است، و به این ترتیب او دیوانه می‌شود. جنون تنها راهی اوست. در حالی که دور اطاق می‌خزد خطاب به شوهرش فریاد می‌زند که سرانجام «بیرون آمدم!... کاغذها را کندم که دیگر نتوانی مرا پشتت حبس کنی!»

قهرمان زن داستان کاغذدیواری زرد نابود می‌شود. با تمام نیرو در مقابل شوهر، برادر، دکتر، و حتی دوستان زنش (مثلاً خواهرشوهر: «او یک کدبانوی کامل و علاقه‌مند به کار است. هیچ کاری را بیشتر از خانه‌داری دوست ندارد...») می‌ایستد. علی‌رغم همه فشارهای اجتماعی و پزشکی آن عصر، می‌ایستد تا خود را از ابتلا به جنون، حفظ کند. اما احتمالات مخالف او هستند و او شکست می‌خورد.

اما شارلوت پرکینز استسون شکست نخورد. برخورد جامعه نسبت به زنان، او را نیز مانند قهرمان داستانش خرد و پژمرده کرد، اما با نوشتن این داستان از تقدیر قهرمان آن فراتر رفت، هرچند هرگز نخواهیم دانست به چه قیمت؟ او به راهش ادامه داد و چهره‌ای به یادماندنی از خود به جای گذاشت. از سالهای ۱۸۹۰ تا حدود سالهای ۱۹۲۰ سخنرانیهای او چه در امریکا و در چه خارج از امریکا مورد استقبال فراوان قرار گرفت و کتابهای او به خصوص «زن و اقتصاد» و رمان حاضر بارها و بارها تجدید چاپ شد. در سال ۱۹۰۰ برای بار دوم با پسر عمویش جرج هوتون گیلمن ازدواج کرد و تا پایان عمر وی، همسرش باقی ماند.

I- Corl Degler

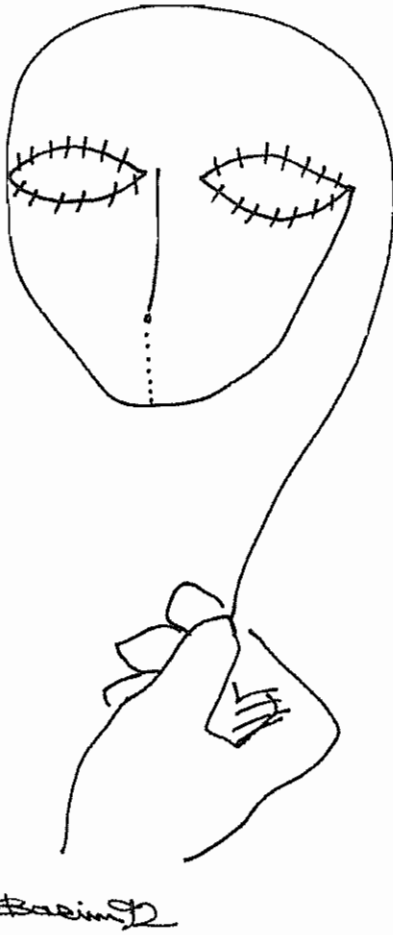
دارند، مشاهده می‌کنند و در نتیجه وضعیتی که خود او خویش را در آن می‌بیند. چگونه می‌تواند خود را تعریف کند؟ کاغذ دیواری دارای «انحنای ناقص و نامشخصی» است که ناگهان «با زاویه‌های باز و زشتی در یک شیب انتحاری سقوط می‌کنند.» در کاغذ طرحهایی بی‌معنی وجود دارد، که با این حال راوی تلاش می‌کند آنها را پی بگیرد تا به نتیجه‌ای برسد. در مبارزه برای بازیافتن هویتش، به دلیل احساس استقلال فردی، کاغذ دیواری را زیر نظر می‌گیرد و متوجه می‌شود همچنان که می‌رود تا سرانجام به طرحهای آن معنی بدهد، «به آدم سیلی می‌زند، آدم را از پا درمی‌آورد، آدم را لگدمال می‌کند.» بنابراین راوی، که در اطاق زندانی شده است، ناگزیر فکر می‌کند اندام زنی را پشت کاغذ تشخیص می‌دهد. کاغذ مانند میله‌های زندان است، و این بخشی از طرح است و زن پشت میله‌ها زندانی شده است، در حالی که تلاش می‌کند خود را آزاد سازد. سرانجام، همچنان که وضعیت ذهنی راوی پریشانتر می‌شود، زنان بی‌شماری پشت میله‌های طرح کاغذ قرار می‌گیرند که همه می‌خواهند آزاد شوند. با ارائه شرایط ناسالم جامعه که اکنون کاغذ دیواری به تمامی سمبل آن قرار گرفته است، عجیب نیست که راوی می‌بیند هر چیز با کاغذ تماس پیدا کند، لکه‌دار می‌شود. در تصوراتش می‌بیند که رنگ زرد مرده نشسته می‌کند و به لباس شوهرش، همانند لباس خود او می‌چسبد.

اما این زنی که از طریق راوی این چنین صمیمانه با او آشنا شدیم و تلاشهای قهرمانانه او را برای دورماندن از ورطه جنون، ستودیم،

2 - Puritan فرقه‌ای از پروتستانهای انگلستان که در زمان الیزابت، علیه سنن مذهبی قیام کردند و طرفدار سادگی در نیایش بودند. پاک‌دین.

قضاوت زن

مینا یادگار آزادی



Basim

چندین بار به کار رفته است. معنای ظاهر و روشن آن اعداد نجومی و ریاضی است، که از ۲۹ کمتر نباشد.

در اصطلاح، سخن یا کرداری است که در بین مردم یا قبیهان شایع شده و اکثر قریب به اتفاق آنان، از آن اطلاع داشته باشند.

چنان که از معنی لغوی آن و ارتباطش با اصطلاح رایج در فقه فهمیده می‌شود، شهرت یک نوع روشنگری است، به حدی که برای همگان جا افتاده باشد، چون ماه که پس از ۲۹ یا ۳۰ روز برآید، قابل درک و دید برای مردم باشد. چنان به نظر می‌رسد، که مدعی شهرت، خود به همان میزان اشتهار، به آن اعتقاد و التزام دارد.

تاریخچه پیدایش اجماع در فقه شیعه:

پیش از آن که به اختصار و گذرا تاریخ پیدایش اجماع را در فقه شیعه یادآوری کنیم، تذکر مطلبی ضروری است: با توجه به استعمال واژه اجماع، در زبان محدثین و فقیهان بزرگ شیعه، موارد استعمال آن، چنین به شمار می‌آید:

۱ - اجماع به معنی اتفاق بر درستی شخص، یا کتابی در دانش درایه، رجال. این جمله «أَجْمَعَتِ الْعَصَابَةُ عَلَيَّ تَصْحِيحَ مَا يَصْخُ عَنَّمِ» (گروهی از رویان حدیث که علمای رجال در درستی حدیثشان اتفاق نظر دارند) حکایت از همین کاربرد، دارد.

۲ - به معنای اتفاق نظر جمع کثیری از فقهاء، در پذیرفتن یکی از احکام، مانند: شرط ذکوریت در قاضی و در فقیه و...

۳ - به معنی شهرت یک روایت، این مفهوم از جمله: «خَذَّ بِالْمَجْمَعِ عَلَيْهِ» (روایتی را که در باره آن اتفاق نظر وجود دارد، بگیرد). پیرامون تعارض روایات از حدیث مشهوری، استنباط می‌شود.

۴ - اتفاق همه مسلمین، در یکی از امور مربوط به سرنوشت جامعه و یا مسئله‌ای از مسائل فقه اسلام، که این جمله معروف بین

در شماره پیشین مجله، بحث در باره قضاوت زن را آغاز کردیم و به بیان نظریه‌های دوگانه کسانی پرداختیم که زنان را برای انجام این امر، شایسته ندانسته‌اند. گروهی که به دلایل فطری و عاطفی زن را از پذیرفتن چنین مسئولیتی محروم می‌دانند و گروه دوم که با استناد به قرآن کریم، سنت، اجماع و عقل در این باره حکم کرده‌اند. پاسخ به گروه نخست را به انتهای بحث در این شماره موکول کردیم و در بحث با طرفداران نظریه دوم به بررسی و تفسیر آیات و نیز روایات پرداختیم و وعده کردیم که این بار بحث قضاوت زن را از نظر اجماع فقها و عقل بی بگیریم:

قضاوت زن و اجماع:

معنای اجماع - اجماع، در لغت به معنای گردآوری است و در اصطلاح اصولیان و مجتهدان گردآوری و اطلاع از آرای فقهی دانشمندان و پژوهشگران اسلام است.

در توضیح این اصطلاح تعبیرهای گوناگونی نقل شده، از جمله: اتفاق نظر تعدادی از فقیهان پیرامون مسئله‌ای از مسائل فرعی در فقه شیعه، اتفاق همه مسلمانان، اتفاق اهل حل و عقد، اتفاق نظر اهالی یکی از شهرهای مذهبی مانند مدینه، اتفاق جمعی از فقهاء که کاشف از سنت باشد و...

در اجماع، حداقل و حداکثری در کار نیست. شمارش رأی وجود ندارد و معمولاً بدون تحقیق و تفحص می‌باشد. هر کس با یک بررسی مختصر و گذرا، می‌تواند ادعای اجماع کند.

برای سهولت درک مفهوم اجماع اصطلاح شهرت و فرق آن را با اجماع نیز می‌آوریم:

شهرت - از ماده شهر گرفته شده، که در قرآن

مسلمین «لا تَجْمَعُ امْتِي عَلَى الْخَطَا» (امت من بر امر خطایی جمع نمی‌شوند). مؤید این نظر است.

روشن است که سه مورد آن در مسائل فرعی اسلام کارآیی دارد، و چهارمی را در مسائل اعتقادی و زیربنایی هم دخالت داده‌اند، که مورد تایید شیعه نمی‌باشد.

با این توضیح کوتاه، پیرامون تقسیم‌بندی اجماع، برمی‌گردیم به موضوع یادشده، که تاریخ پیدایش اجماع است.

تحقیقات ما نشان داده است که اجماع به معنی اول و سوم، از بدو رواج فقه شیعه در سده اول و دوم، وجود داشته است.

کاربرد موارد دوم و چهارم، که برگرفته و اصلاح شده همین ردیف چهارم است، از سده چهارم به این طرف، پیدا شده است.

اولین فرد یا از اولین افرادی که اجماع را به این شکل پذیرفته، آن را در شمار ادله اثبات کننده آورده است، سیدمرتضی است.

ناگفته نماند که اجماع به معنی اول و سوم، دلیل اثبات حکم نیست، که از مویذات سنت به حساب می‌آید.

ولی بر اساس نوشته فقهای سده چهارم، مانند سیدمرتضی و شیخ طوسی، استفاده

می‌شود که آنان اجماع به معنی دوم را، یکی از ادله اثبات حکم، می‌دانسته‌اند.

سیدمرتضی، در ابتدای کتاب پراج انتصار، طی بحثی مفصل پیرامون اجماع، در اشاره به مخالفت پاره‌ای از فقهای شیعه با آن، سخنان ارزشمندی آورده، سعی دارد نظرات فقهای شیعه را با سایر فرق مسلمین تطبیق داده، اجماعی از آرای آنان ارائه دهد.

خلاصه سخن سیدمرتضی، چنین است:
۱- آرای فقهای شیعه بر اساس دلیل و حجت بوده، با رأی دیگر فقیهان مسلمان، انطباق دارد.

۲- اگر صرف عدم موافقت برخی از فقیهان مکتب تشیع دلیل ضعف و ناتوانی منطق فقهی شیعه تلقی می‌شود، باید آرای ابوحنیفه که علمای اهل سنت با آرای فقهی او مخالف بودند و دیگران نیز، چنان باشد.
۳- کسانی که با منطق شیعه آشنا نیستند و یا از این شیوه، به لحاظ بعد مسافت بی‌اطلاعند، لزومی ندارد رای آنان را بدانیم و با ما موافق باشند.

۴- اجماع، دلیلی قاطع و حجتی لازم برای پیروی است.

۵- ما به طریقه لطف، درک می‌کنیم که در جمع فقیهان شیعه و بین آرای آنان، نظر موافق امام نیز مطرح است.

هدف سیدمرتضی از بیان مسائل اجماع و تلاش در همگون‌ساختن آرای فقهی شیعه با مکاتب دیگر، به جز مواردی اندک که خود برمی‌شمرد، در پی اتهامات مخالفان مکتب تشیع صورت پذیرفته است.

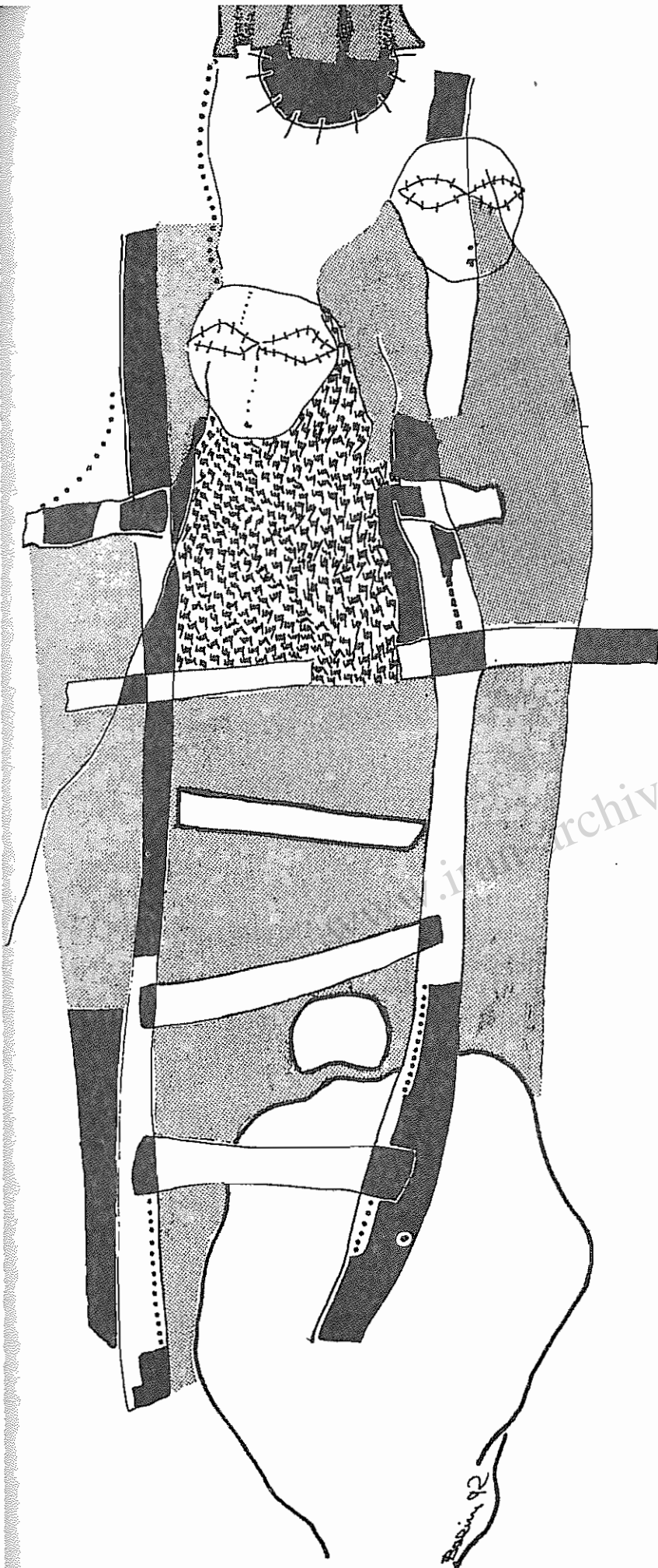
او در تعقیب هدف خود، چنین می‌نگارد:

«اهل تسنن در مواردی آرای شیعیان را مخالف اجماع می‌دانند، در حالی که در اکثر آن مسائل شیعیان با آن موافقتند.»

پیشوایان مذاهب فقهی دیگر، به شیعه خرده می‌گرفتند که این گروه دارای مکتب فقهی کامل و پرمحتوایی نیستند. اینان با اجتماع مسلمین میانه‌ای نداشته، با آرای فقیهان بزرگ اسلام، مخالفت می‌کنند و اجماع را به هیچ انگاشته‌اند.

در پی بروز و شدت یافتن این‌گونه نظرات از سوی، و تعصب جمعی از فقهای شیعه در مقابل مکاتب اهل سنت، از سوی دیگر، برخی از علمای شیعه پذیرفته بودند که شیعه مکتب فقهی مستقل و جامعی ندارد.

در همین دوران نهضتی پدید آمد که سردمداران اصلی آن جمع معدودی از بزرگان شیعه مثل سیدمرتضی، شیخ طوسی و



۹۲ سنه

... بودند.

همت و تلاش والای آنان، فقه شیعه را پررنگتر و پویاتر کرده تحولاتی پدید آورد، که هنوز هم آثار آن وجود دارد. همانند عصر حاضر، در آن دوران نیز پاره‌ای از متفکران منادی وحدت بودند و این انگیزه والایی به شمار می‌آید. در کتاب انتصار که پیرامون دفاع از شیعه است، سید مرتضی در پاسخ به ادعای مخالفان مبنی بر تکرور و مخالفت با شیعه و اجماع، موارد بسیاری را آورده که با عناوین مسئله به مسئله، و عباراتی این چنین: «و مقایسه شیعه به علی‌الشیعه و ظن آنه لا موافق لهم...» آغاز گردیده است.

برخی از عقاید و نظرات فقهی را، که سیدمرتضی خود پذیرفته است، و در فقه شیعه منحصر به فرد است، با ذکر دلایل روشن از قرآن و سنت اثبات کرده و به دفاع از آن پرداخته است.

سخن سیدمرتضی، در اعتبار اجماع:

در قسمتی از سخنان سیدمرتضی پیرامون اجماع چنین می‌خوانیم:

«از جمله مسائلی که واجب بدانیم اینکه: دلیل فقیهان امامیه در تمامی مسائل انفرادی یا اشتراکی (با فقیهان دیگر) اجماع است، زیرا که اجماع امامیه حجتی قاطع و دلالتی علم‌آور است. پس اگر به این مطلب، ظاهر کتاب خدا (قرآن) و یا راه دیگری که موجب علم شده و یقین به بار می‌آورد، اضافه شود، فضیلتی است و دلیلی فوق دلیل دیگر و اگر چنین نشد، همان اجماع (امامیه) کافی است و اینکه گفتیم اجماع آنان (امامیه) حجت است، بدان جهت می‌باشد که اجماع امامیه حاوی سخن امام (معصوم) است، امامی که دلایل عقلی وجودش را در هر زمانی نشان می‌دهد. و اینکه او معصوم است و خطا از او و بر او ناروا، هم در کردار و هم در گفتار. پس از این رو بر اجماع آنان حجت و دلیل قاطع است.»

پیداست که ورود اجماع به فقه شیعه، تاثیرپذیری از مکاتب فقه اهل سنت می‌باشد و انگیزه آن چنان که ذکر شد، برای دفاع از منطق فقه شیعه در مقابل سیل خرده‌گیری و... بوده است.

بعد از سیدمرتضی، شیخ طوسی، همه جا از این شیوه استفاده کرده و ادعای اجماع فقهای اسلام، و یا شیعه می‌کند.

ولی قبل از سید، در کلام هیچ یک از فقهای شیعه، این تعبیرات دیده نمی‌شود و

متون فقهی معمولاً عین روایات وارده با حذف اسناد است که احياناً تغییرات اندکی در آن صورت پذیرفته است. حتی خود شیخ طوسی در کتاب نهایی که در فقه نگاشته، از همین شیوه پیروی کرده است.

به نظر می‌رسد سیدمرتضی، و سپس شیخ طوسی از ادعای اجماع، هدف دیگری را هم پیگیری می‌کرده‌اند.

از آن جهت که روایات فقه شیعه مورد تایید همه محدثان و فقهای امامی بود و فتاوا به استناد آن صادر می‌شد، این دو بزرگوار در تایید همین روش مدعی اتفاق نظر بودند.

پس می‌توان گفت: اجماع مورد نظر آنان از نوع دوم است، که بازگشت به تایید متن روایت دارد.

حجیت و اعتبار اجماع:

محققان بعد از شیخ طوسی، و به خصوص دانشمندان سده دوازده به این طرف، مباحث بسیار طولانی در باره اجماع و دیگر مسائل اصول فقه، که در گذشته خیلی کوتاه مطرح شده بود، بیان کرده‌اند.

خلاصه کلام در باره اجماع این است:

۱ - اجماع محصل، که به معنی تحصیل سخن فقیهان عصر خود به صورت شفاهی و یا اخذ گفته‌های گذشتگان به صورت کتبی است.

۲ - اجماع منقول، که فقیه و مجتهد در استدلال بر سخن خود، مدعی اتفاق نظر فقها می‌شود، بدون تحقیق همه‌جانبه.

احراز اجماع محصل مشکل و حتی در حد عدم است و هر جا فقهای ما سخن از اجماع مطرح کرده‌اند، نوع دوم آن مراد بوده است.

اجماع منقول هم دایره محدودی داشته، در صورت کشف از سنت معصومین، حجت است. به طریقه حدس، یا به طریق حس.

ولی کثیری از فقهای شیعه اجماعی را که مستند ندارد، و صرفاً به قاعده لطف و مانند آن، و از طریق حدس، به اثبات مسئله‌ای پرداخته باشد، حجت نمی‌دانند. و اگر مدرک اجماع مشخص باشد، اجماع صرفاً طریق اثبات تلقی خواهد شد، نه اینکه خود دلیل مستقلاً در مقابل کتاب و سنت باشد.

بهر حال، اجماع از دو حال خارج نیست. یا مثبت سنت است، یا خود بدون اخذ نظر شارع مدرک و مسند احکام قرار

می‌گیرد. اگر حاکی از سنت باشد، تنها راه ثبوت، احادیث خواهد بود و هیچگونه سندیتی ندارد و اگر غیر از این بوده و استنباط فقیهان، بدون استناد به کتاب و سنت مطرح باشد، نمی‌توان آن را در مقابل کتاب خدا، و سیره و گفتار معصومان، دلیلی مستقل به حساب آورد، که مصداق روشن جعل قانون و بدعت است و حرام می‌باشد.

ادعای اجماع در منع قضاوت زن:

و اما در خصوص قضاوت زن، اجماع محصل وجود ندارد، گونه دیگر آن (اجماع منقول) نیز دارای اشکالاتی است، از جمله:

۱ - جمعی مخالف اجماع هستند، مانند:

مقدس اردبیلی، سیدبن زهره و در میان مکاتب دیگر، ابوحنیفه، ابن جریر و دیگران.

۲ - منشاء انعقاد اجماع، از سوی فقهای

اهل سنت است، این مفهوم برای کسانی که مخالفت با آنان را صواب و دلیل رشد می‌دانند و اینجا مدعی اجماع شده‌اند، قابل توجیه نیست.

۳ - تعداد زیادی از بزرگان و امامان فقه

ما مانند مرحوم مفید، شیخ طوسی در نهایی، شیخ صدوق، اصلاً در مبحث شرایط و صفات قاضی نامی از شرط ذکوریت نیاورده، مطلق سخن گفته‌اند.

این روش نشان می‌دهد، متون فتوایی این بزرگان و امثال آنان، که بر اساس روایات شیعه استنباط شده، بدون توجه به اعتقادات و اجتهادات فقهای اهل سنت، بوده است،

ولی در متون فقهی دیگر، مثل المبسوط شیخ طوسی، که از فقه اهل سنت متأثر است، شرط ذکوریت عنوان شده است.

۴ - تصریح شیخ طوسی، به اینکه: در مورد قضاوت زن دو قول وجود دارد: قول

صحیح و اصح، و خود، قول دوم را برمی‌گزیند، و شرط ذکوریت را می‌پذیرد. این اعتراف نقضی بر ادعای اجماع می‌باشد.

قضاوت زن، از دید فقیهان و اندیشمندان

در این بخش، سخن تعدادی از پیشوایان فقه اسلامی را می‌آوریم و بررسی کاملتر متون دست دوم را به عهده خوانندگان محترم وامی‌گذاریم، چون خارج از حدود نگارش این مقاله است.

مرحوم شیخ مفید در کتاب المقننه در

باره قضا می‌نویسد:

«سزاوار نیست کسی معترض این امر گردد تا اینکه برای انجام این کار به خودش

اطمینان داشته باشد و اطمینان به انجام این کار در خودش پیدا نمی‌کند، مگر اینکه عاقل، کامل، عالم به کتاب از حیث ناسخ و منسوخ، عام و خاص و ندب (مستحب) و ایجاب و محکم و متشابه آن باشد. همچنین عالم به سنت از حیث ناسخ و منسوخ آن باشد، عالم به لغت و مطلع به معانی کلام عرب و آگاه و بینا به صور مختلف اعراب باشد و باید از آنچه خدا حرام کرده، اجتناب ورزد، در دنیا زاهد باشد، بر انجام عمل صالح مداومت کند، از گناهان و زشتیها دوری گزیند، از هوای نفس به شدت پرهیز کند و بر انجام تقوی حریص باشد.»

شیخ طوسی در کتاب النهایة نیز شبیه به همین عبارات را، آورده و عباراتش در بیان شرایط قاضی همچون عبارات شیخ مفید بیانگر اطلاق می‌باشد.

در کلام هر دو بزرگوار و نیز سخن جمع دیگری مثل سیدبن زهره، در الغنیه، سخن از شرط ذکوریت دیده نمی‌شود.

مرحوم محمدبن علی بن حمزه طوسی که کمی بعد از شیخ طوسی می‌زیسته، در الوسیله می‌نویسد: «این امر انجام نمی‌گیرد، مگر با سه شرط: علم و عدالت و کمال. علم این است که وقوف بر کتاب و اطلاع از سنت داشته باشد و در موارد اختلاف حد وسط را بگیرد، بر اجماع آگاهی داشته باشد و بر زبان روایات آگاه باشد. و عدالت با چهار چیز حاصل می‌شود: دوری از گناه، امانتداری، مورد اطمینان بودن و پرهیزگاری.

و کمال به سه چیز ثابت می‌شود: با کامل بودن در خلقت و آفرینش طبیعی، کامل بودن در حکم و آگاه و مطلع بودن در امور و تمام بودن در اخلاق پسندیده.»

شیخ طوسی در المیسوط ابتدا شبیه این تعبیر را آورده، آن گاه، به شرح کمال می‌پردازد و شرط ذکوریت را در ردیف کمالات می‌آورد:

«امر قضا توسط کسی انجام نمی‌گیرد، مگر اینکه سه شرط داشته باشد، از اهل علم و عدالت و کمال باشد. و گروهی از فقها به جای «عالماً» از جمله «بن اهل الاجتهاد» یعنی: (سزاوار یافتن احکام خدا از طریق ادله آن) استفاده کرده‌اند.»

تا اینجا شیخ شبیه به عبارات پیشین و به طور مطلق سخن گفته است و در دو صفحه بعد، برای آنکه مورد اعتراض نباشد، به عبارتی، هم رضایت اهل سنت را به دست می‌آورد و هم از اشکال تراشی خرواص

جلوگیری می‌کند و شرط ذکوریت یا مرد بودن قاضی را در توضیح لفظ کمال می‌آورد و می‌نویسد:

«اما کمال احکام این است که قاضی، بالغ، عاقل، آزاد و مرد باشد. پس زنان هیچ‌گاه نمی‌توانند متصدی امر قضا گردند. بعضی از اهل سنت می‌گویند که قضاوت زنان جایز است، ولی قول نخستین صحیحتر است. کسانی که معتقدند زنان می‌توانند متصدی امر قضا گردند، می‌گویند قضاوت ایشان در هر چیزی که شهادت آنها در آن قبول باشد، جایز است و شهادت زنان در هر چیزی قبول می‌شود، مگر در حدود و قصاص.»

از سده ششم قمری تاکنون در کلام فقیهان شیعه، شرط ذکوریت به صراحت مطرح شده که به اعتقاد ما به دلیل تأثیرپذیری از مکتب فقهی شیخ طوسی می‌باشد.

علامه حلی در قواعد الاحکام می‌نویسد: «و شرط می‌باشد در آن (قضا) بلوغ، عقل، مرد بودن، ایمان داشتن، عدالت، طهارت مولد. (لازم به ذکر است در سخن گذشتگان این شرط نبود و علامه حلی به لحاظ ویژگیهایی که داشت، در فقه شیعه دست به نوآوریهای زد.) و علم و قضاوت کودکان و زنان نافذ نیست؛ اگرچه همه شرایط قضاوت را داشته باشند.»

فخرالمحققین در توضیح عبارات علامه می‌نویسد:

«و ظاهر این است که در شرایط قاضی علما در حلال‌زادگی، عدالت و مرد بودن اختلاف نکرده‌اند و اتفاق اصحاب (امامیه) بر اعتبار شرایطی که ذکر شد، در سخنانشان نقل شده است.»

مرحوم طباطبایی در شرح شرایع الاسلام، (مفتاح الکرامه) می‌نویسد:

«در مورد قضاوت زنان در خبری، جابر از امام باقر(ع) نقل می‌کند که زنان متولی امر قضاوت نمی‌شوند - مقدس اردبیلی منکر دلیل شده، مگر اینکه اجماعی باشد - و ضعف این خبر، اگرچه منکر اجماع شویم، با شهرت بزرگی که میان فقهای امامیه دارد، جبران شده است. علاوه بر این از نقص عقلی و دینی زنها و عدم صلاحیتشان برای امامت جماعت مردان، سخن گفته شده و اینکه در بیشتر موارد شهادتشان نصف شهادت مردان است. شیخ طوسی در «المخلاف» می‌گوید: «ابوحنیفه ولایت زنان را در امر قضا در آنچه شهادتشان در آن مورد قبول است، و ابن جریر به طور مطلق

جایز می‌داند.»

در «مغنی المحتاج» که از متون فقه شافعیان است، چنین می‌خوانیم:

«و شرایط قاضی آن است که مسلمان، به سن تکلیف رسیده، آزاد، مرد، عادل، شنوا، بینا، سخنگو و مجتهد باشد.»

در کتاب «الاقناع» از متون فقهی حنبلیان نوشته شده است:

«در قاضی ده صفت شرط می‌باشد: بالغ، عاقل، مرد... باشد.»

و شرح آن موسوم به «کشاف القناع عن متن الاقناع» علت آن را چنین ذکر کرده:

از گفتار پیامبر «ص» است که: «قومی که ولایت امورشان را زنی به دست داشته باشد، رستگار نمی‌شود.» بدین سبب که زن عقلش ناقص است، کم اندیشه می‌باشد و اهلیت حضور در محافل مردان را ندارد.

در «مغنی» ابن قدامه می‌خوانیم:

«گفت ابوالقاسم «رحمة الله تعالی»: کسی قاضی نمی‌شود، مگر اینکه بالغ، عاقل، مسلمان، آزاد، عادل، فقیه و پرهیزگار باشد.»

چنان که دیده می‌شود در عبارت فوق سخنی از شرط ذکوریت نیست، ولی در شرح عبارت به ذکر قید رجولیت در شرط کمال پرداخته است:

«در قاضی سه شرط لازم است: یکی از آنها کمال می‌باشد و کمال بر دو نوع است: کمال احکام و کمال در خلق و خوی، اما کمال احکام با چهار چیز اعتبار پیدا می‌کند: قاضی، بالغ، عاقل، آزاد و مرد باشد.

و حکایت شده از ابن جریر که شرط مرد بودن وجود ندارد، زیرا چنان که زن می‌تواند مفتی باشد، می‌تواند قاضی هم باشد.

ابوحنیفه می‌گوید: جایز است زن در موضوعاتی غیر از حدود، قاضی باشد، زیرا می‌تواند در آنها شهادت دهد.

دلیل ما این روایت است که پیامبر «ص» گفت: «قومی که زنی متصدی امورشان باشد، رستگار نمی‌شود.»

و به این سبب که قاضی باید از کمال اندیشه و عقل و زیرکی برخوردار باشد و زن ناقص‌العقل و کم‌اندیشه است و اهلیت حضور در محافل مردان را ندارد و شهادتش قبول نمی‌شود. اگرچه هزار زن دیگر مانند خود او همراهش باشند، مگر اینکه همراه این زنان مردی باشد. (چنانکه می‌دانیم این سخن برخلاف گفته اغلب فقیهان است، زیرا شهادت او قطعاً در مواردی نظیر شهادت بر بکارت به تنهایی مورد قبول است.)

خداوند تبارک و تعالی بر گمراهی و سرزنش زنان این آیه را آورده است. «ان تَضَلَّ احِدِيَهُمَا فَتَذَكَّرْ احِدًا هُمَا الْاٰخِرٰى» (اگر یکی از آن دو فراموش کرد، دیگری یادآوری کند) همچنین زن، صلاحیت امامت عظمی و استانداردار شدن ندارد و به همین خاطر، پیامبر و هیچ‌یک از خلفای بعد از ایشان هم تصدی امر و استانداری را به زنها واگذار نکردند و اگر این امر جایز بود، نیابد هیچ عصری خالی از این خبر می‌ماند.»

در مطالب فوق می‌بینیم که به دلایل و قراین عقلی استناد شده که در اصل تحقق آن اختلاف است و به نحوی به مورد بحث ما بازمی‌گردد. که در مبحث بعدی به این دلایل عقلی پاسخ داده خواهد شد و تنها به بیان این نکته اکتفا می‌کنیم که آیه شریفه تنها مورد احتیاط را متذکر شده، یعنی اگر یکی فراموش کرد، دیگری یادآوری کند که این معنی در مورد مردان هم صادق است و نسیان از خصوصیات زن نیست، آیه هم

سعی ندارد چنین وضعی را ذاتی او بداند.

قضاوت زن از دیدگاه عقل

جستجو در دلایل فقها و حقوقدانان اسلامی، که زن را از قضاوت محروم کرده‌اند، این نکته را به اثبات می‌رساند، که بیشترین حملات آنان بر زنان به عنوان عدم قدرت و توانایی آنان، مطرح می‌گردد.

سخن او توانستها، و منع وضعی زنان، از قضاوت و دیگر شئون اجتماعی است، سخن از کاستیهای جنسی زن و برتری طبیعی مرد است.

مرد را موجودی قوی و زن را ضعیف و ناچیز دانسته‌اند. البته برای ما روشن است که این‌گونه برداشتها، ناشی از زندگی در بیوتات، پشت درهای بسته، و اندرون خانه‌های گسته از جامعه، بوده است.

به هر حال، مشکلات دیگری که برای محرومیت زن برشمرده‌اند، به این شرح است:

الف - تاکنون، زن پیامبر یا امام نشده است.

۱ - روشن است که: پیامبر و امام‌نشدن، با اینکه نمی‌تواند پیامبر و امام باشد، فرق دارد. در واقع می‌خواهند بگویند: زن نمی‌تواند این مشاغل را متصدی شود، چون تاکنون واقع نشده، و این سخن در نهایت سستی است. چنانکه در فلسفه و منطق داریم: «عدم‌الوجودان لایدل علی عدم‌الوجود» یعنی (نیافتن چیزی، دلیل عدم وجود آن نیست).

پس استدلال این گروه چیزی بی‌شبهت به این استدلال نخواهد بود که بگوییم زنان را زنده به گور می‌کردند، پس جایز است که ما نیز چنان کنیم، زیرا در گذشته این کار شده، شدنیها را نمی‌توان دلیل جواز فعلی دانست، و نشدنیها را نیز دلیل ممنوعیت آن.

۲ - عدم احراز مقام پیامبری و تبلیغ امر خدا، که فعالیت شدیدی را در جامعه به دنبال دارد، و به جهات عدیده‌ای که مورد نظر شارع، بوده انجام شده، نمی‌توان دلیل محرومیت زن دانست و همه مقامات و مناصب را از او گرفته، محروم کرد.

به فرض اینکه بگوییم، زن نمی‌تواند پیامبر و امام شود! چرا قاضی نشود؟ در آن حد بسیار بالا، محروم می‌شود، چرا بیشتر تنزل کند!؟

۳ - زن، پیامبر و امام نشده، این یک گزارش است، از کجا بپذیریم که چنین نبوده؟ و اگر هم زنی به رسالت رسیده باشد، به چه صورت ثابت شود، که مردان انکار نکرده‌اند!؟

۴ - به صراحت قرآن، وحی که از خصوصیات پیامبران است، بر مادر موسی، و مریم، نازل گردیده: به خصوص نفر دوم، که فرشته الهی را نیز دیده است!

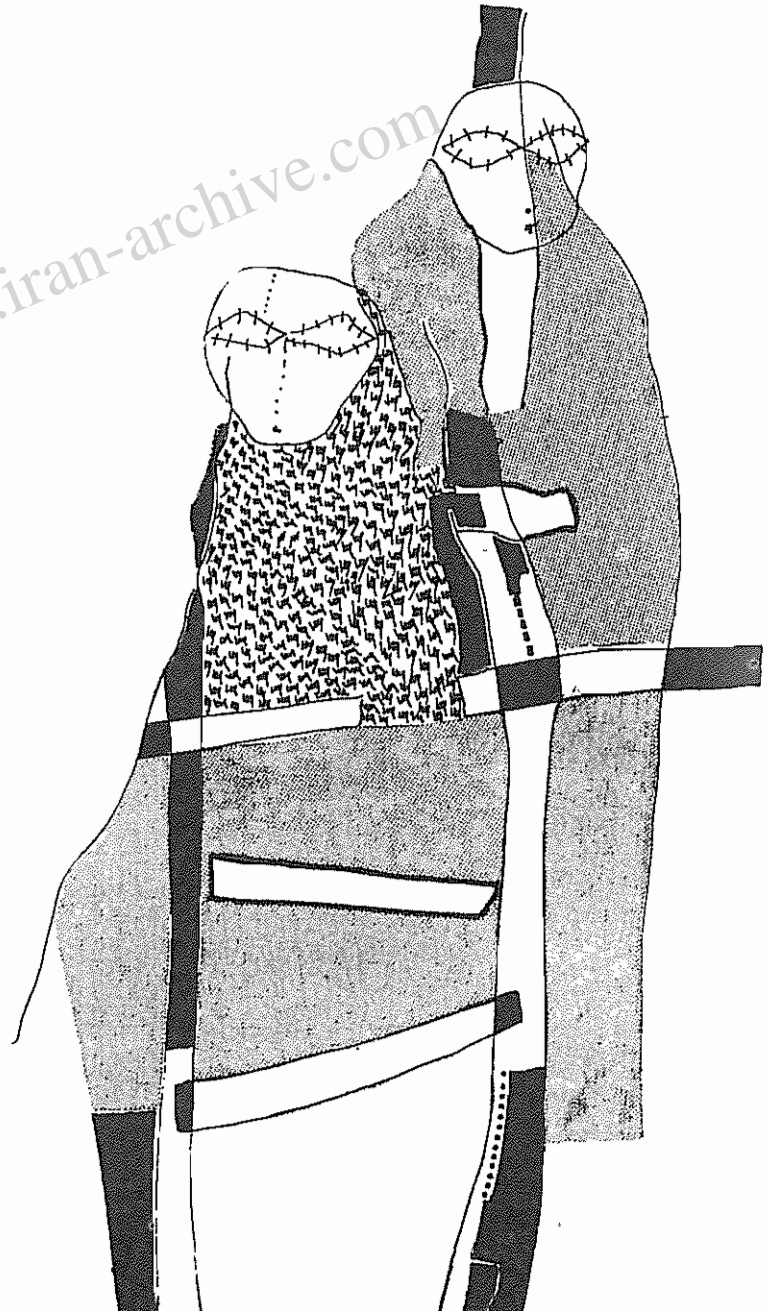
(آیات مربوط به این جریان را در سوره مریم، آیات ۱۶ تا ۲۶، و سوره قصص آیه ۷ و سوره طه آیه ۳۸ بخوانید).

ب - اصل، عدم ولایت هر کسی است. در مخالفت این اصل، دلیل قاطع و قانع‌کننده‌ای، لازم است.

منظور گوینده، می‌تواند یکی از این دو اندیشه باشد:

۱ - امور وضعی، یعنی به طور غریزی و طبیعی خدا فردی را بر فرد دیگری مستولی نکرده و مقام ولایت او را بر دیگران وضع نکرد.

۲ - امور جعلی و اعتباری، یعنی خدا در



تکالیف و به موجب فرایض دینی، کسی را بر دیگران ولایت نبخشید.

اندیشه نخست، مورد تایید همه آحاد بشر است. هیچ کس بر دیگری به هیچ وجهی امتیاز نهادی ندارد، در خلقت و آفرینش، همه یکسان آفریده شدند، نه کسی امام خلق شد و نه کسانی مأموم.

قطعاً منظور گوینده، اندیشه دوم است که به صورت ادعای بی دلیل مطرح شده. اولین اصلی که به مخالفت با این ادعا برمی خیزد، اصل عدم وجود این فرضیه است، آنگاه اصل عدم پذیرش ادعای بی دلیل.

گذشته از این اولاً در مقابل بدیهیات عقلی هیچ اصلی نمی تواند ثابت باشد، مسأله ولایت و زعامت مردم، یک بدیهه عقلی است. کسی نمی تواند لزوم آن را منکر شود، اصل اختراعی یاد شده، برخلاف بدیهت عقل است و منکر این ضروری می باشد.

دوم: با این اصل، ولایت مردان نیز زیر سؤال می رود، به چه دلیلی مردان می توانند ولایت داشته باشند؟ با روایت عمرین حنظله؟! یا ابو خدیجه؟!

اگر بخواهیم لزوم وجود ولی و رهبری را به اثبات برسانیم، بهترین و روشترین دلیل آن عقل است و عقل هیچ گونه تمایزی بین زن و مرد قائل نمی شود. ملاک عقل، توانایی است، هر کس از نوع بشر، توان زعامت داشته باشد، قدرت رهبری دارد.

سوم: ادعای مذکور، برخلاف سیره عقلا است، از ابتدای خلقت بشر و پیدایش جامعه، مسئله ریاست و ولایت مطرح بوده و ضرورت آن مورد قبول همگان.

چهارم: این اصل اختراعی، در صورتی حاکم است، که طرف مورد دعوی به قضاوت راضی نباشد، ولی اگر طرفین دعوی، خود، زنی را برای قضاوت برگزینند، اینجا هم اصل عدم است؟

به عبارت دیگر: ادعای مخالفان، برگزیننده محرومیت و ممنوعیت زن از قضاوت است، در حالی که این دلیل، قضاوت انتصابی او را، ممنوع می پندارد، نه قضاوت انتخابی را.

پنجم: امورات زندگی عادی مردم به خود آنان واگذار شده، شارع مقدس اسلام، جز ارشاد کاری ندارد، اینک مردم می خواهند به فلانی، رای بدهند یا ندهند، یک امر عادی برای مسائل روزمره زندگی است.

دین نه مخالفتی دارد و نه موافقتی، امر و نهی دین در صورتی تحقق دارد که کار

انتخاب کننده، یا انتخاب شونده با اصول مسلم آن، مابین بوده، ضرورتی ناپذیر گرفته و یا اصلی بر دین افزوده شود.

چنان که در مسائل معاملات، شارع مقدس حکم تأسیسی ندارد (مگر در موارد بسیار اندک) و احکام اسلام همه امضایی است.

در سیاست که به نوعی مربوط به زندگی عادی مردم است، اسلام هیچ گونه تأسیسات خاصی پیش بینی نکرده، و به خصوص زن را محروم ندانسته است!

در اسلام، برای سیاست، احکام زیادی وارد شده، ولی خود سیاست گذاری خاصی پیش بینی نکرده، اقامه قسط از اصول مسلم اسلام است. حالا اجرای آن به هر شیوه که می خواهد باشد. به وسیله زن باشد، یا مرد، تفاوتی ندارد و به عبارتی کوتاه: احکام و امور سیاسی، از نظر اسلام امضایی است، نه تأسیسی. عمده آن است که با دیگر اصول و فروع دین مخالف نباشد.

بنابراین، اصل مورد ادعای مخالفان، برخلاف همه موازین و اصول عقلانی است، که آنان اصل را بر پذیرش ولایت فردی نامعین، قرار داده اند. اگر نزاعی باشد، در تعیین مصداق آن فرد است که چه صفاتی داشته باشد و...

ج - نقص زن

می گویند، زن موجود ناقصی است، او نمی تواند اداره اموری چون ولایت، قضاوت و... را بر عهده داشته باشد.

مبنای این سخن به خوبی روشن نیست، ولی احتمالاً، تعدادی از روایات، موجب چنین برداشتی گردیده است از جمله:

در نهج البلاغه، خطبه ۷۹ آن حضرت پس از بازگشت از نبرد جمل، در مذمت زنان، چنین آغاز فرموده:

«ای مردم، زنها از ایمان و ارث و خرد کم بهره هستند. اما نقصان ایمانشان به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض، و علت نقصان خردشان آن است که گواهی دو زن به جای گواهی یک مرد است، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم، ارث آنها نصف ارث مردان می باشد. پس از زنها بد پرهیز کنید و از خوبانشان برحذر باشید، و در گفتار و کردار پسنیدیه از آنها پیروی نکنید، تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نورزند (و شما را به انجام آن وادار نکنند).

خطبه را آن طوری که در نهج البلاغه،

آمده به تمام و کمال نوشتیم، تا باب سخن برای تفسیر باز باشد.

۱ - به گونه ای که مرحوم سید رضی، گرد آورنده نهج البلاغه در عنوان خطبه نوشته این سخن بعد از جنگ جمل، به رهبری عایشه، ایراد شده است.

عایشه از عثمان، نفرت داشت و همواره او را مورد سرزنش و انتقاد و توهین قرار می داد. وقتی خبر رسید که عثمان را کشته اند، خوشحال شد و گفت: «قتله ذنبه و اقاوه الله بعمله» (گناهانش او را به کشتن داد و خدا او را به کردارش مجازات کرد).

و چند لحظه یا ساعتی بعد که شنید، علی زمامدار مردم شده، گفت: «عثمان مظلوم کشته شده» و به خونخواهی او قیام کرد.

۲ - خطبه دارای مقدمه و احیاناً مؤخره ای نیست، فقط همین فقره کوتاه نقل شده در حالی که علی (ع) نمی توانست، خطبه ای بدون حمد و ثنای الهی و یاد پیامبر گرامی (ص) ایراد فرماید.

نمی دانیم قبل از آن چه سخنی بر زبان مبارکش جاری بوده و پس از آن چه گفته است.

۳ - به نظر می آید ذکر این فقره به خصوص بر مبنای تشیع گرایبی بوده باشد، نه فقط ذکر خطبه آن حضرت.

۴ - با ذکر مطالب یاد شده روشن است، که منظور حضرت علی (ع) عایشه و تنی چند از زنان همراه او بوده است.

آن حضرت به هنگام صف آرایی دو لشکر در مقابل یکدیگر برای یاران خود سخنرانی کرد و گفت: «شما شروع نکنید. تا زمانی که آنان حمله نکرده، دست به شمشیر نبرده اند، اقدامی صورت نپذیرد.

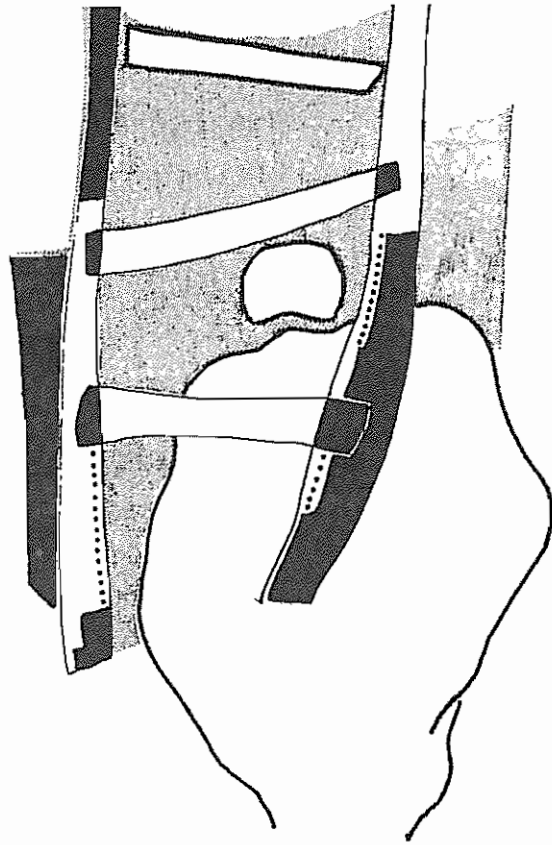
اگر شروع کردند (و ما ناچار به مقابله شدیم) مجروحان را نکشید، فراریان را تعقیب نکنید...»

و از جمله فرمود:

«هیچ زنی را با اذیت کردن عصبانی نکنید، حتی اگر شرفتان و امیرانتان و صالحاتان را دشنام داد. که آنها گفتارشان و نفسشان و عقلشان ضعیف است.»

آنچه از روایات یاد شده استنباط می شود، نقص در اندیشه زن است. آن هم زن مورد خطاب علی (ع) عایشه بوده است.

به خصوص کنار هم آمدن سخن، از جسم و عقل زن در حدیث دوم، مؤیدی بر گفته ما است و جای تردیدی وجود ندارد که نقص طبیعی منظور نبوده است.



نمی‌آید، زیرا خطبه خواندن زهرا برای مردم، سیاسی بود، معرفی ام ایمن به عنوان شاهد فدک، پرده از نظرات علمی او برداشته، نشان دهنده اجتهاد اوست.

می‌دانیم که در فقه شیعه و بسیاری از مکاتب اسلامی شهادت زن به تنهایی در مورد اموال و... مورد قبول نیست. معرفی یک زن از سوی آن حضرت نظریه نادر و جدیدی بود که ارائه می‌شد.

علاوه بر موارد فوق لازم به ذکر است که با گذشت هزار و چهارصد و ده سال از آن تاریخ، نمی‌توان دریافت اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه نوپای اسلامی چگونه بوده است؟

شاید در مواردی زنان، به اجرای امور سیاسی و غیرسیاسی پرداخته، در امور مملکتی شریک مردان بوده باشند و شاید، زمینه حضور فراهم نبود و افکار جاهلیت که هنوز ریشه‌کن نشده بود، مانع این فعالیتها بوده است و شاید دهها شاید دیگر.

به هر حال، چنان که بارها گفته‌ایم، عدم تصدی مشاغل توسط زنان صدر اسلام دلیل ممنوعیت آن مشاغل برای آنها نیست. وقتی می‌توان آن را دلیل محرومیت دانست که همه جوانب آن از لحاظ تاریخی و اجتماعی و... بررسی شده باشد، در حالی که این جهات، مبهم و تاریک است و تاکنون کسی موفق نشده این ابهامات را متجلی سازد.

در پایان بحث، طبق وعده قبلی اجمالاً به پاسخ گروهی می‌پردازیم که معتقدند سرشت زن لطیف‌تر از مرد است و سریع‌تر دچار احساسات می‌شود، در نتیجه قادر به تشخیص درست حق از ناحق نیست.

آنچه در مقدمه باید گفت، این است که اشکال این گروه، خواسته یا ناخواسته پیش از آنکه متوجه زن بشود، به خالق برمی‌گردد و اگر آنان معتقدند که در آفرینش خداوند نقص وجود ندارد، نمی‌توانند ادعا کنند که لطافت سرشت و عمق احساسات زن او را دچار نقص می‌کند و اگر اعتقاد آنان خلاف این است باید از مناب بحث اعتقادی با آنان نشست و تفکرشان را در باره زن به باوری جز خداشناسی و اسلام مربوط دانست.

از دیدگاه فلسفه، وجود هستی‌بخش جهان، عین خیر و هستی مطلق و ارزش و کمال و قدرت خالص است، وجود او مساوی است با علم محض، قدرت خالص و... به عبارت دیگر، علم و دانش و قدرت و حکمت و... را نمی‌توان از وجود او جدا

خواهد داد که زن، زمان بیشتری از مرد، به عبادت می‌پردازد، به خصوص که عمر معمول زنان از مردان بیشتر است.

چنان که در ابتدای سخن گفتیم، این خطبه مباحث بیشتری می‌طلبد و تاکنون مورد بررسی و پژوهش تعداد بی‌شماری از اندیشمندان بوده، شارحان نهج البلاغه به خصوص در این مورد بسط سخن داده، توجه فراوانی بذل می‌کنند، که در فرصتی دیگر به تفصیل سخن خواهیم گفت.

می‌گویند، چرا حضرت زهرا(س) چنین مشاغل و مقاماتی را احراز نکرد؟

این، به گونه‌ای دیگر، تکرار همان سخن گذشته است، که با اندکی تأمل، پاسخ آن روشن می‌شود:

همزمان با زهرا(س) علی(ع) در میدان سیاست حاضر بود، کسی که از هر جهت بر او امتیاز داشت، و ما هرگز نمی‌گوییم، در چنین حالی زن مقدم است، سخن ما این است: که زن در تمام مناصب و مشاغل و امتیازات مانند مرد است، مرد، به عنوان مرد بودن هیچ امتیاز طبیعی و قراردادی بر زن ندارد.

اگر مرد قاضی می‌شود، زن نیز می‌تواند بشود. اگر مرد مرجعیت را به دست می‌گیرد، زن نیز می‌تواند... مگر موردی که دین به صراحت و به اقتضای طبع زن، حکمی را مخصوص وی بداند.

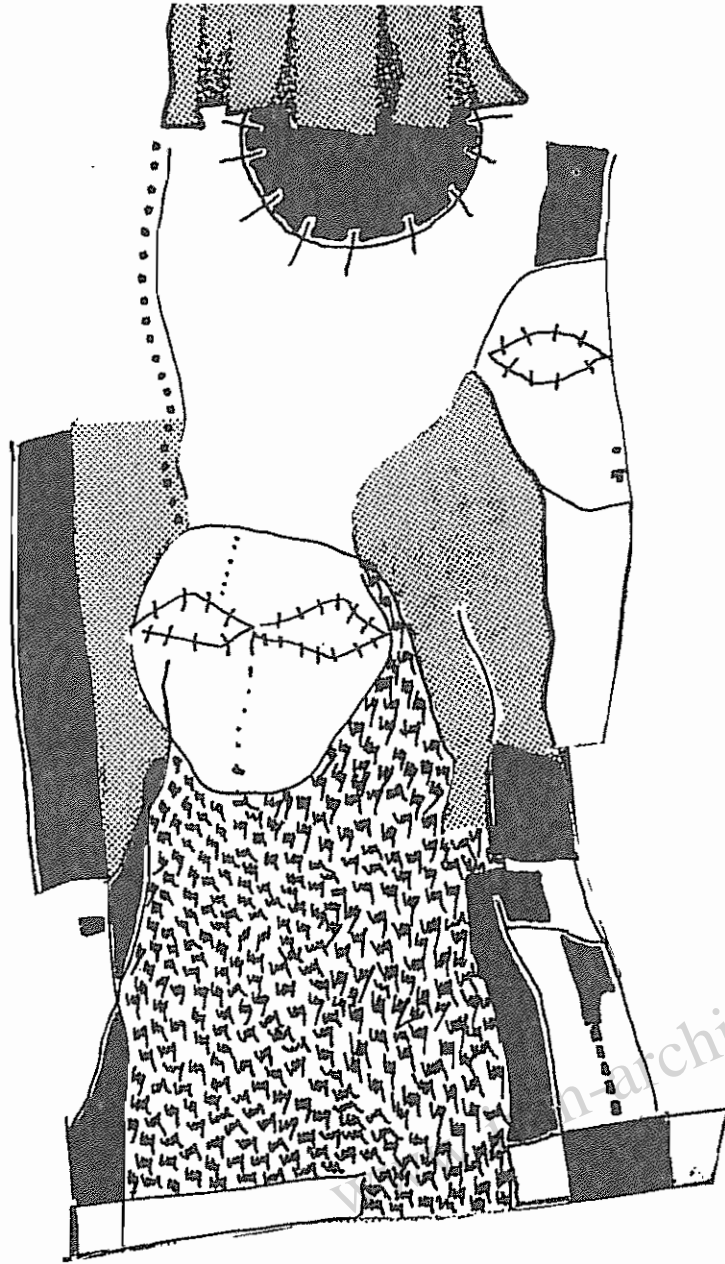
اینکه بگوییم حضرت زهرا(س) در امور کشوری و... دخالتی نکرده، درست به نظر

مؤید دیگری که این نظریه را تقویت می‌کند، دنباله سخن حضرت علی(ع) در باره نقص عقل زن است که فرموده:

و اما نقصان عقولهن فشهاده امرأتین كشهاده الرجل الواحد. (دلیل بر نقصان عقلشان این است که شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد تنها است.)

این فراز، به خوبی اثبات می‌کند، مراد از عقل، اندیشه است، زیرا زنان در «تحمل» شهادت بی‌دقت‌اند و احیاناً نسیان و فراموشی آنان بیش از مردان است. نیز اندیشه قدرتمندی ندارند، که حوادث را تحلیل کنند و عواطف و احساسات، اندیشه آنان را تغییر می‌دهد. چنانکه در مورد عایشه احساس جانبداری از طلحه، اندیشه او را تغییر خواهد داد. وگرنه، پذیرفته‌نشدن شهادت یک زن در مواردی و قبول شهادت یک مرد، امری اعتباری است و نمی‌تواند نمود کاستی طبیعی باشد.

اسلام برای شهادت زن ارزش به نصف شهادت مرد قائل شده، نه آنکه زن بالطبع، شعوری باندازه نصف شعور مرد داشته باشد. چنان که دلیل نقصان ایمان زن قابل خدشه است و سخنی معمولی به نظر می‌آید، زیرا اگر عدم توفیق زن، برای انجام فریضه نماز و روزه، در دوران قاعدگی، دلیل کاستی دین او باشد، مردان از زنان ناقص‌الایمان‌تر خواهند بود. این مطلب را با احتساب میانگین ایام حیض زن در طول عمر، و آغاز دوره تکلیف وی که مقایسه کنیم، نتیجه



دانست، هر چه هست، همان است. این زبان ماست، که از بیان توصیف این موجود نامتناهی عاجز است و در فلسفه، از آن به واجب‌الوجود، یاد شده.

از این که بگذریم، همه موجودات، ممکنات و موجوداتی متناهی هستند. در امکان و بهره‌وری نوعی خود، همه یکسانند. چنان نیست که جنس مذکر، در میان انواع مختلف جانداران و انسان، تافته جدابافته باشد.

اعتقاد به عدالت خداوند در آفرینش به طور طبیعی لطافت جنس زن را جزو برکات و ویژگیهای ممتاز خلقت به شمار می‌آورد. امتیازی که در کنار امتیازی از نوع دیگر در مرد، زن و مرد را در پیوند جنسی و روانی به مرحله تکامل بشری می‌رساند.

بهره ممکنات، به اندازه تلاش بیشتر آنان در جهت کسب افزونتر امتیازات وجودی، والاتر و عالیتر می‌شود. در سیر به سوی تکامل، که رسیدن به دانش و قدرت وجودی و معنویت و... است، بهره و توشه زن و مرد، یکسان است. ای بسا، زنانی که از پیامبران مرد، نیز پیشتر روند. (فاطمه و خدیجه و مریم) این یک قانون مسلم و غیرقابل خدشه است. اکنون باید از برتری خواهان و نژادپرستان، پرسید: «در این مسیر چه چیزی زنان را مجزا می‌کند؟!»

در معیاری که دین اسلام ارائه داده، برتری و ارزش انسان را، به تقوی و خودسازی دانسته، معیارهای معنوی او را ستوده است.

آیه شریفه ۱۳ سوره حجرات: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرو انثی و جعلنا کم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم»^۳

و جمله معروف حضرت رسول ص: لا افضل لعربی علی عجمی و... الا بالتقوی (هیچ موجودی بر دیگری برتری ندارد، مگر به تقوی) نشان‌دهنده این تفکر والا، می‌باشد. البته بعید نیست بعضی از آقایان اینجا خود را مخاطب دانسته و زنان را به حساب نیاورند، به زعم آنکه خطاب قرآن فقط به مردان بوده و زنان مورد غفلت واقع شده‌اند (!)

در ادبیات به جای خود ثابت شده، که چنین خطباتی عام است و تمام افراد بشر را فرا می‌گیرند. اگر سخن از مرد یا زن بود، قیدی برای این گفته اختصاصی، لازم بود، ولی خوشبختانه در آیه شریفه، علاوه بر این بیان عام و مطلق، سخن از زن و مرد نیز

رفته، به صراحت در صدر آیه واژه ذکر و انثی ذکر شده است. پس دیگر به هیچ روی نمی‌توان این آیه را به مردان اختصاص داد، به حکم قرآن زن و مرد مساوی‌اند و هیچ امتیازی در کار نیست. امتیاز به تقوی و ارزشهای معنوی است. زن باشد یا مرد. عربی باشد یا فارسی. اروپایی باشد یا افریقایی، فرقی ندارند.

در اینجا داستان ملکه سبا، را یادآوری می‌کنیم که قرآن از تدبیر و سیاست درست او، سخن گفته است.

این داستان، در سوره نمل، آیات ۲۱ تا ۴۲ به این صورت عنوان شده:

هدهد، پرنده‌ای فعال و جاسوس بود، که برای سلیمان اخبار و اطلاعات نقاط دورافتاده را می‌آورد، روزی که قدری غیبت داشت، سلیمان از این بابت نگران شد، ولی ناگهان هدهد را دید که پیامی برای او آورده

بود. آن مرغ چنین گفت: «در کشور سبا، زنی را دیدم که حکمران و پادشاه آن ملک بود و از هر چیزی بهره‌مند. این ملکه بر تختی نشسته و زمام امور کشورش را به دست گرفته بود.

آنان مردمی مشرک بودند، که برای خورشید تواضع و فروتنی می‌کردند و..» سلیمان برای آزمون و شناسایی این کشور که توسط هدهد کشف شده و از ممالک متمدن جهان آن روز بود، نامه‌ای نوشت تا هدهد آن را بر فراز تخت پادشاه اندازه‌د.

ملکه سبا، به محض دریافت پیام سلیمان، مردان حکومت خود را فرا خواند، و با آنان به مشورت پرداخت. او گفت: «نامه‌ای ارزشمند از سلیمان رسیده که محتوی آن چنین است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. بر من برتری نجوید و تسلیم‌شده، به نزد من آید.»

پس از قرائت نامه، روی به آنان کرد و گفت: «تصمیم خود را در این موضوع برایم بازگوید؟ خود می‌دانید که در امور مهم کشورداری از رأی شما بهره گرفته‌ام و شما را در جریان امور گذاشته‌ام، اکنون نیز می‌خواهم که شما در جریان بوده، نظر خویش را اعلام دارید.»
مردان مشاور ملکه گفتند: «ما دارای توان و نیروی نظامی لازم خوبی هستیم و به فرمان تو می‌باشیم. اگر امر کنی، با آنان ستیز خواهیم کرد، ولی تصمیم با خود شماست، اگر خواهید بجنگیم و اگر خواهید، از در صلح و آشتی درآیم.»
ولی ملکه سباه راهی دیگر، پیش نهاده و گفت:

«من او را می‌آزمایم، تا بدانم اهل دنیاست یا اینکه قصد وی هدایت مردم است؟ پادشاهان و دنیاطلبان به هر کشور و سرزمینی در آیند، آنجا را ویران کرده، ناهلان را به مناصب می‌گذارند و لایقان و شایستگان را فرو می‌گذارند. این روش حکام و کشورگشایان است.»

من هدیه‌ای نزد او می‌فرستم و منتظر عکس‌العمل او می‌مانم، آن‌گاه تصمیم می‌گیرم.»

بیک از سوی سلیمان بازگشت، و هدایای ملکه را با خود برگرداند و پیام سلیمان را به همان‌گونه نخست آورد و ملکه سبأ، که دریافت هدف سلیمان، کشورگشایی و سلطنت نیست، به نزد او رفت و ایمان آورد. این داستان نشان‌دهنده تفکر درست این زن سیاست‌مدار بوده، از جهاتی قابل بحث و حائز اهمیت است:

۱ - بینش دقیق و عقل حسابگر و مزیت اندیشه‌اش، بر مردان عصر خود، که از سیاست‌پیشگان دولت او بودند، امری روشن و غیرقابل انکار است.

برخلاف دولتمردان، این زن در اندیشه نبرد نبود، و قدرت نظامی را در قبال سلیمان پیشنهاد نکرد. اول سلیمان را آزمود و سپس تصمیم گرفت.

کاری که سلیمان نیز در ارتباط با او انجام داد و اول ملکه را آزمود، آن‌گاه تصمیم گرفت، خود عظمت ملکه را به اثبات می‌رساند و همسانی و هم‌سانی او با سلیمان پیامبر، روشن می‌کند.

۲ - قبل از آنکه ملکه سبأ، به نزد سلیمان برود، اطلاعات لازم را از چگونگی سیاست و دربار سلیمان کسب کرده بود.

این موضوع به صراحت، در آیه ۴۲

سوره نمل بیان گردیده است.

مشابه این داستان، قصه زن فرعون و سیاست وی در نجات جان موسی است و دیگر، ماجرای مریم، و سومی مادر موسی.
قرآن از تمام موارد یادشده، از زنان قهرمانی چون: مریم، آسیه و... به عظمت یاد کرده، درایت و دیانتشان را می‌ستاید و بالاخره طبق سخن معروف خود بعضی از مخالفان: «ادل دلیل علی وجود شیخی و وقوعه»: بهترین دلیل وجود و هستی چیزی، تحقق آن است.»

یادداشتها:

۱ - این مضمون، در روایات ما هم وارد شده است.

۲ - نوع دیگر اجماع نیز، متصور است، و آن: اتفاق نظر محدثان و فقهاء است بر درستی مضمون روایت، چه در سند آن اشکالی باشد یا نباشد.

شاید علت ادعای اجماع در مسائل فقهی، به خصوص مواردی که سنیان تصور می‌کردند شیعه در آن مورد دلیلی ندارد، تایید خبر واحد بوده است که شیخ آن را می‌پذیرفت و برای تایید نظرش ادعای اجماع می‌کرد.

۳ - ای مردم، ما شما را آفریدیم، برخی زن و برخی مرد و شما را دسته و دسته و قبیله قبیله کردیم، تا همدیگر را بشناسید (بدانید) که گرامترین شما، نزد خدا باقواترین شماست.

۴ - برخی گفته‌اند: این هدیه شامل ۵۰۰ غلام و ۵۰۰ کنیز، مرکبها و زر و زیور گرانبهای فراوانی بوده است.

منابع:

۱ - قرآن، آیات ۲۱ تا ۴۲ سوره نمل، ۷۶ سوره نحل، ۳۱ سوره نور، ۳۴ سوره نسا، ۲۲۸ سوره بقره، ۳۳ سوره احزاب.

۲ - مفتاح الکرامه، چاپ اول اهل بیت، قم، ص ۹ جلد دهم.

۳ - جواهرالکلام، جلد چهل، چاپ تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ص ۱۰/۱۴.

۴ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶.

۵ - وسائل الشیعه، جلد ۱۴، ص ۱۵۵ - ۱۶۳ به نقل از من لا یحضره الفقیه و خصال صدوق.

۶ - من لا یحضره الفقیه، چاپ دارالکتب الاسلامیه (آخوندی)، تهران، جلد چهارم، ص ۲۵۴ الی ۲۷۱.

۷ - مکارم الاخلاق، چاپ مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ ششم ۱۳۹۳ قمری، تألیف ابونصر، حسن بن فضل طبرسی ص ۴۴۵-۴۳۳.

۸ - معجم رجال الحدیث، آیه‌الله خونی، چاپ دارالزهراء، بیروت ۱۴۰۹ قمری، جلد سوم

ص ۲۴۱/۲۴۲.

۹ - همان کتاب، جلد ششم، ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۱۰ - کنشاف القناع ... جلد دوم، ص ۲۲.

۱۱ - وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴ - ۳۵ تا ۳۷.

۱۲ - شرح لمعه، جلد دوم، ص ۲۷۷، افست از روی نسخه ۱۳۰۹، توسط انتشارات علمیه اسلامیه.

۱۳ - نهایه شیخ طوسی، در مجموعه قواعد الفقهیه ص ۲۴۷ - ۳۹۰.

۱۴ - المقنع شیخ صدوق، در همان مجموعه، ص ۳۳.

۱۵ - مغنی المحتاج، چاپ دارالفکر لبنان، جلد ۴، ص ۳۷۵.

۱۶ - کفایه الاحکام، چاپ انتشارات مدرسه صدر ص ۲۶۱.

۱۷ - ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، چاپ اسماعیلیان، ۱۳۸۹ قمری، جلد چهارم، ص ۲۹۸.

۱۸ - المبسوط، شیخ طوسی، چاپ مکتبه المرتضویه جلد ۸، ص ۹۹ (مجلد ۷ و ۸ با هم است).

۱۹ - الوسيله الی نیل الفضله، در مجموع جوامع الفقیه، ص ۶۹۷.

۲۰ - المقنعه، شیخ مفید، چاپ داوری قم، ص ۱۱۱.

۲۱ - کنشاف القناع ... جلد ششم ص ۲۹۴.

۲۲ - المغنی بالشرح الکبیر، جلد ۱۱، ص ۳۸۰ - ۳۸۶.

۲۳ - نهج البلاغه، صبحی صالح، چاپ اول، لبنان، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲۴ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، چاپ قدیم (رحلی) سال ۱۳۳۰ قمری، جلد اول، ص ۳۲۴.

۲۵ - سنن بیهقی، ج ۱۰ ص ۱۱۸.

۲۶ - نهج الفصاحه، صفحات ۵۵ - ۶۶ - ۳۲۰ - ۳۹۱ - ۴۸۵ - ۵۲۹ - ۵۹۲ - ۶۳۸.

۲۷ - روح زن، نوشته خانم لمبرزو.

۲۸ - زن و انتخابات، نوشته زین‌العابدین قربانی، عباسعلی عمید زنجانی... با مقدمه ناصر مکارم شیرازی چاپ قم طباطبائی.

۲۹ - ماجرای نهضت بانوان، سید جمال‌الدین دین‌پرو، قم دارالفکر.

۳۰ - زن و آزادی، سید رضا صدر.

۳۱ - ولایة الفقیه (تقریرات درس آیه‌الله منتظری) ج اول، دفتر تبلیغات اسلامی قم.

۳۲ - الاجتهاد و التقليد، چاپ نجف نوشته مرحوم محمّد حسین اصفهانی (کمپانی).

۳۳ - اصول الفقه ج ۲ ص ۹۷-۹۸.

۳۳ - مستسک عروة الوثقی، مرحوم آیه‌الله حکیم جلد اول.

سادگی هنرهای دستی،

روابط انسانی را عمق می بخشد

بنفشه رستگار

سنگ، سرامیک، انواع سوزندوزیها، چرم نقاشی شده و شلنگدوزی را از آنان آموختم. در کنار اینها جواهرات، مس، سکه‌دوزی، مبلمان، خاتم، چوب (منبت، معرق، مشبک) را طراحی و اجرا کرده‌ام.

یک فرسک ۴۰ متری، با موضوع روند انقلاب، مقابل پارک ملت کار کرده‌ام و یکی هم در ورودی برج سپهر اجرا کرده‌ام.

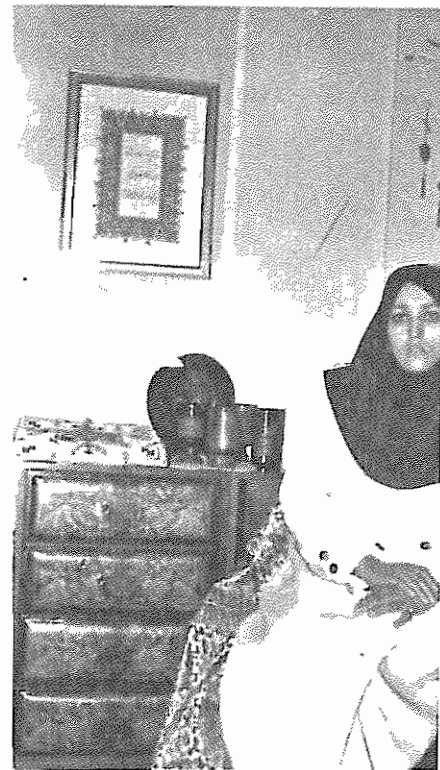
۲۶ سال سابقه کار در صنایع دستی ایران دارم و مردادماه امسال بازنشسته می‌شوم.

- چطور از عهده این همه کار برآمدید، مسئولیتهای زندگی خانوادگی مانعتان نمی‌شد؟

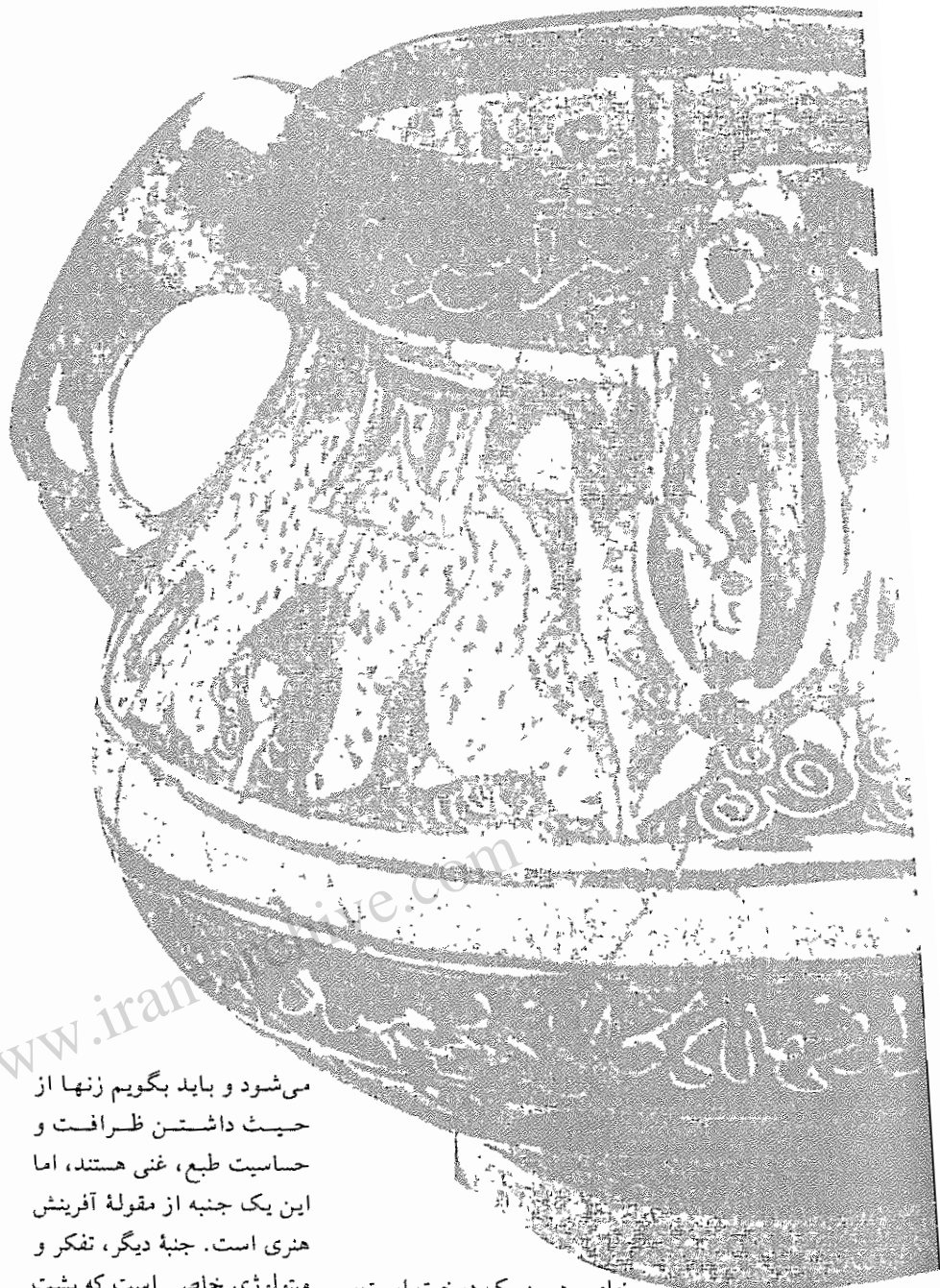
- بحمدالله، خیر. پنج فرزند دارم، سه دختر و دو پسر. دو داماد دارم و یک نوه. سه فرزندم مدرسه‌رو هستند، کلاس اول دبستان، پنجم دبستان و سوم راهنمایی. یک دخترم در سال دوم دانشکده مامایی تحصیل می‌کند. دختر دیگرم ازدواج کرده و خارج از ایران زندگی می‌کند. شوهرم همیشه کمکم کرده، و هرگز سد راهم نبوده است.

ژیلا خدایار با ۲۶ سال سابقه کار در صنایع دستی ایران و سابقه طولانی در هنرهای مختلفی از جمله نقاشی، شیشه‌گری، سفالکاری، بتیک‌سازی، تذهیب و فرسک‌سازی، از هنرمندان شناخته‌شده ایران است. برای آشنایی بیشتر با او به ملاقاتش رفتیم. در اتاقی که هر تکه از اثاثیه ساده، اما زیبایش، رنگ و بوی ذوق و سلیقه هنرمندان صاحبخانه را داشت، از ما پذیرایی شد.

تواضع و برخورد دور از تکلف او، مصاحبه را به گفتگویی بسیار صمیمانه مبدل کرد. وقتی از او درباره سابقه کارهای هنرش پرسیدیم، گفت: - ۲۶ سال پیش، دیپلم را گرفتم و شروع به کار در سازمان صنایع دستی ایران کردم. پیش از آن طراحی را نزد آقای شیخ یاد گرفته بودم، ولی از صنایع دستی هیچ نمی‌دانستم. بعدها در رشته معماری داخلی فارغ‌التحصیل شدم، اما زمینه تجربه اصلی را هنرمندان محلی برایم فراهم کردند. رشته‌های طراحی بافت پارچه، باتیک، قلمکار، گلیم‌بافی و طراحی آن، شیشه،



- از هنرتان برایمان بگویید. - در مقایسه با صدها هنرمند واقعی که در دورافتاده‌ترین شهرها و روستاها در گمنامی کار می‌کنند، جوانی و نور چشم و مهارت انگشتانشان را دستمایه هنرشان قرار داده‌اند، و من افتخار کارکردن با آنها را داشتم، خود را هنرمند نمی‌دانم و هیچ ادعایی ندارم. هنرها به طور عام و به ویژه صنایع دستی را بسیار معتبر و ضروری می‌دانم. به نظر من دو عامل جدایی‌ناپذیر، همچون دو روی یک سکه، آفریننده هنر جاندار هستند: ظرافت و حساسیت طبع هنرمند و اندیشه‌ای که در آن هنر نهفته است.



قدر و اعتبارش تنها کمیاب بودن آن است، چرا که همان تراش را به شیشه هم می‌توان داد، اما خواستاری ندارد. تفکری که پشتوانه خرمهره یادشده است، باعث می‌شود حس تفاخر و تجمل‌پرستی و مال‌دوستی به کناری گذارده شود و صرفاً به دیده شی زیبایی با انگیزه مثلاً دوری‌جستن از چشم بد، به آن نگاه کنند. همین بی‌اعتنایی نسبت به تزئینات گران‌قیمت مآلاً در جنبه‌های دیگر زندگی روزمره انسان نیز تأثیر می‌گذارد. میل به ساده‌گرایی در انسان شدت می‌گیرد و این ساده‌گرایی منجر به پدید آمدن روابط انسانی عمیقتری می‌شود و بیگانگیها را می‌زداید و زندگی را شیرینتر می‌کند.

از جمله هنرهایی که بیش از همه در فرهنگ جوامع ریشه دارد، هنرهای دستی است. جزء، نقوش و رنگهای صنایع دستی هر کشور می‌تولوژی غنی و فرهنگی دیرینه را پشت سر دارد. از جمله سمبلها، که زیربنای اصلی ساختار فرهنگی ملتهاست. هنرمند صنایع دستی هنگامی که به قلمزنی، گلیمبافی، میناکاری و سفالکاری و غیره

می‌شود و باید بگویم زنها از حیث داشتن ظرافت و حساسیت طبع، غنی هستند، اما این یک جنبه از مقوله آفرینش هنری است. جنبه دیگر، تفکر و می‌تولوژی خاصی است که پشت سر هر هنری قرار دارد، و اگر نباشد، آن هنر جاندار نیست. مثلاً یک گردنبند خرمهره را در نظر بگیرید. با اینکه بسیار ارزان و در دسترس است، اما به خاطر می‌تولوژی خاصی که پشت سر دارد، توجه را جلب می‌کند، هم زیباست و هم پیام دارد. یک گردنبند الماس، ساخته شده از سنگی کمیاب، گرانقیمت و زیباست، ولی چون اندیشه‌ای همراهش نمی‌کند، هنر محسوب نمی‌شود و پشتوانه

خاص همین یک درخت است، در نظر می‌گیرد و به آن می‌پردازد، خصوصیتی که ممکن است در هیچ درخت بید دیگری دیده نشود. لبخند ژوکوند یک پدیده منحصر به فرد است. وضعیت ویژه‌ای که مختص آن زن و آن تصویر است، اما همین تصویر مورد توجه دانشمندان نیست، چرا که او برای حالت فیزیکی لبخند نزد نوع بشر تعاریفی کلی دارد که لبخند ژوکوند هم مانند لبخند میلیونها زن دیگر مشمول آن تعریف

طبع انسان هر قدر ظریفتر و حساستر باشد، بیشتر به جزئیات می‌پردازد و هنر مقوله‌ای است که برخلاف علم، با جزئیات سروکار دارد. مثلاً در مورد یک درخت بید، علم زیست‌شناسی ویژگیهای کلی و مشترک میان تمام درختان بید را مورد بررسی قرار می‌دهد و سپس فرمولهایی ارائه می‌کند که تمام درختان بید مشمول آن می‌شوند، اما هنر دیدگاه دیگری دارد. یک نقاش جزئیات این درخت بید را که



غرور و تکبر ما را به خود مشغول کند.

صنایع دستی می‌تواند هنرهایی را ارائه دهد که در خدمت همگان باشد، نه فقط آنچه در انحصار موزه‌ها و ثروتمندان قرار می‌گیرد.

البته صنایع دستی به تازگی در جامعه ما جایگاهی برای خود یافته است که باعث خوشحالی است. امیدواریم با حمایت اصولی از هنرمندان بومی و توسعه ابزار و کارگاههای مورد نیاز آنان از یک سو و تأمین مالی ایشان از طریق تسهیل در فروش یا صدور پاره‌هنرهایشان از سوی دیگر، زمینه مساعدی فراهم آید تا بتوانند با دلگرمی و فراخ خیال به آفرینشهای هنری خود بپردازند و ستایشگرانی در خور هنرهای خود، در جامعه بیابند.

- با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیارمان قرار دادید، برایتان آرزوی موفقیت روزافزون داریم.
- به امید خدا.

انگیزه موجب می‌شود که بر کف کاسه‌ای که از آن آب می‌نوشد، یک ماهی به رنگ سرد و آرام، نقش کند.

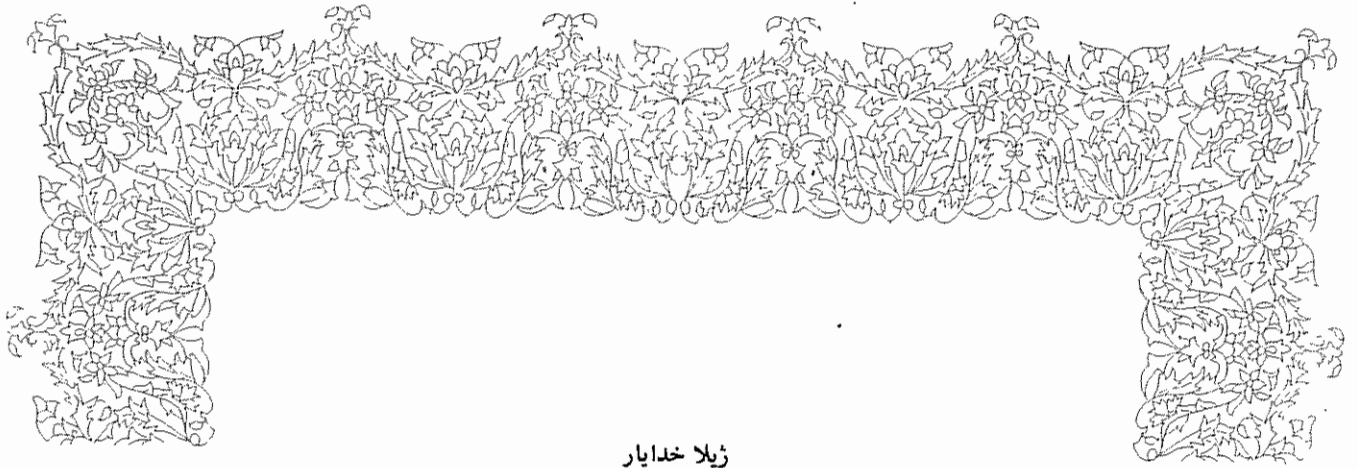
پرنده‌گانی که در سرامیک و سفالهای این منطقه به چشم می‌خورند، بومی نیستند و حکایت دارند از آرزوی هنرمند برای دعوت پرنده‌گان به مهاجرت به این سرزمین سوخته در بهار.

نقوشی که در سوزن‌دوزیهای بلوچ به چشم می‌خورد، عبارت است از: درختان خرماي ساده‌شده و یا خرچنگهایی که از بالا دیده می‌شوند و رنگهای قرمز و زرد و نارنجی که حاکی از شرایط خاص منطقه است.

هنر در اصل باید انسان‌ساز باشد و ما می‌توانیم با توسعه و ترویج صنایع دستی، انسان‌سازی کنیم. مسلمانان باید خود را همان‌طور بسازند که قرآن مجید فرموده است. یعنی اجازه ندهیم تفاخر و زینت‌پرستی و مال‌اندوزی و

می‌پردازد، با تمام وجودش یک پاره اثر هنری می‌آفریند که حس زیباشناسی و زیبادوستی را در انسان برمی‌انگیزد. امروزه این مطلب در جامعه مورد غفلت قرار می‌گیرد و خطر در همین جاست، زیرا پی‌بردن به پشتوانه فرهنگی و احساس هنرمند بدون ملحوظ داشتن جنبه‌های مختلف هنر او ملموس و قابل درک نخواهد بود. مثلاً سرامیک میباید یزد را در نظر بگیرید: ماهیان نقش بسته بر کف کاسه‌ها، یا خورشید سوزان که در بشقابی می‌درخشد، با رنگهای آبی فیروزه‌ای و نیلی و سبز که همه از رنگهای سرد هستند، نمایش داده شده‌اند. حال آنکه این رنگها واقعی نیستند و مثلاً خورشید به رنگهای گرم قرمز و نارنجی در طبیعت دیده می‌شود. اما همین تغییر رنگها بیانگر نیاز طبیعی و بومی هنرمند، هنرمندی که صدها سال در دل کویر زیسته است، به داشتن احساس خنکی و آرامش است. همین





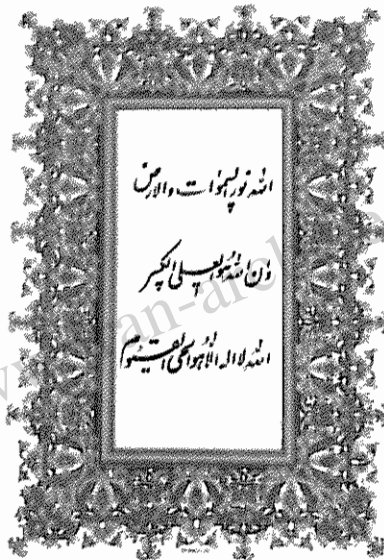
ژیلا خدایار

تذهیب

اسلیمی، یا اسلیمی‌های پرکار، به وضوح مشاهده می‌شود.

این هنر، در ابتدا با استفاده از رنگ‌مایه‌های محدود و به ویژه زرناب، کار می‌شد. از قرن ششم به بعد، عناصر رنگی متنوع و مؤثر دیگری، چون سفیداب، شنجراف، لاجورد، آخرا، زرنیخ، سرنج، سبز زنگاری و قرمزانه، با حفظ زمینه طلا به کار گرفته شدند. اوج ظرافت و زیبایی تذهیب در قرون دهم و یازدهم، به چشم می‌خورد.

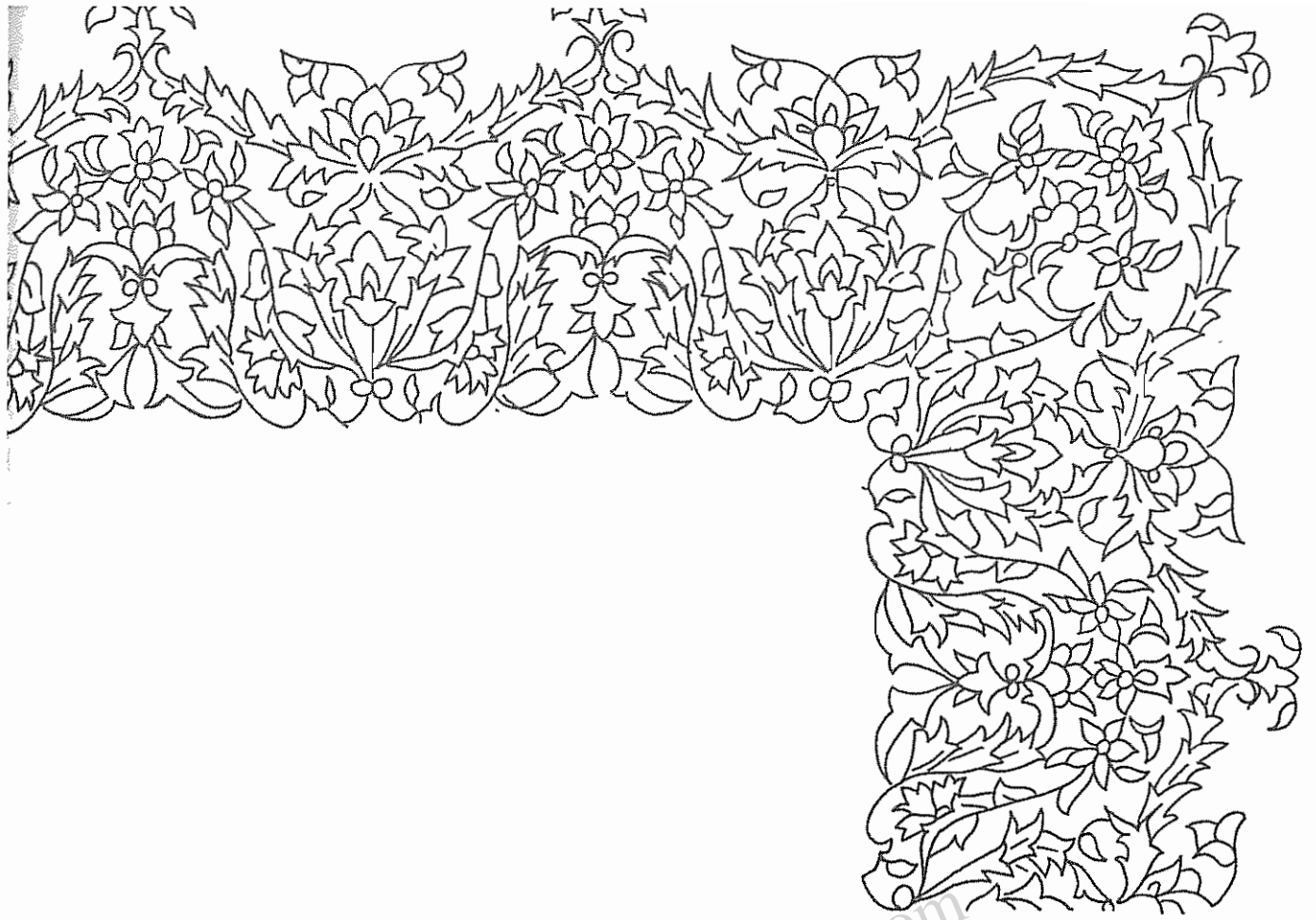
در تذهیب از طرح‌های مختلفی استفاده می‌شود. مثلاً اسلیمی، که طرحی است متشکل از قوس‌های دورانی زیبایی که برای رسم آن از هیچ وسیله و ابزاری استفاده نمی‌شود. این دایره با چنگها، ماهیچه‌ها، سرچنگها، گره‌ها و انشعابهای مناسب کامل می‌شوند و زیبایی خاصی می‌یابند. این طرح شامل: اسلیمی‌های طوماری، خرطوم فیلی، ماری، پیچیک، اسلیمی ذهن ازدهایی، بوته‌جقه‌ای (شبه گلبرگی با نوک خمیده یا شبیه سرو)، است. گره‌ها غیر از اسلیمی هستند و ترکیبات هندسی دارند. لچکی زاویه‌ای است که با طرح‌های اسلیمی و گاهی هم خطایی استفاده می‌شود. در جلدسازی، و نیز هنگامی که کتابی در حاشیه کتاب دیگری نوشته می‌شود، در محلی که سطور حاشیه موازی نبوده و متقاطع قرار می‌گیرند، فضای مثلثی شکلی پدید می‌آید که آن را لچکی می‌نامند. محل لچکی را تذهیب می‌کنند. طرح ترنج طرح قرینه‌ای است متشکل از چهار لچکی به صورت قرینه و



امیرالمؤمنین علی (ع) کشیده شده است و نقل می‌کنند که حضرت روزی نقاشان را احضار کرده، فرمودند چون نقش کردن موجودات جاندار، دعوی برابری با خالق است، خالی از اشکال نیست. لذا دایره مواجی را با شاخه‌های موزون و پریچ و خم - یعنی همان طرح اسلیمی - نقش فرمودند که اساس کار نقاشان اسلامی قرار گرفت. طرح‌های اسلیمی، در اصل دنباله همان نقوش اولیه است که به تدریج از ترکیب گل و بوته‌ها با یکدیگر به وجود آمده. به عنوان نمونه می‌توان از گل‌های شاه‌عباسی که از چند شکل بادامی تشکیل شده و نیز از داخل شدن دو شکل بادامی در یکدیگر که بوته جقه قهر و آشتی را می‌سازد، نام برد. در تزیین دو طرح فوق، حرکت اصلی

سوابق تاریخی نشان می‌دهد که هنر تذهیب‌کاری از دیرباز در تزیین صفحات قرآن کریم به کار می‌رفته است. هنرمندان، طرح‌های مختلف تذهیب، تشعیر و خطایی را با الهام از گیاهان، ابرها و امواج دریا خلق می‌کردند. تذهیب در لغت به معنای زرانود کردن است. استفاده از طلا و رنگ برای تزیین اوراق کتاب یا مرقعات را تذهیب می‌گویند. هنر تذهیب از روزگاران قدیم در ایران، چین، هند و مصر وجود داشته است. آثار هنر تذهیب به طور پراکنده بر سفالینه‌ها، سنگها، سینه دیوارها و اوراق کتابها، از قرون اولیه اسلامی و قبل از قرن ششم، در مراکز فرهنگی باقی مانده است. در قرن اول هجری، سعی در نیکونوشتن قرآن، یکی از افتخارات ایرانیان تازه به اسلام روآورده بوده است. منع مذهبی از پرداخت چهره‌نگاری، موجب تکامل شیوه‌های مختلف هنر تذهیب شد. تذهیب را همچنین می‌توان در کاشیکاری، سفالگری، لعزق، کتاب‌سازی، سرآغاز نوشته‌ها، حاشیه قطعات خوشنویسی، نقاشی، گچبری مساجد، فلزکاری، تزیین اماکن مقدسه و بافته‌ها و فرش‌های نفیس ایرانی، مشاهده کرد. نقوش اسلیمی و خطایی (که به شرح آن خواهیم پرداخت) به هنر تذهیب راه یافتند و تا قرن چهاردهم به تکامل رسیدند. همزمان با به کارگیری هنر تذهیب برای تزیین خطوط، از هنر تشعیر برای پرکردن قسمتهای خالی به وسیله نقوش حیوانات و گیاهان، استفاده می‌شده است.

قالیبافان قدیمی عقیده دارند که طرح اولیه اسلیمی به دست مبارک حضرت



می‌شود، یا آهو، ازدها، سیمرخ، شیر و پلنگ و سایر مناظر طبیعی. تشعیر همان طور که از اسمش پیداست، بسیار لطیف و شاعرانه است. در تشعیر، بیشتر رنگ طلا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

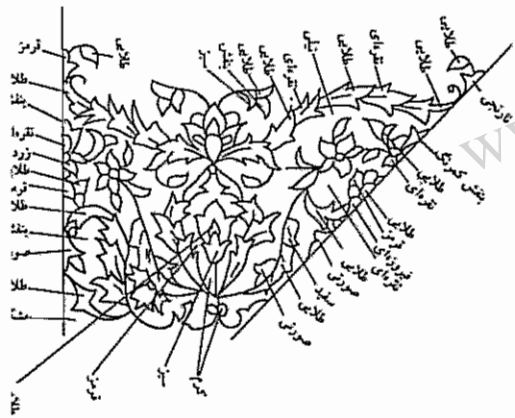
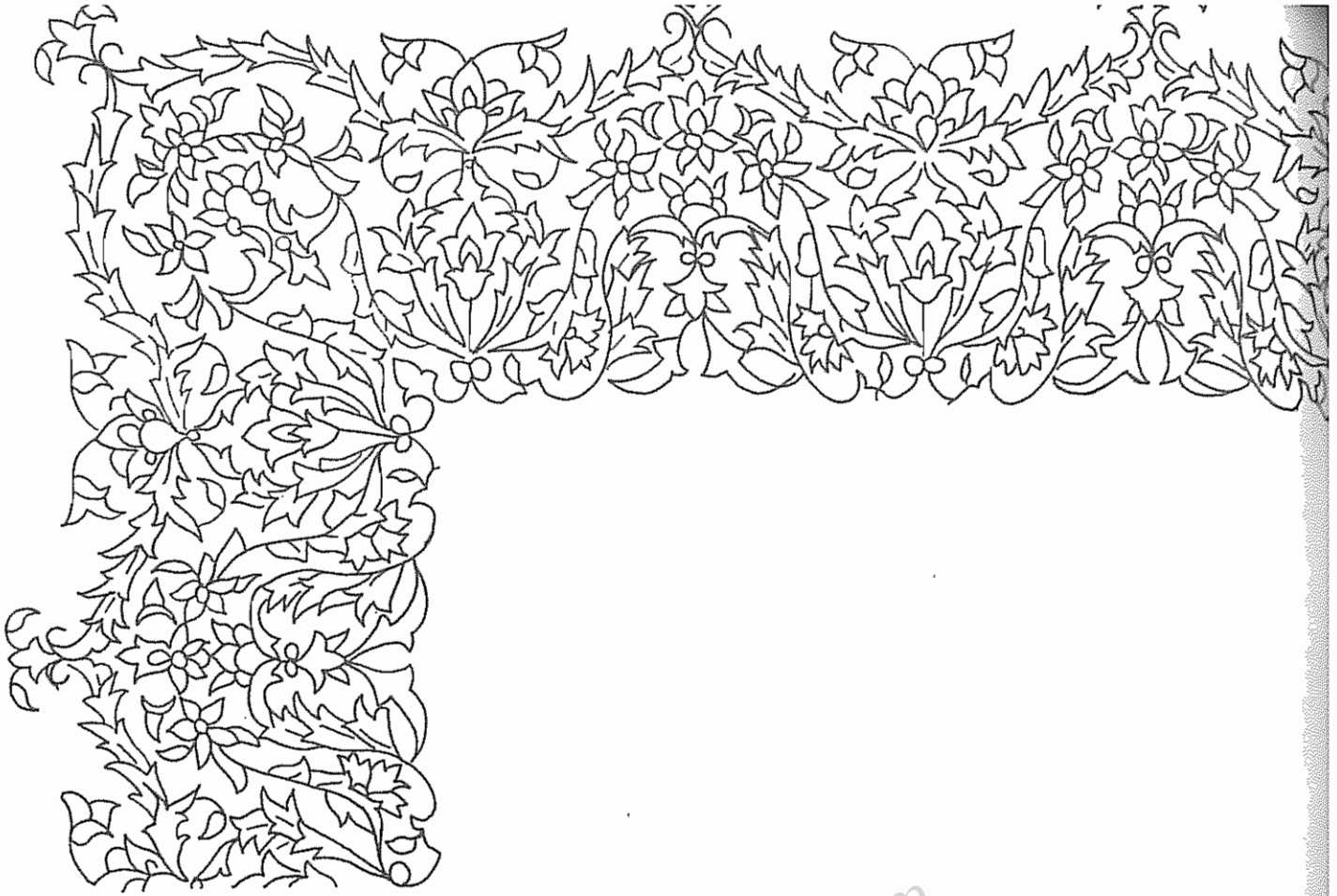
یکی از انواع رشته‌های موجود در تذهیب گل و مرغ است. این سبک، نوعی کار روغنی (روغن کمان) است که روی بوم نقاشی کار می‌شود و گل و مرغهای زیبا در آن نقش می‌کنند. مجلس‌سازی از دیگر رشته‌های تذهیب است که در قدیم نیمی از کار تذهیب‌کاران را تشکیل می‌داده است. خطایی طرح ساقه و گل است و نموداری است از شاخه درخت یا بوته یا گل و برگ و غنچه. خطایی در حقیقت چارچوب تعیین شده خاصی دارد که در عین حال ابتکار هنرمند در آن دخیل است، و عیناً همانند نقوش طبیعت نیست. خطایی طرحی است که به شکل گل و غنچه و برگ از لابلای خطوط طرح اسلیمی عبور می‌کند و فضاهای خالی میان آن را می‌پوشاند.

طرز کار بر روی یک پاره‌تذهیب

ابتدا طرح مورد نظر را تهیه و آن را روی کاغذ مخصوص، کپی کنید. لازم به تذکر است که کاغذهای مورد استفاده در هنر تذهیب اسامی مختلفی دارند از قبیل:

گاهی دو نیم ترنج. ترنج یا توخالی است، یا تویر. طرحهای تذهیب‌شده دایره‌شکلی را که زرانود باشد، شمسه می‌گویند. از لبه تا لبه متن، فاصله‌ای را با اندازه‌گیری بسیار دقیق و با نظمی خاص طراحی می‌کنند که آن را حاشیه می‌نامند. حاشیه را با طرحهای گوناگون می‌توان کار کرد. سرلوح متشکل از سه ترنج است که در بالای صفحه اول و داخل حاشیه قرار دارد و با پیشانی تذهیب شروع شده و گسترده می‌شود و دو سر ترنج در طرفین پیشانی قرار می‌گیرند. پیشانی یا افسر یا تاج، قلّه سرلوح را گویند که در محلی بین حاشیه تذهیب و در بالای صفحه اول قرار دارد. کتیبه شبیه طرح ترنج است در دو طرف تقارن دارد و اغلب در حواشی به کار می‌رود و میان آن را تذهیب یا تشعیر می‌کنند. شرفه طرحی ظریف و باریک و بلند است که سر هر طرح حاشیه به سمت خارج کار می‌شود یا در طرحهای شمسه و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد. از دیگر طرحهای تذهیب نشان است که در حاشیه قرآنها به صورت لچک ترنج یا طرح دیگری دیده می‌شود. آغاز و پایان سوره، جزء، یا حزب نیز با طرح نشان تذهیب می‌شود. جانورسازی همان طرحهایی است که بیشتر در تشعیر به کار می‌رود، مانند طرح پرندها که در اصطلاح تذهیب به آن مرغ گفته





کاغذ خان بالغ، ترمه، سمرقندی، بخارایی، کشمیری و... اما چنانچه تازه شروع به کار تذهیب می‌کنید، می‌توانید از کاغذهای مخصوص نقاشی آبرنگ استفاده کنید. همچنین می‌توانید کاغذ اشتان‌باخ را که در حال حاضر در بازار موجود است، مورد استفاده قرار دهید. عمل کپی کردن با استفاده از میز نور یا شیشه پنجره، آسانتر خواهد بود. طرح اصلی را روی میز نور یا شیشه پنجره بچسبانید و کاغذ مخصوص را روی آن قرار دهید و با مداد نازک و کمرنگی نقش طرح را روی کاغذ کپی کنید. اکنون می‌توانید کار تذهیب را شروع کنید. استادان تذهیب، اول کار را قلمگیری می‌کنند، یعنی خطوط اصلی را با قلمهای نازک رنگ می‌کنند. لیکن تازه‌کارها بهتر است اول زمینه را قلم بزنند که در این کار معمولاً از رنگهای لاجوردی و نیلی استفاده می‌شود. پس از رنگ کردن تمام زمینه نسبت به سایه زدن می‌رسد. مثلاً در مورد یک غنچه گل، سایه را با از بالاترین قسمت غنچه رو به پایین، رو به پرچم گل، شروع کنید و با از شکم شکوفه رو به بالا سایه بزنید. سایه را می‌توان با رنگی پررنگتر و یا کمرنگتر از زمینه، کار کرد. در پایان کار می‌توانید خطوط اصلی طرح را قلمگیری و پرداخت کنید. برای قلمگیری می‌توانید از قلم‌موی

دو صفر یا تک صفر استفاده کنید. در نظر داشته باشید که قلم‌موی هرچه ریزتر باشد، کار ظریفتر از آب در خواهد آمد. البته یک پاره تذهیب اصیل را حتماً باید با قلم‌موی قلمگیری کرد، اما اشخاص مبتدی می‌توانند در شروع، به وسیلهٔ راپید هم قلمگیری کنند. رنگهایی که در تذهیب به کار می‌روند عبارتند از: لاجوردی، شنجرف - که حیوه و گوگرد حرارت داده شده را گویند -، زرنیخی، سبز و مشکی، زنگاری به رنگ زنگار رنگ مس، سرنج یا نارنجی، سفیدآب، سمخ عربی و طلایی. در قدیم رنگ طلایی را از طلا به دست می‌آوردند ولی شما اگر یک بسته آبرنگ پلیکان داشته باشید، می‌توانید از رنگ طلایی و سایر رنگهای آن در تذهیب استفاده کنید. سایر وسایل مورد نیاز در تذهیب عبارتند از: خط کش، ترلینگ (که شبیه راپید است و در جعبه پرگار وجود دارد)، گونیا و همین‌طور قلمهایی با سایزهای مختلف که قلمهای ریزتر برای قلمگیری خطوط اصلی و قلمهای درشت‌تر برای رنگ کردن زمینه مورد استفاده قرار می‌گیرند. در طرح چاپی این صفحه که طرح کامل آن را در تصویر بزرگ حاشیهٔ آیه‌های قرآن ملاحظه می‌کنید، رنگها به طور مجزا و دقیق مشخص شده‌اند که می‌توانید مطابق نمونه رنگ‌آمیزی کنید.

چگونه خود را سامان می‌دهیم؟
مد، روحیه، سلیقه، اصول، بودجه، امکانات...؟

مسلماً هریک از این عوامل، در انتخاب ما مؤثرند و تناسب آنها در افراد متفاوت است. بی‌تردید هر کدام از ما، با روحیه و سلیقه‌ای خاص زندگی می‌کنیم که عواملی چون، فرهنگ خانوادگی، ملیت، نژاد، طبقه، اقلیم و بسیاری عوامل دیگر شکل‌دهنده آن هستند. از آنجا که بیشتر این عوامل خود پایدار نیستند - به‌ویژه در دوران معاصر - هر یک در مقطع معینی از زندگی ما، انعکاس شدیدی دارند.

متفاوت است، همین‌طور گرایشات یک ورزشکار نسبت به یک موسیقیدان، با این همه، اینها به این معنا نیستند که انسانها بر حسب عوامل یادشده به صورتی قالبی قابل دسته‌بندی‌اند. به عنوان مثال، این احتمال هست که مثلاً یک ورزشکار با یک موسیقیدان گرایشات مشابهی داشته باشند و یا یک اروپایی با یک آفریقایی.
با وجود این، این گرایشات از سویی قابلیت نوعی دسته‌بندی عمومی را دارند. مثلاً آفریقاییها به رنگهای تند و متنوع و زنده گرایش دارند و اروپاییان به رنگهای پخته و هارمونیک. از سوی دیگر، همین اروپاییان از

خانوادگی، محدودیتها و همین‌طور امکانات معینی را برای انتخاب ایجاد می‌کنند و همین‌طور امکانات. به عنوان مثال، ممکن است انسان به شیئی معینی علاقه‌مند شود که برای تهیه‌اش، بودجه کافی در اختیار نداشته باشد، پس به ناچار در محدوده بودجه‌اش دست به انتخاب می‌زند و نیز ممکن است به گیاهی علاقه‌مند شود که در شرایط اقلیمی زیستگاهش، امکان پرورش و رشد نداشته باشد. پس به ناچار دست به انتخاب آن چیزی (و یا گیاهی) می‌زند که در حد امکانش باشد.
اما عامل دیگری که باید مورد بررسی

مهندس فرشته بهار

مد،

چرا دیروز بود و امروز نیست؟!

بررسی تک‌تک این عوامل - گرچه بسیار مهم است - دانشی ژرف در زمینه‌های مختلف چون جامعه‌شناسی، تاریخ، بوم‌شناسی، سیاست روانشناسی، فیزیولوژی اعصاب، هنر، و... می‌طلبد، که در اینجا بررسی این چنینی مقدور نیست.
اما برای امکان ادامه بحث، ضروریست که نگاهی مختصر بدین عوامل بیندازیم.

فرم و رنگ، دو وجه عمده‌ای هستند که روحیه و سلیقه هر انسان در مقابل آنها واکنش نشان می‌دهد. این واکنش یا به صورت گرایش است یا عدم گرایش و یا به صورت خشنی. آنچه که علوم فعلی بشر تاکنون در این باره ارائه داده، حاکی از این است که علم هنوز به آن پایه نرسیده که بتوان راز این مسئله را به طور قطعی روشن ساخت. اما این امر بدان معنا نیست که علوم مربوطه، هیچ حرفی برای گفتن ندارند.

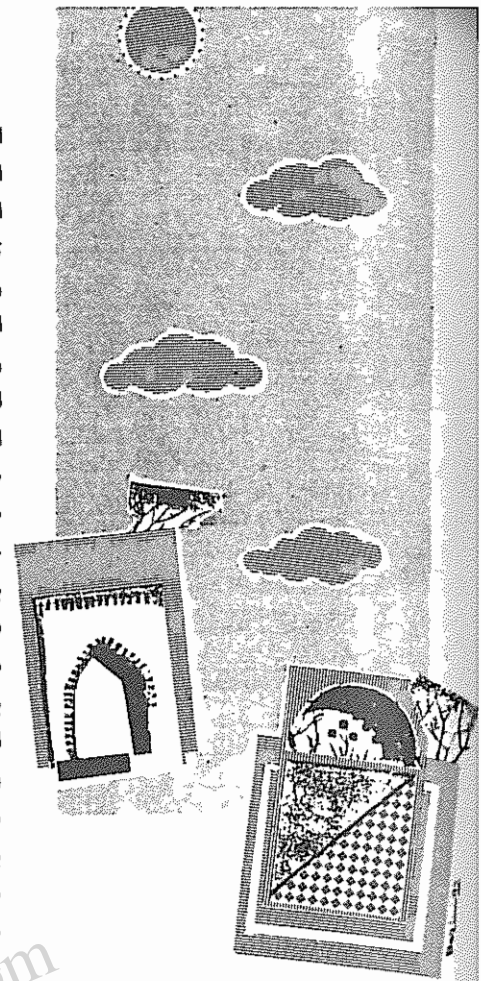
به عنوان مثال، همین علوم روشن کرده‌اند که - به دلایلی که قبلاً ذکر شد - گرایشات شهرنشینان اروپایی نسبت به رنگ و فرم، به طور آشکاری با گرایشات مردم قبایل آفریقایی متفاوت است، یا رنگها و فرمهایی که انسان در کودکی به آنها گرایش دارد، با گرایشات همان فرد در سنین دیگر

ابتدای قرن گذشته به رنگها و فرمهای زنده و تند و متنوع گرایش یافتند که بررسی دلایل آن فرصتی دیگر می‌طلبد.
بنابراین مشاهده می‌کنید که تناسب عوامل یادشده در گرایش انسانها نسبت به رنگ و فرم بر اثر مجموعه تأثیرات متقابل میان موقعیتها و شرایط زندگی آنهاست. اما آنچه مسلم است، روحیه فردی - که خود نتیجه تأثیرات متقابل عوامل یادشده و قابل تعمیم به روحیه اجتماعی است - عامل اصلی هر گرایش نسبت به رنگ و فرم است. روحیه فردی، عاملی است که در حال حاضر فقط می‌توان گفت؛ ناشناخته است.
اما قبول ناشناختگی روحیه فردی، به تنهایی مطلب را تمام نمی‌کند، زیرا رنگها و فرمها در شرایط معینی خود قادر به تغییر روحیه فردی هستند. مثلاً رنگهای طبیعت در بهار و یا در پاییز تأثیرات متفاوتی بر فرد می‌گذارند و همچنین فرمهای کوهستان و دشت، یا رنگها و فرمهای یک سرزمین...
پس مشاهده می‌کنید که بررسی مطلب چقدر گسترده و پیچیده است و چقدر نیاز به ژرف‌نگری و نگاه گسترده دارد.

جدای از سلیقه و روحیه فردی، بودجه و امکانات، عواملی تعیین‌کننده در انتخاب ما هستند. بدیهی است که درآمد فردی و

نسبتاً وسیعتری قرار گیرد. «مد» است. در شماره پیش، اشاره شد که روند شکل‌گیری تمدن، انسان را همزمان در دو وضع قرار داده است: تولیدکننده و مصرف‌کننده. همچنین اشاره شد که در چنین روندی، رقابت برای کسب موقعیت مناسبتر اجتماعی - یعنی رسیدن به قدرت بیشتر - این جریان را شدت بخشید: تولید بیشتر، مصرف بیشتر را دامن زد و مصرف بیشتر بیشتر را. زیرا داشتن، اصل واقعی و روزمره فرهنگ انسانی شد. در هیجان این مسابقه، آنچه گم شد، نیازهای واقعی و یا واقعیت نیازها بود و اینکه در این میان فریب به عنوان قانون اساسی این مسابقه و رقابت پدیدار شد.

اما به هر حال، انسان برای زیستن نیاز به امکاناتی دارد. مثلاً مسکن، لباس، وسایل خورد و خواب، و... بدیهی‌تر اینکه، هر تولیدکننده برای فروش محصولاتش ناچار به عرضه امتیازی برتر است. اما عرضه امتیازهای برتر، دامنه بسیار محدودی دارد که متأثر از اکتشافات و اختراعات و نوآوریهای جدی است که بتوانند مشکلات را حل کنند و این نیز روشن است که اختراع و اکتشاف امری روزمره نیست. مثلاً یافتن جنسیت و فرم ابعاد مناسب برای یک صندلی در



اینجا آن را بهتر مطرح کرد و آن، عاملی است که می‌توان به عنوان «سیاست اقتصادی صاحبان قدرتهای اقتصادی»، به توضیح آن پرداخت. داستان مد - گرچه ریشه در گرایش‌های پیش از پیدایش سیاست اقتصادی دارد - درست در بستر همین عامل رشد کرد. با نگاهی ساده می‌توان گفت امروزه مد به معنای گرایش‌ها و روحیاتی است که صاحبان تولید، توسط متخصصان و طراحان خود به جامعه تلقین می‌کنند. مد صرفاً در جهت منافع همان صاحبان تولید عمل می‌کند. چه، بسیار ساده‌لوحی خواهد بود اگر بپذیریم که مثلاً «کریستین دیور» و یا «بوردا»، از آن طرف دنیا دلشان به حال ما در این طرف دنیا و یا هر جای دیگر سوخته باشد و بخواهند زندگی ما را زیباتر سازند. این متخصصان و طراحان، زمینه‌های هیجانی و خلاءهای زندگی انسانها را بررسی کرده و منطبق بر آنها، زمینه‌سازیهایی چون تبلیغات بسیار گسترده و جلوه‌سازی به وسیله بازیگران و نمایش‌دهندگان مشهور انجام، و با روشهای متنوع، توده‌های انسانی را دچار عطش تصاحب یک فرم و یک وسیله به اصطلاح جدید می‌کنند و سپس با سرازیر کردن میلیونها قطعه تولیدشده جدید، بازار را به دست می‌گیرند و منافعی سرشار بررسی تولید و عرضه طرح بعدی می‌شوند. به عنوان مثال، ابتدا در یک فیلم سینمایی و یا یک «شو» جنجالی، با ارائه طرحی توسط یک بازیگر جدید و یا مشهور، توده‌ها را متوجه آن طرح می‌سازند. سپس با ارائه تعداد محدودی از آن طرح و با قیمت گران، طبقات مرفه جامعه را صاحب آن می‌کنند و به این وسیله، داشتن آن طرح را امری پیشتازانه و غیرقابل دسترس می‌نمایانند و طبقات کم‌درآمد و متوسط جامعه را نسبت به آن طرح دچار کمبود و عطش کرده و بعد... ناگهان سیل میلیونها عدد از آن کالا با قیمتی مناسب، به بازار سرازیر می‌شود و بعد... راستی فلان مدل لباس و یا فلان مدل مبلمان اگر زیباست، چرا همواره نیست؟ چرا دیروز بود؟ و چرا دوباره زیبا می‌شود؟ واقعاً، زیبایی حقیقی چه نقشی در این میان دارد؟ چگونه است که دل ما را می‌ریاید و چگونه است که دلمان را می‌زند؟ به راستی چگونه است که غروب خورشید، مهتاب، جنگل، کوه، رودخانه، گل‌های وحشی، آهو، پرستو و... همواره زیبا هستند و هیچگاه از مد نمی‌افتند؟!

هیچکس منکر زیبایی نیست، نکته فقط اینجاست که درک ما از زیبایی چیست؟! شاید هیچگاه نتوان فهمید که واقعاً زیبایی یعنی چه؟ اما آیا به راستی نمی‌توان فهمید که مد یعنی چه؟ آیا نمی‌توان از مقایسه این دو فهمید که چه چیز زیباست و چه چیز فریب؟

نکته مهم اینکه، کدام عامل ما را به دست فریب می‌سپارد؟ آیا درد بزرگ ما در این مقوله - این نیست که اصولاً نمی‌دانیم که می‌خواهیم چگونه زندگی کنیم و به تبع آن نیازهای ما چیستند؟

«داشتن» یا «بودن»، این دو مرزی ندارند جز زمان! و راستی ما در این زمانی

* هیچکس منکر زیبایی نیست، نکته فقط اینجاست که درک ما از زیبایی چیست؟! شاید هیچ‌گاه نتوان فهمید که واقعاً زیبایی یعنی چه؟ اما آیا به راستی نمی‌توان فهمید که مد یعنی چه؟!

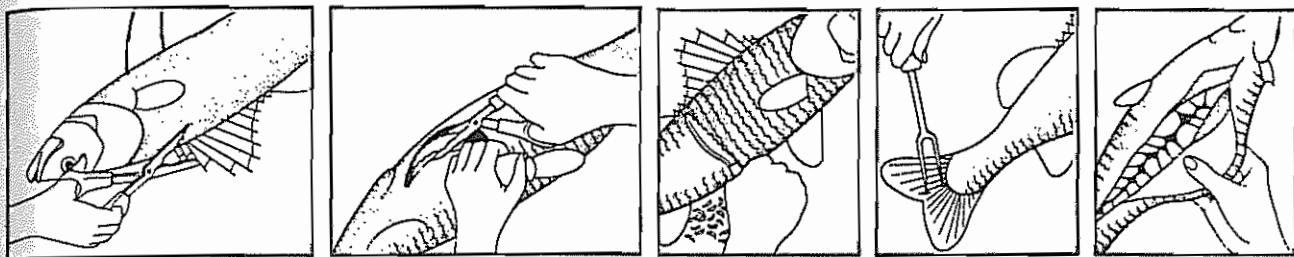
که به نام عمر در اختیار داریم، چگونه می‌خواهیم خود را سامان دهیم؟

سپردن اراده و آگاهی به دست دیگری بسیار ساده است، اما نتیجه آن از دست دادن همه آن چیزی است که واقعاً داریم: اراده و آگاهی! پس اگر توقع داشته‌اید که چنین مقاله‌ای حکمی برای شما صادر کند، باید گفت: چنین حکمی، زیرپاگذاردن اراده و آگاهی شماست. هیچ نسخه از پیش آماده‌ای در این باره دردی از ما دوا نخواهد کرد، زیرا مسئله بسیار ساده است: یا ما به عنوان موجودی بالغ تشخیص می‌دهیم که چه چیز زیباست و نیازهای ما چیستند و چگونه باید زندگی خود را سامان دهیم و یا... باید بالغ شویم. در غیر این صورت هر دستورالعملی جز یک خیمه‌شب بازی برای پوشاندن خلاء درونی ما و نابالغ‌نمان نخواهد بود. پس به راستی دکوراسیون و یا معماری داخلی چیست؟ تنها پاسخ این است: «علمی است که در باره روابط میان انسان و اشیا به تفکر و بحث می‌پردازد.» دیگر اینکه: هر کس می‌تواند با اتکا به آگاهی و بلوغ خویش صاحب چنین علمی شود. و... فقط یک بررسی باقی می‌ماند: «اصول». معماری داخلی اصولی دارد که در شماره آینده به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

* به راستی چگونه است که غروب خورشید، مهتاب، جنگل، کوه، رودخانه، گل‌های وحشی، آهو، پرستو و... همواره زیبا هستند و هیچ‌گاه از مد نمی‌افتند؟!

* در هیجان مسابقه «داشتن»، آنچه گم شد، نیازهای واقعی و یا واقعیت نیازها بود.

محدوده یک قرن، مگر به چه میزان تلاش نیاز دارد؟ در این صورت برای رقابت و ارائه امتیازی برتر باید بر چه عواملی انگشت گذاشت؟ زیبایی؟ و زیبایی چیست؟ حداکثر می‌توان پاسخ داد که: زیبایی آن چیزیست که روحیه فردی انسان حکم می‌کند که زیباست. حال، این سؤال پیش می‌آید که روحیه فردی حاصل چه عواملی است؟ همه آن عواملی که در شماره‌های پیش ذکر شد. اما در میان عواملی که ذکر شد، یک عامل به عمد نادیده انگاشته شد تا بتوان در



آماده کردن ماهی

ماهی را می‌توان به هر صورتی و در هر اندازه و ابعادی از بازار تهیه کرد. اما اگر خود شما، آن را صید و یا درسته از بازار تهیه کرده‌اید، می‌توانید آن را به راحتی برای نگهداری در یخچال یا فریزر و یا طبخ، آماده کنید. با کمی تمرین، می‌توانید نحوه صحیح تمیز کردن ماهی و جدا کردن فیله آن را فرا بگیرید. شاید در ابتدا جدا کردن فیله ماهی، آن هم به صورتی که گوشت آن تا حد ممکن از بین نرود، به نظر مشکل آید، اما با رعایت چند نکته می‌توانید این کار را به نحو احسن انجام دهید:

۱- وسایل مخصوص کار را تهیه کنید. این وسایل عبارتند از: فلس گیر ماهی (از یک کارد تیز که تیغه آن هنگام کار به طور مایل گرفته می‌شود نیز می‌توان استفاده کرد)، یک کارد بسیار تیز (به خصوص برای تهیه فیله)، قیچی محکم برای جدا کردن باله‌ها و آبششها (مانند قیچی مرغ)، یک ساطور و یا اهر برای ایجاد برش در ستون مهره‌های ماهیهای بزرگ.

۲- هنگام گرفتن فلسها، در زیر ماهی چندین ورق روزنامه قرار دهید. هر بار پس از گرفتن فلسهای یک طرف ماهی، یک صفحه را بردارید و کنار بگذارید.

۳- چنانچه ماهی بیش از اندازه لیز باشد می‌توانید به هنگام گرفتن فلس یا قطعه کردن آن، دم ماهی را با یک تکه پارچه و یک چنگال بلند (مخصوص دیس خوراک، مطابق شکل) نگه دارید.

۱- برای جدا کردن فیله ماهی، استخوانهای ماهی باید با تیغه کارد، تماس پیدا کند.

۲- برای جدا کردن فیله از پوست، روزنامه‌ها را از روی سطح کار خود برداشته و ماهی را از طرف پوست، روی سطح کار قرار دهید.

ماهی درسته

گرفتن فلسها: ماهی را از طرف دم آن محکم بگیرید و به وسیله فلسگیر یا یک کارد تیز و با حرکت دادن چاقو از طرف دم به طرف سر، فلسهای آن را جدا کنید.

۱- خالی کردن شکم ماهی: شکم ماهی را از قسمت آبششهای آن تا حفرة شهیگاه (مجرای مدفوع) برش دهید. خوابار ماهی به صورت دو کیسه طویل، داخل شکم قرار دارد. با دقت این کیسه‌ها را جدا کنید.

۲- جدا کردن آبششها: آبششها را با دست خود محکم نگه دارید و اطراف آنها را با کارد برش داده، سپس به وسیله قیچی آبششها را جدا کنید.

۳- جدا کردن باله‌ها: باله‌ها را می‌توان به وسیله یک قیچی یا کارد تیز جدا کرد. در صورت استفاده از کارد، شکافی به شکل هفت (V) در اطراف باله ایجاد کرده و بعد آنها را جدا کنید.

۴- شستن ماهی: ماهی را زیر آب روان بشوید، به طوری که تمام ذرات خون پاک شود و سپس آن را با دستمال حوله‌ای خشک کنید. اکنون ماهی درسته شما، آماده طبخ است. چنانچه در این مرحله تمایلی به

طبخ ماهی ندارید، آن را در کاغذ آلومینیوم و یا کیسه پیچیده و بلافاصله در یخچال قرار دهید.

استیک ماهی

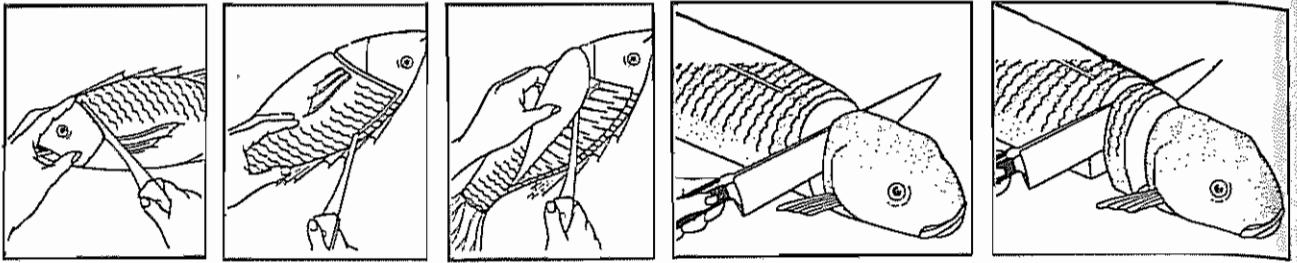
چنانچه ماهی درسته شما به اندازه کافی برای تهیه استیک بزرگ است، پس از مراحل ذکر شده برای آماده کردن ماهی درسته، بدین صورت عمل کنید: ۱- جدا کردن سر ماهی: در پشت آبششها، شکافی ایجاد کنید و به وسیله یک کارد تیز، گوشت ماهی را به طور عرضی برش دهید (مطابق شکل). در صورتی که ماهی بیش از حد بزرگ باشد، برای جدا کردن سر آن، به جای کارد، از ساتور استفاده کنید.

۲- برش دادن گوشت ماهی به صورت استیک: از طرف سر ماهی به طرف دم ماهی را به صورت حلقه‌های عرضی ببرید، به طوری که ضخامت حلقه‌ها یکنواخت باشد. معمولاً بهتر است ضخامت حلقه‌ها ۵/۷ سانتیمتر و یا بیشتر باشند. حلقه‌های ماهی را بلافاصله پخته، یا در فریزر و یا یخچال قرار دهید.

ماهی فیله:

۱- شکافی در پشت آبششها، ایجاد کنید ماهی را از یک طرف، به پهلو روی سطح کار گذاشته و از بالا به طرف شکم، یک شکاف مورب ایجاد کنید. (مطابق شکل)

۲- ماهی را طوری نگه دارید که مهره‌های ستون پشت به طرف شما باشد سپس از طرف سر به طرف دم شکافی ایجاد کنید. این شکاف باید حدوداً ۵/۲ سانتیمتر



ماهی

ترجمه حورا اخلاقی

یک توری فلزی را چرب کنید و روی «ماهی‌تابه» گذاشته و ماهی را روی آن قرار دهید. سپس «ماهی‌تابه» را زیر منبع حرارتی بگذارید، طوری که $7/5$ تا 10 سانتیمتر با آن فاصله داشته باشد. ماهی درسته و قطعه‌های ضخیم را باید با دقت و به وسیله یک «کفگیر» پهن زیرورو کنید.

طبخ ماهی در فر

این روش برای انواع ماهیها مناسب بوده و بهترین روش برای طبخ ماهیهای درسته و شکم‌پر است. فیله‌های کوچکتر را نیز می‌توان به این طریق پخت. ماهی را در ظرفهای مخصوص داخل فر که چرب شده باشد، گذاشته و آن را داخل فری که قبلاً گرم کرده‌اید، قرار دهید. (درجه حرارت فر، باید نسبت به نوع و اندازه قطعات ماهی، بین 325 تا 400 درجه فارنهایت باشد.) ماهیهایی که در داخل سس پخته شده و یا داخل آنها پر شده از سبزیجات معطر است، احتیاج به مدت‌زمان بیشتری برای طبخ دارند. ماهی را به دفعات متعدد امتحان کنید تا از طبخ کامل آن مطمئن شوید. ماهی را معمولاً در ظرف درباز، در داخل فر می‌گذارند، اما کسانی که مایلند ماهی حداکثر رطوبت خود را حفظ کند، می‌توانند روی ظرف را پوشانده و زمان طبخ را کمی بیشتر کنند.

سرخ کردن ماهی

سرخ کردن در روغن، بهترین روش طبخ

را از دست ندهد، فیله بعضی از ماهیها، تنها در عرض پنج دقیقه پخته و آماده می‌شوند.

معمولاً روش مناسب طبخ ماهی، روشی است که طعم آن را هرچه بیشتر، مشخص کند. نکات دیگری چون اندازه ماهی، نحوه برش و میزان چربی موجود در آن، در انتخاب روش مناسب طبخ دخیل هستند. به طور مثال، «پخت سریع» چون «سرخ کردن در روغن» برای فیله‌های کوچک بسیار مناسب است، در حالی که چنین روشی برای ماهیهای بزرگ که گوشت ضخیمی دارند و باید با حرارت ملایم پخته شوند، مناسب نیست. برای ماهیهای بدون چربی روشهایی چون «سرخ کردن در روغن» و یا «طبخ با بخار» بسیار مناسب هستند، زیرا این روشها رطوبت و چربی لازم را مهیا می‌کنند. برای ماهیهای پرچربی که احتمال خشک شدن گوشت آنها کمتر است، «طبخ در فر» و یا «کباب کردن» مناسبترین روشهای طبخ هستند.

کباب کردن ماهی

یکی از روشهای مناسب برای طبخ ماهیهای پرچربی و نیز ماهیهای بزرگی که قطعه‌قطعه شده باشند، ماهیهای درسته کوچک، «فیله و استیک ماهی»، کباب کردن است. ضخامت ماهی کبابی باید بین $1/5$ تا $3/5$ سانتیمتر باشد، زیرا ضخامت بیشتر از این حدود باعث خشک شدن گوشت ماهی پیش از طبخ کامل آن می‌شود. قطعات ضخیمتر را بهتر است در داخل فر بگذارید.

عمق داشته باشد، به طوری که کارد با مهره‌های ستون پشت، تماس پیدا کند.

۳ - گوشت را با دقت از استخوان مرکزی جدا کنید، طوری که تکه نشده و کامل جدا شود. به هنگام جدا کردن گوشت از استخوان مرکزی، با دست دیگر، گوشت را به طرف عقب بکشید. فیله را در قسمت دم نبرید و جدا نکنید.

۴ - ماهی را به طرف دیگر برگردانید و سه مرحله قبل را تکرار کنید.

۵ - اکنون هر دو فیله را از قسمت دم برید و جدا کنید.

۶ - برای جدا کردن پوست از فیله، از یک کارد بزرگ استفاده کرده و تیغه آن را (مشابه اره) بین گوشت و پوست، حرکت دهید. کارد را طوری بگیرید که تیغه آن نسبت به پوست ماهی، کمی مایل باشد و آن را به طرف پوست فشار دهید. فیله باید کاملاً تمیز شود. فیله را بلافاصله پخته در یخچال و یا فریزر، قرار دهید.

روشهای مختلف طبخ ماهی:

به خاطر داشته باشید که طبخ ماهی به منظور خوش طعم کردن آن است و نه برای نرم کردن گوشت آن، زیرا برخلاف گوشت حیوانات دیگر که دارای بافت پیوندی هستند، گوشت ماهی فاقد چنین بافتی بوده و نرم و لطیف است. گوشت ماهی را نباید برای مدت طولانی و با حرارت زیاد پخت، زیرا در این صورت، گوشت آن خشک شده و لطافت خود را از دست می‌دهد. برای نتیجه‌گیری بهتر، ماهی را در مدت‌زمان کوتاه و با حرارت ملایم طبخ کنید تا رطوبت خود



تشخیص ماهی پخته

ماهی را در خود حفظ می‌کند. در این روش، از روغن نباتی تازه استفاده کنید (روغن اضافی ماهی را، پس از سرخ‌شدن، به وسیله یک کاغذ جاذب روغن و یا دستمال کاغذی، خشک کنید).

طبخ با بخار

طبخ با بخار، بهترین طریقه طبخ ماهیهای بزرگ و بدون چربی است که گوشت سفتی دارند. ماهی را در یک توری فلزی دسته‌دار گذاشته و آن را در یک قابلمه دردار، قرار دهید، طوری که توری در قسمت بالای مایع داخل قابلمه (که معمولاً آب یا گاهی آبگوشت معطر است) قرار گیرد و با آن در تماس مستقیم نباشد. زمان طبخ نسبت به نوع ماهی تفاوت می‌کند، بنابراین هرچند یکبار آن را امتحان کنید تا بیش از اندازه پخته نشود. ماهیهای پخته‌شده با بخار، اغلب همراه با سسهای سبک مصرف می‌شوند.

به میزان بیشعری رطوبت را در خود حفظ می‌کند.

۲ - ماهی درسته را می‌توان با سر، یا بدون سر، طبخ کرد. هنگامی که ماهی درسته را، بدون جداکردن سر، طبخ کنید وجود سر «باعث حفظ بیشتر مایعات داخل بدن آن شده و در نتیجه احتمال خشک‌شدن آن کمتر می‌شود».

۳ - یکی از مهمترین نکات در مورد ماهی پخته، جا به جا کردن آن از ظرفی به ظرف دیگر است. بافت نرم و ظریف گوشت ماهی، در اثر بی‌دقتی، به هنگام جابه‌جایی از هم پاشیده، به صورت تکه‌های کوچک درمی‌آید و در نتیجه، این امر احتیاج به دقت فراوانی دارد. تا حد امکان ماهی را در همان ظرفی که طبخ کرده‌اید، سر میز ببرید. چنانچه اجباری به تعویض ظرف دارید، این کار را به کمک دو کفگیر انجام دهید. در مورد طبخ با بخار، می‌توانید ماهی را در نوعی گاز یا پارچه ظریف بسیار سبک پیچید و بپزید و بعد به همان صورت کنار بگذارید تا خنک شود. قطعات ماهی که کمتر از ۱/۵ سانتیمتر، ضخامت داشته باشند، بسیار ظریف بوده و نمی‌توان آن را به هنگام کباب کردن زیرورو کرد. بنابراین با حرارت کمتر (۴۰۰ تا ۴۵۰ درجه فارنهایت)، و تنها از یک طرف آن را کباب کنید و روی آن را با کرا یا روغن چرب کنید تا خشک نشود.

۴ - ماهی پخته اضافه بر یک بار مصرف خود را می‌توانید به مدت دو تا سه روز در یخچال، نگهداری کنید به شرطی که آنها را در پوششهای ضد رطوبتی، خوب پیچید ماهی پخته اضافی (بدون استخوان) را می‌توان مانند کنسرو ماهی، مصرف کرد. به طور مثال، می‌توانید این ماهی را با سالا سرد، و سسهایی که حاوی «مایونز» و به سرکه و روغن هستند، مصرف کنید. تکه‌های ماهی پخته اضافی را می‌توان همراه با برنج دم‌کرده و چاشنیهای لازم، به عنوان سالا گرم مصرف کرد. چنانچه مجبور به طبع دوباره ماهی اضافه در کنار مواد دیگری شدید، رطوبت لازم را برای ماهی فراهم کنید تا خشک نشود.

۵ - برای از بین بردن بوی وسایل لوازم استفاده شده، حوله، پارچه‌ها، دستگیره آشپزخانه و ظروف مصرف‌شده، می‌توانید آنها را برای مدت زمان کوتاهی در محلولی از «۱/۲» قاشق چایخوری جوش شیرین و «۱/۴» لیتر آب، قرار دهید. برای از بین بردن بوی دستتان نیز می‌توانید ابتدا آن را به آبلیمو آغشته کرده و بعد بشویید.

گوشت ماهی خام، شفاف است. زمانی که رنگ شفاف گوشت آن، به رنگ سفید مات، تبدیل شود و در اثر تماس با سر چنگال، به راحتی ورقه‌ورقه شود، ماهی کاملاً پخته است. بعد از این مرحله، چنانچه به طبخ ماهی ادامه دهید، گوشت آن خشک و سفت شده و طعم خود را از دست می‌دهد. بنابراین بهتر است از نیمه زمان مشخص شده برای طبخ، در فاصله‌های زمانی کوتاه، آن را امتحان کنید. به وسیله یک چنگال به آرامی گوشت ماهی را در قسمتهای ضخیمتر امتحان کنید (معمولاً گوشت نزدیک مرکز مهره‌های ستون پشت، دارای ضخامت بیشتری است)، چنانچه در اثر تماس چنگال، گوشت به راحتی ورقه‌ورقه شده و تمام شفافیت آن نیز از بین رفته باشد، ماهی کاملاً پخته است. گوشت ماهی درسته، زمانی که کاملاً پخته شده باشد، به راحتی جدا می‌شود. برای محاسبه مدت طبخ انواع ماهیها و همچنین روشهای مختلف طبخ آنها، میزان ضخامت گوشت ماهی را حساب کرده، برای هر «۲۵ سانتیمتر»، ۱۰ دقیقه طبخ، در نظر بگیرید. زمان طبخ قطعات بزرگتر و یا ماهی درسته را باید بر حسب وزن آنها محاسبه کنید. برای هر «۴۵۰ گرم»، بین پنج تا هفت دقیقه طبخ، در نظر بگیرید.

۱ - بهتر است ماهی یخ‌زده را پیش از ذوب کامل یخ، بپزید. در این صورت ماهی

سریع برای فیله‌های کوچک، ماهی درسته کوچک و یا برشهای نازک است. سرخ کردن ماهی در ماهی‌تابه، سرخ کردن در فر و سرخ کردن در روغن فراوان، سه نوع متفاوت این روش بوده و هر سه تا حد بسیار زیادی به خوش طعم‌تر کردن ماهی کمک می‌کنند.

۱ - سرخ کردن در ماهی‌تابه:

ابتدا ماهی را در کمی پودر نان غلتانده، و بعد آن را در ماهی‌تابه‌ای که حاوی مقدار کمی روغن یا کره باشد، بگذارید و روی حرارت ملایمی قرار دهید. دو طرف ماهی را کمی سرخ کنید تا به رنگ طلایی درآید.

۲ - سرخ کردن ماهی در فر:

ماهی را ابتدا در کمی پودر نان غلتانده و بعد در ظرف مخصوص فر، که به خوبی به کره آغشته شده است، بگذارید و داخل فر قرار دهید (۴۵۰ تا ۵۰۰ درجه فارنهایت). در این روش به زیرورو کردن ماهی احتیاجی نیست، ولی از آنجا که طبخ ماهی در فر خیلی سریع انجام می‌شود، باید چندین بار امتحان کنید تا بیش از حد در فر نماند.

۳ - سرخ کردن ماهی در روغن فراوان

ماهی را در خمیر غلتانده و بعد در قابلمه‌ای که دیواره آن بلند باشد و در روغن بسیار داغ (۳۷۰ درجه فارنهایت) سرخ کنید تا ترد و طلایی شود. خمیر، گرچه ظاهر ماهی را خشک و ترد می‌کند، اما رطوبت

و تو محبوب منی ، نه بنده من

مسعود احمدی

برای به تو پیوستن
از تو گستن
و باری دیگر
به هر کجا در انتظار تو نشستن
نخست
باید با مردگانم بدرود کنم:
با آنانی
که با منند هنوز
ستایندگانِ نستوه سیمای خویش
عاشقان بی قرار صدای خود

آینه‌وارانِ نابینا
موعظه‌گرانِ ناشنوا

آنانی
که واژگان را بازگون کرده‌اند
آب را سنگ
و سنگ را آب

نیاکانی
که باران را باران نمی‌دانند
مگر به دلخواه ایشان ببارد
و آفتاب را آفتاب نمی‌خوانند
مگر به فرمان آنان بتابد.

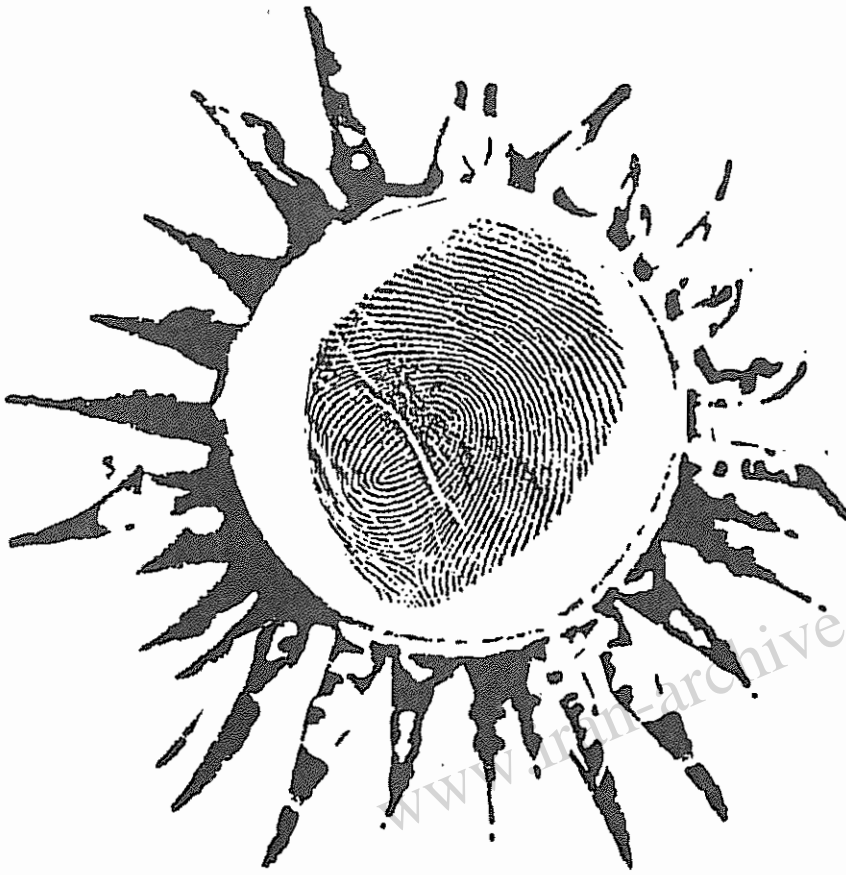
پدرانی
که به نزد ایشان
اسارت تو
آیینی خداییست
و عصیان
رسمی شیطانی

پرستندگانِ پروردگارانِ که خود باشند
در بند کنندگانِ بنده‌ای که تو باشی

برای به تو پیوستن
از تو گستن
و باری دیگر
به هر کجا در انتظار تو نشستن
نخست

باید با مردگانم بدرود کنم:
هستی را از نو بنگرم
حقیقت کلمات را دریابم
تا بدانم
که عاشق‌ترین مردمان
آزاده‌ترین ایشان است
و تو
محبوب منی
نه بنده من





هیچ ایرانی با ذوقی نیست که گوش جان به نغمات دل‌انگیز اشعار ناب فارسی نسپرد و دلش مشحون از رقت و شور نشود، اما متأسفانه در آثار و احوال به جا مانده کمتر به نام زنان ادیب و فاضل برمی‌خوریم. یقیناً اگر موقعیتهای اجتماعی و خانوادگی و عرفها و سنتهای بازدارنده به زنان امکان ظهور می‌داد، اکنون تاریخ ادبیات ما مملو از نامها و آثار بانوان بود. با وجود آن که در زمانهای پیشین امکان رشد و بالندگی و تحصیل فقط برای مردان میسر بود، باز هم معدود زنان اندیشمندی بودند که نامشان باقی ماند.

ژاله قائم‌مقامی در اسفند ۱۲۶۲ شمسی - یک قرن پیش - در خانواده‌ای مرفه و صاحب نام به دنیا آمد. پدرش میرزا فتح‌الله، فرزند میرزا علی و پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی سیاستمدار و صدراعظم توانای محمّد شاه قاجار و شاعر و نویسنده بزرگ ایران است و مادرش مریم، دختر معین‌الملک. ژاله به گفته خود در پنج سالگی مکتب‌نشین شد:

مکتب نشین شدم من و ادوار عمر من
کمتر ز پنج بود، ولی بیشتر نبود
سلیلی خور ادیب شدم، من که در کتاب
جز فعل «ضرب» و «قتل» بیانی دگر نبود
آموختم به کوشش و اندوختم به جهد
بس دانشا که بر شجرش برگ و بر نبود
در پارسی ادیب و به تازی ادب شناس
گشتم که جز گزینش علمم به سر نبود
در نقد شعر و منطق و در حکمت و نجوم
وزگونه گو نه دانش کم زان گذر نبود

ژاله، فریادی از عمق تیره یک قرن

رمل آشنا و خواب گزارنده، الغرض علمی نبند که طبعم از آن بهره‌ور نبود...»

ژاله نزد شیخی فاضل معروف به جناب، که از خویشاوندان نزدیک او بود، در خانه به تحصیل فارسی و عربی پرداخت و صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و نقد شعر را آموخت و مقدمات حکمت و نجوم را نیز فراگرفت.

ژاله در پانزده سالگی با خانواده به تهران کوچ کرد. در تهران یکی از خوانین لُر به نام علیمرادخان که از نزدیکان صدراعظم بوده و در اثر توجهات مظفرالدین شاه به درجه سرتیپ دومی دست یافته است، با پدرش آشنا می‌شود و در اثر مساعدت‌های ثمربخش وی در رفع گرفتاریهای پدرش، بین میرزا فتح‌الله و علیمراد خان نزدیکی و صمیمیتی برقرار می‌گردد، تا آنجا که میرزا فتح‌الله دختر زیبای خود را وجه‌المصالحة گرفتاریها و سیاستهای مالی خود می‌کند و او را به عقد این سرتیپ چهل و چند ساله درمی‌آورد و در ماه رجب ۱۲۷۸ دختر را به خانه این شوهر خسیس و بداخلاق می‌فرستد که بیست و شش سال از او بزرگتر است:

عجب اندر عجب که می‌گویند
نر جمادی که از رجب دارم
شوهری سخت بوالعجب دارم
همدمی آدمی سلب دارم
از کتب خانه فضیلت و فضل
نخه‌ای نیک منسخب دارم
پیر و پیر کبر و زشت و تند و خسیس
الغرض، نخبة‌النخب دارم
هر شب اندر کنار اشک آلود
آیست شهوت و غضب دارم

دست بر گردنم کنند گویی
نقش حمالة‌الحطب دارم
وصلتم، وصلت سیاست بود
وین سیاست ز مام و اب دارم
وحشی کودکانه در دل خویش
من از این غول نیمشب دارم...

ازدواج ژاله بزرگترین حادثه بد و نامبارک زندگی او بود و مرگ پدر و مادرش در همان سال این رویداد بدین را تلختر کرد.

ژاله در تمام زندگی تنها بود، دوستان و یاران با وفای او دیوانهای اشعار شاعران بزرگ، آینه، سماور، شانه، چرخ خیاطی و امثال آن بودند. در آن میان ژاله تنها آینه را دوستی وفادار و یاری غمخوار می‌داند، رفاقت او را استوار و دوستیش را بی‌ریا به شمار می‌آورد. او در شعر «درد دل با آینه» ضمن اینکه از دوران طراوت و نوجوانیش با او سخن می‌گوید، به روزی اشاره می‌کند که او را بر سر سفره عقد مقابل او نشاندند بودند:

مطربم راه مبارک باد می‌پرداخت، لیک
گوش من پر بود ز آهنگ عزا ای آینه
شمع سفره عقد هم سوزان و گریان بود، لیک
او ز سر می‌سوخت، من سر تا به پا ای آینه

ژاله در چاهسار حرم گرفتار قفسی تنگ می‌شود و در محبس این ازدواج نافرجام و بدون عشق دچار انزوا می‌گردد و به جرم زن بودن ارزشهای انسانی او نادیده گرفته شده و در میان دیوارهای بلند خانه محبوس می‌شود و ناله سر می‌دهد:

در چاهسار حرم با ناله هم نفسم
تنگی گرفت نفس از تنگی نفسم

بس سربلند کنم اما به جرم زنی
در خاندان بشر گویی که هیچ کم
آن سوی محبس من شهری و غلغله‌ای است
و یحک به شهرم و شهر بیرون ز دسترس
دیوارهای حرم بر فرقدان زده سر
پوشیده راه نظر، بسته ره نفسم
آزاد پر، مگسا بر روی شهر بچم
مسکین منا که به دهر عاجزتر از مگس
سر تا قدم شرفم، اما چو کج زوشان
هم بسته نفسم، هم خسته عم
ای پرده‌دار حرم بردار پرده که من
نه سر پرده نفسم، نه بنده هوسم...

ژاله پیوسته از این ازدواج تحمیلی و بدون تفاهم شکوه می‌کند و از دست شوهر می‌نالند. آن دو هیچ وجه مشترکی نداشتند و از لحاظ روحی و معرفت و تربیت نیز دارای تضاد بودند. علیمرادخان، مرد جنگ و خشن و بی‌عظوفت و عشق ناشناس و پول دوست بود، که از میدانهای نبرد و خونریزی و در پایان دوره شباب، به کانون خانواده قدم گذارده بود و ژاله زنی بسیار جوان، اهل مطالعه و شعر و ادب، هنرمند و فرزانه که از شوهر انتظار توجه و عشق و علاقه، همدلی و همراهی و همنوایی و کرم و احسان داشت و شوهر از او توقع حد اعلای فرمانبری، خانه‌داری، آشپزی، شوهرداری، شوهرستانی و صرفه‌جویی. ژاله نمی‌توانست مانند زنان همعصر خود باشد و همین امر موجب اختلافات زیادی میان آن دو گردید. ژاله در زمانی می‌زیست که مردان، زن را «ضعیفه‌ای» ناتوان می‌دانستند که ادراک و شعور ندارد و تنها باید به آشپزی و خانه‌داری و زادن و پرورش کودکان و هووداری بپردازد و در خدمت آقای خانه

وسایل آسایش و عشرت او را فراهم کند:

گهت خانه گویند و گه بچه‌ها که ننگت نام تو بر سروران به جز بستر گرم و آغوش نرم چه داریم شایای هم بستران؟

فضای حاکم بر اجتماع در صد سال پیش، زورگویی به زن را ایجاب می‌کرد و به همین جهت حق و حقوقش به نام یک انسان و یک زن نادیده گرفته و پایمال می‌شد. منتها بیشتر زنان به این بردگی جسمی و روحی تن در داده و با هووهای متعدد در یک خانه می‌زیستند و به ظاهر شکوه‌ای نمی‌کردند و در واقع چون مانع رشد و تعالی اندیشه و فهم زن بودند؛ افکارش را منحصر و محدود به حریم خانه ساخته به او وظایفی را القاء می‌کردند که در واقع وظیفه نبود. برخی از زنان که در خانواده‌های ادب دوست بزرگ می‌شدند، به کسب دانش می‌پرداختند و مطالعه می‌کردند و در نتیجه از ظلمی که در حق آنها می‌شد، آگاهی می‌یافتند. وضع دسته دوم هم بهتر از دسته اول نبود، زیرا گروه نخست اصلاً احساس درد نمی‌کردند که به مداوا پردازند، اما گروه دوم درد را شناخته بودند و رنج می‌کشیدند، اما امید درمان و بهبودی نداشتند و راهی برای آن نمی‌یافتند. بین این گروه، زنانی هم بودند که طبعی و ذوقی هم داشتند و اگر مطلبی نوشتند و چکامه‌ای سرودند، در پستوهای خانه و حرمرها گم و ناپیدا شد و سهواً یا عمداً از بین رفت. بنابراین فریادشان به گوش کسی نرسید و پژواکشان در حصارهای خانه محو شد. تنها نام چند تن از این زنان فاضل و شاعر باقی ماند و آثارشان توسط نزدیکان آنها جمع‌آوری شد. آنچه از دیوان اشعار ژاله برمی‌آید، غریزه شاعری اوست که فطرتاً در نهادش غلیان داشته. شعر برای او هدف نیست، بلکه وسیله و ابزار ابراز درد است، نوعی درد دل با خود و عصیان علیه فشارهای درونی و بیرونی، پس طبیعی است که تمایلی به ابقای آنها نداشته باشد. ژاله نمی‌خواهد خود را در صف سخنوران جای دهد و یا خویشش را به عنوان یک شاعر مطرح کند. چه بسیار شعرهایی که سروده و سپس نابودشان کرده است و شاید هم دفتری از قصاید و قطعات و ... داشته و برای آنکه از بدبختیها اثری نماند، آنها را به آتش

کشیده است:

از تیره‌روزیم شد عکسم سیاه و غم نیست گو در جهان نماند رنجی مصور از من دیوان خویشش را به آتش دهم به عمدا زان پیشتر که افتد آتش به دفتر از من

و آنچه باقی مانده و در دیوانی به نام او انتشار یافته، یادداشتهای پراکنده‌ای است که توسط فرزندش جمع‌آوری شده است. همان طور که قبلاً اشاره شده، ژاله نتیجه ادیبی چون قائم مقام بود و این ذوق و استعداد را نیز از او به ارث برده بود. ژاله شعر را در خدمت بیان مشکلات و رنجها و پریشانی احوال زنان می‌گیرد و به وسیله آن دادخواهی می‌کند. او به توصیف فصول و باغ و بوستان و ستایش اشخاص و دیگر موضوعات نمی‌پردازد. زیرا امثال آنها در دیوان اشعار صدها شاعر دیگر به وفور موجود است. او وضعیت زن را در دوره قاجار و در یک قرن پیش با قلم خود به تصویر می‌کشد و پرده از حقایق تلخ و شکننده برمی‌دارد.

او از شوهر دادن دختران در سنین پایین انتقاد می‌کند و این نوع ازدواج را معامله می‌داند، و مردی را که بدون رضایت زن او را به عقد خویش درمی‌آورد، نامحرم می‌شمارد:

مرد سیما ناجوانمردی که ما را شوهر است مر زنان را از هزاران مرد نامحرم‌تر است آنکه زن را بی‌رضای او به زور و زر خرید هست نامحرم به معنی وره صورت شوهر است گرچه در ظاهر رضای ماست سامان‌بخش کار لیک لبهای «بلی گو» بر دهان مادر است دختر هُ ساله شوهر را چه می‌داند که چیست؟ کی عروسک باز را جامه عروسی درخور است شرط تزویج ار بود نه سالگی در دین ما هم بلوغ جسمی و عقلی دو شرط دیگر است در دگر جا دختر نه ساله گر بالغ شود جان‌خواهر جای آن‌سودانه در این کشور است

ژاله در جای دیگر نیز از اینکه او را زود شوهر داده‌اند، بازهم شکوه می‌کند و با مادر مرحومش درد دل می‌نماید که:

چه می‌شد آخر ای مادر اگر شوهر نمی‌کردم گرفتار بلا خود را چه می‌شد گر نمی‌کردم

مگر باری گران بودیم و مشت استخوان ما پدر را پشت، خم می‌کرد اگر شوهر نمی‌کردم بر آن گسترده خوان گویی چه بودم؟ گربه‌ای کوچک که غیر از لقمه‌ای نان خواهش دیگری نمی‌کردم گرفتم آب حیوان داشت بر کف یاری بی‌چونم چه می‌شد گر من از این یاده در ساغر نمی‌کردم نگویم پیروم مسک بود آتش خولی آخر بدان نابالغی، شوهر، چه می‌شد گر نمی‌کردم پدر را و تو را و آو خ گرانندگ تجریت بودی من اکنون ناله از بی‌مهری اختر نمی‌کردم

در زمان ژاله بیشتر مردان چند همسر داشتند - از جمله همسر خودش - و هر کس امکانات بیشتری داشت، زنان بیشتری را هم به تملک خود درمی‌آورد، چنان که در حرمرهای دربار قاجار صدها زن بی‌نوا زندگی می‌کردند که شاه آنها را فقط برای یک شب اختیار کرده بود و این موجودات بخت برگشته می‌بایست به خاطر آن یک شب تا ابد از داشتن یک شوهر واقعی و مسئول و یک زندگی طبیعی و سالم محروم بمانند.

به همین دلیل زندگی آنان عاری از عشق و صفا و محبت واقعی بود و بسیار کسالت‌بار. در این موقع بود که آنها برای ایجاد تنوع به آرایش همدیگر می‌پرداختند و یا رمالی را پیدا کرده و فال می‌گرفتند. دست به جادو می‌زدند و تفریحشان پختن آش رشته و شوخی با یکدیگر و خرسواری و تماشای مسابقات کشتی از لای پرده‌ها بود. روش تحمیلی زندگی زنان آن روزگار ژاله را سخت آزار می‌دهد و او با استمداد از آیات قرآن کریم، حقوق زنان را یادآور می‌شود و فساد و فجایع درباریان و اطرافیان هوسباز و تهی‌مغز آنها را به باد انتقاد می‌گیرد:

مرداگر معجون شود از شور عشق زن رواست زان‌که او مردست و کارش برتر از چون و چراست کاربرد، بدباشد انا با بهر زن، کز بهر مرد زشت، زیبا، ناروا، جایز، خطا کاری، سزااست لیک مرد از کاربرد نه شرم دارد، نه هراس زانکه خود خواهش حاکم، شهوتش فرمان رواست خاص مردانست این حق‌های از مذهب جدا مذهبها گرچه اکنون در کف زور آزماست کی خدا پروانه بیدار اتو شیخ کرد کی پیمبر جنس زن را این چنین بیچاره خواست گر محمّد بود، جنت را به زیر پای زن هشت و بی این گفته مقدراری ز جنس مرد کاست



بر من شده عرصه جهان همچو قفس
در دیده نمانده نور و در سینه نفس
رنجی که من از دوری فرزند کشم
بعقوب از آن حال خبیر دارد و بس

ژاله، عفت و پاکدامنی و نجابت را
برای زن وظیفه می‌شمرد، نه هنر. و مورد
پسند او نجابتی است که واقعی و از صمیم
دل باشد، نه ادعای پوچ و صرف، به نظر او
تقوی زمانی ارزشمند و ستوده است که با
میل و رغبت باشد، نه از روی ترس و
وحشت و اجبار:

...گرتو تقوی راه نردانی زهی غفلت که تقوی
جز وظیفه نیست انسان را مگر جاهل نشیند
ژاله هر مذکری را مرد نمی‌داند، از نظر او مرد
خوب صفات و علایمی دارد:

... جوهر مردی نه در نیروی جسم است ای حبیب
ورنه گریک و فیل هم پر زور و سنگین پیکر است
مردی و نام آوری در جنگ و در بیداد نیست
هر خروسی را هم ای جان تاج مردی بر سر است
دعوی مردی نه در اعمال حیوانی است نیز
ورنه گنجشگ است کش عنوان مردی زبور است
نقش مردی را اعلاماتی است پیدا و نهان
و آنکه را اینها نباشد، هر که باشد بی فرست
روح روشن، خوی خوش، دست قوی، طبع کریم
هر که دارد گر چه مملوک است، بر زن سرور است
پرفستوت با محبت پاکدامان، پاکدل
خوش روش با دوستان، صافی درون با همسر است
عزت نفسش عیان وریشش جودش نهان
باشهامت با شرف خوشکام و والا گوهر است
آنکه زن را نیز موجودی چو خود داند از آنک
در آجم شیر است شیراز ماده باشد و زنا سرور است

ژاله زمانی نیز با نظری فیلسوفانه به
دنیا بی‌مایه می‌نگرد و هستی را نوعی دیگر
به تصویر می‌کشد:

زندگانی چیست؟ نقشی با خیال آمیخته
راحتی با رنج و شوری با ملال آمیخته
عیش و نوشش جمله در کین و حسد بگداخته
زز و مالش جمله با وزر و وبال آمیخته
اصل امکان چیست وین انسان کبراندوز کیست؟
قصه‌ای از هر طرف با صد سؤال آمیخته
آن بلبلند اختر سپهر و این تبه‌گوهر زمین
هیچ در هیچ و خیال اندر خیال آمیخته
هریقینش با هزاران ریب و شک در ساخته
هر دلیلش با هزاران احتمال آمیخته

زشت‌خوی را فروپوشاند به بارنگ جمال
ضعف روحی را به روی احتیال آمیخته ...

✱

... مرد است قییم من و امثال ماکه او
زن را صغیر داند اگر خود کبیر نیست
رو بسته، دست بسته، زبان بسته، بسته چشم
آخر حقیر کیست، اگر زن حقیر نیست
تیرنگ و رنگ و جنبل و جاد و سلاح ماست
لیک آن سلاح نیز چنان قلعه گیر نیست
تا ما ضعیف و نان خور مردیم و گوشه جوی
راهی به جز اطاعت مرد قدیر نیست
در جیب او دست دست تو اما حساب هست
بر دوش او ست بار تو اما بعیر نیست
دیر است تا که من ننگ را نم‌درین ولسی
زوداره راه چاره‌گرایی تو دیر نیست ...

هنگامی که شوهر ژاله درگذشت،
پسرش نه ساله بود و چون در آن زمان زن را
به هیچ وجه شایسته صلاحیت قیمومیت و
نگاهداری فرزند نمی‌دانستند، فرزندش را از
او جدا کردند و به پسر خواهر شوهرش
حاج علیقلی خان سردار اسعد سپردند و پس
از فوت او فرزند وی جعفر قلیخان، وزیر
جنگ رضا خان، قیم پڑمان بختیاری گردید و
به گفته خودش ثروت و املاکش توسط وی
به یغما رفت و پسر در سن بیست و هفت
سالگی توانست در کنار مادرش زندگی کند.
ژاله همواره از دوری فرزند رنج می‌برد و از
اینکه آنها از هم جدا بودند، حسرت
می‌خورد:

مادر چو ز طفل خویشتن مهجور است
بعقوب وش ار کور شود معذور است
چون من که تعلقم ز اسباب جهان
بر یک پسر است و آن هم از من دور است

✱

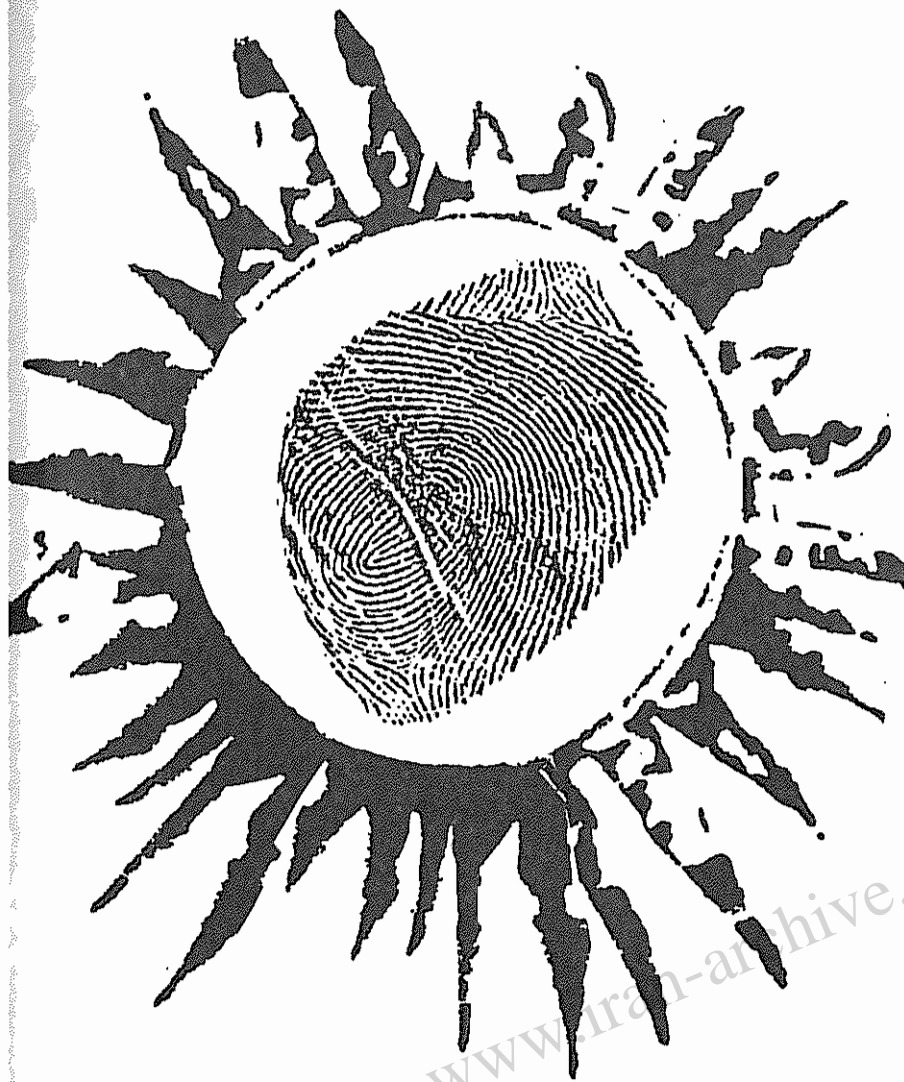
گر بیمبر بود، زن را هم طراز مرد گفت
وی بسا حقه‌ها که او را داد و اکنون زیر پا است
خود طلاق مابه دست توست، اما آن طلاق
گر ز دین داری خبیر، مرد و ذوات کبیر است
آیت «فثنی، ثلاث، ار هست و «ان خفتم» زبی
آیت «لن تستطیعوا» نیز فرمان خداست!
چون توان مرد، عادل نیست باز نهی‌های خویش
کاین یکی زشت است و پیر آن یک جوان و دلر باست
آیت «فثنی ثلاث» از جزئی از حقه‌های توست
آیت «لن تستطیعوا» نیز از حقه‌های ماست
رو، به این فرمان نظر کن تا بدانی کان جواز
تابع امری محال است، او تو را عقل و ذهانت ...
ژاله بسیاری از اوقات عیوب
گروهی از زنان را آشکار می‌کند و از
حیله‌گری، بی‌عقلی، بازیچه بودن، توجه به
آرایش و سحر و جادو در بین آنان انتقاد
می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که ضعف
روح و نقص اندیشه و فقدان اعتماد و اتکاء
به خود، از زن موجودی بدبخت و طفیلی
ساخته است.

زندگی فقط خوردن و خوابیدن
نست. باید حرکتی کرد:

ترد خواهی شد ز اقلیم وجود ای زن از آنک
مرد طفیلی را نصیبی غیر نفی و طرد نیست
زندگی با خورد و خواب آمیخته است، ای جان ولی
پای تا سر زندگی موقوف خواب و خورد نیست
دست و پایی همتی، شوری، قیامی، کوششی
شهر هستی جان من جز عرصه‌ناورد نیست
آخر ای زن جنبشی کن تا ببیند عالمی
کان چه مراه است، هم زان بیشتر در مرد نیست ...

✱

کیست زن، ای وای این بازیگر این بازیچه چیست؟
گوهری بی‌مایه با خاک سفال آمیخته
صورتی مصنوع از سر خاب و سر مک ساخته
خلقتی مک و باغنج و دلال آمیخته



مرگ دانی چیست؟ درسی باهراس آموخته
یا سکوتی جاودان باقیل و قال آمیخته

ژاله عشق را عامل مهم حیات و بقا
می‌داند و زیستن بدون عشق را، زندگی
حیوانی:

زیستن با جان حیوانی سرشت
چیست؟ دانی؟ همچو حیوان زیستن
در جهان زن نشاط زندگی
نیست جز با عشق جانان زیستن
پا به پای دوست گریبان سوختن
یا به دست عشق خندان زیستن
زندگی بی عشق شاید کرد لیک
بی امید عشق نتوان زیستن
پس حیات من غم آگین دفتری است
داستانش مرگ و عنوان زیستن

و بعد به یاد زندگی خالی از عشق خود چنین
می‌گوید:

در سراپای وجودم جز محبت هیچ نیست
گرم محبت این چنین سوزان بود، پس عشق چیست؟
مایه عشقی شرار انگیز در دل هست لیک
خنده می‌گیرد مرا کاین عشق را معشوق کیست
عشق با جان باختن آید به دست ای دوست، لیک
بینوا زن را به جز تن باختن در دست چیست ...

ژاله بر جوانی از دست رفته و تلف
شده تأسف می‌خورد و در حسرت عشق مویه
سر می‌دهد:

گم شد جوانیم همه در آرزوی عشق
افاره‌ی نیافتنم آخربه کوی عشق
از حجب و از غرور در دل خورده، منج من
شد بهره روز عشق ولی ز آرزوی عشق
معشوق ناشناخته را ای صبا بگوی
دل می‌کشیده سوی تو یعنی به سوی عشق
اکنون بسیج راه عدم می‌کنم به شوق
انجام گردری بگشایم به روی عشق

ژاله هنوز بسیار جوان بود که
شوهرش مرد و او که شاید همیشه در آرزوی
جدایی از او بود، به ظاهر از این قید سنگین
رهایی یافت!

او که عمری در حسرت به سر برده بود،
همیشه در عالم خیال تصور می‌کرد که پس از

جدایی از همسرش دنیا به کام او خواهد بود
و چون زیبا و جوان و فاضل است،
خواهندگان بسیار خواهد داشت و سرانجام
همسری شایسته و دانشمند و اهل ذوق
اختیار خواهد کرد و در کنار او به تربیت
فرزندان می‌پردازد و تا پایان عمر با خوشی
زندگی می‌کند، اما غافل از آن بود که در آن
روزگار زندگی زنان پس از طلاق و مرگ
همسر دشوارتر و تلختر خواهد شد. و چند
عامل مانع از آسودگی و آرامش آنها خواهد
بود، که مهمترین آن بر پیشانی داشتن عنوان
«بیوه» است که در همه جا موجب گرفتاری
است! زیرا زن بیوه پیوسته مورد طمع مردان
نظر باز و هوس جوست؛ و به همین جهت
همه از او وحشت دارند حتی خواهرش هم
از او می‌گریزد و دیگر زنان نیز از ترس توجه
همسرشان به او از معاشرت با وی پرهیز
می‌کنند، لذا زن بیوه پس از مرگ شوهر یا
طلاق - به خصوص اگر زیبا هم باشد -
تئاتر می‌شود.

ژاله هم از این مشکلات مشترک زنان به دور
نماند و با اندوه این عنوان دست به گریبان
شد:

راستی را که زن بیوه چه بدبخت کسی است
خاصه آن زن که ببری دارد دورویی دارد
همه کس ترسد از او گر چه بود خواهر او
کاین بود بیوه و آن مزبله شوی دارد
خواهشی بیند مر موزوبه هر گردش چشم
گوسد این زن به ننگه راز مگوسی دارد
وربپرسی که چرا شوی ترا میل به اوست
خاصه شوی که چنین جفت نکوسی دارد
سربجنبانند و با فلسفه بافی گوید
هر گلی رنگی و هر غالیه بویی دارد
بیوه میوه شیندست و لی بیستانبان
باغ رارخنه نخواهد که به سویی دارد
لیک حق باشد و انصاف توان داد که مرد
گیره در یاست همان دیده به جویی دارد
ورخود آهوی بهشتی است ز نش، چون سگ صید
پی نخجیر شغالان تسک و پویی دارد

چه کنند زاله بیچاره اگر بر سروروی
جنبش ابرویا پیچش مویی دارد
روی او چون گل نوخاسته زیباست ولی
هم نظیر گل نوخاسته خویی دارد
گرچه در خانه شو حالت من بود چو آنک
هست زندانی و در حجره عدوی دارد
لیک او را از کسی خیمه نشین بود و مرا
دل گران بود که من هستم و او بی دارد
من هووکی شوم آخر که خورم خون جگر
که به غرناطه زنی هست و هووی دارد...

زاله بعد از مرگ شوهر و تحمل
اندوه سخت عنوان «بیوه» و دلسوزیهای
مزورانه دیگران و توجهات فریکارانه غریبه‌ها
و تهمت‌های ناروای خویشان و بدبینیهای
دوستان و بر باد رفتن اموال موروثی توسط
اقوام به سوه می‌آید و بر حیات تباه شده‌اش
افسوس می‌خورد و مرگ را آرزو می‌کند:

من عاشق عشق بودم افسوس
بسی عشق حیات من تبه شد
در دل شوری ز آرزو بود
کان هم ز سرشک غم سیه شد
هم بخت، ندیم کج نوا بود
هم مرگ، رفیق نیمه ره شد

و بالاخره چون همه زنان بیوه متأصل
می‌شود و شعر «پس از مرگ شوهر» را
می‌سراید:

به خود گفتم از دست این بختیاری
گر آسوده گردم، شود بخت یارم
گر از او جدا گردم آسوده گردد
تن رنج فرسود و جان نزارم
مدار جهان جز به کامم نباشد
چو بیند که پاکت والا مدارم
جمالم خریدار بسیار دارد
چرا من به دل رنج بسیار دارم
یکجی شوی فاضل گزینم که با او
جهان را دو روزی به شادی گذارم
ندیمی به سامان و سامان عشقی
نه چونانکه طی گشت سالی سه چارم
ز شعر و ز تاریخ و عرفان و هیات
سخنها بگویم نکته‌ها شمارم
به تهذیب اخلاق فرزندان من
دل خود پرستاروش برگمارم

کنون او به خاک سیه خفت و خیزد
شرار غم از جان امیدوارم
گرانمایه مردی جوانمرد شویی
به سر سایه‌ای بود از کردگارم
ندانستمش قدر و اکنون چه حاصل
گر از دیدگان اشگ خونین ببارم

به راستی چه چیزی سبب شده که زاله این
سخنان را بگوید؟ او که در سراسر دیوانش
از بد رفتاریهای همسرش و بی‌توجهی‌های او
شکوه کرده است، حتی تا آنجا به سوه آمده
که حاضر شده است جویزه و مهریه خود را
ببخشد.

پاسخ روشن است. شرایط بیوگی
در جامعه آن روز چنان بر او سخت آمد که
وجود همان شوهر را به تحمل افتراها و
نگرشیهای منفی جامعه خود ترجیح می‌داد.
زاله را رنجهایی که خویشان و
نزدیکان و بیگانگان به او رساندند، متغیر
کرد:

مرا برفشانندند آتش به سر بر
نه خصمان که خویشان بیگانه سارم
به گرد اندرم بهر تاراج و یغما
سبک حلقه بستند خویش و تبارم
یکی خود رهم زد به رندی که گیرد
به دست آنچه هست از ضیاع و عقارم
یکی خورد نانم یکی برد آبم
یکی داد زهرم یکی کوفت زارم
ریودند و بردند و خوردند و رفتند
چو چنگیزیان از یمین و یسارم
بسی عقده بستند بر کارم اما
کسی عقده نگشود باری ز کارم
که را گویم اکنون، که نیرنگ خویشان
چگونه برآورد از جان دم‌ارم
که را گویم آخر که یاران جانی
فکندند از این گونه بر جان شرارم
که را گویم ایسودن که با جرم پاکسی
فلک زیر پی سوده ناپاکوارم
چه گفتم؟ چه کردم؟ چه بردم؟ چه خوردم؟
چه بودست دودم چه بودست نارم
نگشته است از من دل آزرده موری
چرا گشته هر موری امروز مارم
نه بگرفت یاری در این ورطه دستم
نه بسترده دستی درین ره غبارم

پدر نیست، شوهر نه مادر نه وینک
به دوشی ضعیف است سنگینه بارم
پسر رفت و شو مرد و هستی تبه شد
توان گفتن اکنون به کف هیچ دارم

زاله در خزان عمر با دست تهی و
دلی پر حسرت بر جوانی و حُسن روزهای از
دست رفته افسوس می‌خورد و به گونه‌ای غیر
از دیگران وصیت می‌کند:

ای پیری و ای فقر در این خانه بمانید
با من بنشینید و به خاکم بنشانید
در ساعت آخر دل حسرت زده‌ام را
یک قطره ز مینای محبت بچشانید
هر سو که رود قافله حسن و جوانی
چون گرد مرا از پی آنان بدوانید
آن گه که به خاکم بسپارند، غباری
بر روی من از گور جوانان بفشانید
آن سوی فنا گر زسعادت خبری هست
ما را به رسن بسته بدان سو بکشانید
رحمت بنمایید و از این مرحله ما را
با چوب برانید و به جایی برسانید...

سرانجام زندگی پر از رنج و خالی
از عشق زاله در ساعت سیزده روز پنجم مهر
ماه ۱۳۲۵ به پایان رسید؛ و او به معشوق
ازلی پیوست و دیوان زندگیش نیز بسته شد.

یادداشتها

* اشعار، از دیوان عالمتاج قائم‌مقامی (زاله)
استخراج شده است.

۱ - فانکوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و
رباع و ان ختم الا تعدلوا فواحد (سوره نسا، آیه
۳) یعنی: پس از زنهایی که برای شما پاک و
حلال است دو و سه و چهار زن بگیرید ولی اگر
می‌ترسید که با آنها به عدالت و مساوات رفتار
نکنید: پس یک زن بیشتر نگیرید.

۲ - و لن تستطبوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم
(سوره نسا، آیه ۱۲۹) یعنی: هرگز نمی‌توانید بین
زنان دادگری کنید، اگرچه آرزو مند آن باشید.

۳ - فلز روی

۴ - شتر

۵ - بیشه

۶ - از شهرهای اسپانیا

آشنایی، ارتباط و تفاهم با روحیه حساس

ما انسانها، همانطور که از ویژگیهای جسمانی متفاوتی برخورداریم، از نظر روحیه و خلق و خو نیز، هر یک در دنیای خاص خودمان زندگی می‌کنیم و از پس عینک خود به زندگی می‌نگریم. این تفاوتها، هنگامی که به جسم مربوط می‌شود، معلول شرایط متفاوت فیزیکی، از قبیل تغذیه، رشد، نژاد، شرایط اقلیمی و... است که غالب آنها از نظر بشر قرن بیستم شناخته شده است. اما آنگاه که صحبت از تفاوت‌های روانی و روحی به میان می‌آید، باید بگوییم که بشر ضمن آگاهی اندکی نسبت به سرمنشا آنها هنوز از روح و روان خود هیچ چیز نمی‌داند. با این حال، با در نظر گرفتن همان دانسته‌های اندک، دانشمندان کوشیده‌اند ضمن انجام تحقیقات، بررسیها و آزمایشهای گسترده، ویژگیهای روانی انسانها را بر مبنای ریشه‌ها، واکنشها، و تظاهرات مشترک به چند گروه خاص تقسیم کرده و آنها را با در نظر گرفتن ویژگیهای غالب، در این چند گروه قرار دهند. هدف از انجام این کار، نهایتاً یافتن راه‌حلهای کلیدی برای تشخیص و درمان نارساییها در هر یک از این گروههاست. البته روان انسان پیچیده‌تر از آن است که به سادگی بتوان حالات آن را بررسی و تجربه کرد. نه می‌توان زیر میکروسکوپ قرارش داد و نه آن را در لوله آزمایش حرارت داد و نه در میان انگشتان لمسش کرد. دنیایی است اسرارآمیز و پراز و رمز. لذا ما هم اعتقاد نداریم که انسانها

را بتوان به همین سادگی گروه‌بندی کرد و به دست هر گروه نسخه شفا بخشی برای نیل به آرامش و سعادت داد. با این حال سالها زحمت و تلاش دانشمندان، روانپزشکان و محققین را ارج می‌نهمیم و تلاش می‌کنیم که هر چندگاه، یکبار به طرح روحيات مختلف افراد با نگاهی همه‌جانبه به آنها، پردازیم. باشد که هر قدر اندک، برای مبارزه و غلبه بر مشکلات درونی تک تک ما، چراغی به دست دهد. اگر خدا بخواهد یک جرقه کافی است تا پرده از پاسخ دهها سؤال در ذهن آدمی برداشته شود. این بار، به نشانه‌های روحیه حساس و چگونگی ایجاد ارتباط و تفاهم با افراد حساس می‌پردازیم:

افراد حساس زمانی مالک تواناییهای خود می‌شوند که دنیایشان کوچک و آدمهای درون این دنیا آشنا باشند. برای کسانی که واجد این روحیه متداولند، آشنایی الهام‌بخش بوده و آسایش، خشنودی و رضایت به همراه می‌آورد. این زنان و مردان - هرچند از شبکه‌های گسترده جمعی و شهرت پرهیز می‌کنند - قادرند خلاقیت‌های خود را به درستی تشخیص دهند. اگر شخص حساس بتواند در یک محیط امن عاطفی، در کنار تعداد کمی از افراد خانواده و دوستان آشنایان کند، قوه تخیلی و اکتشاف او مرزی نمی‌شناسد. افراد حساس، آزادی را به کمک ذهن، احساسات و رؤیاهایشان می‌یابند. پنج

ویژگی رفتاری زیر، کلیدهای اصلی وجود روحیه حساس به شمار می‌روند:

۱ - آشنایی: افراد دارای روحیه حساس آشنا را به ناشناس ترجیح می‌دهند. عادت، تکرار و امور روزمره به آنها آرامش می‌دهد.

۲ - خانواده: آنها محکم به خانواده یا تعداد کمی از دوستان می‌چسبند. تمایلی به داشتن دوستان و آشنایان عدیده ندارند و از راحت خانه لذت می‌برند.

۳ - ملاحظه: افراد حساس عمیقاً به قضاوت مردم نسبت به خودشان اهمیت می‌دهند.

۴ - احتیاط: رفتار آنها در مقابل دیگری توأم با احتیاط و مصلحت‌اندیشی حساب شده است. پیش از اطمینان به صلاح کار تصمیم شتابزده نمی‌گیرند و دست به اقدام نمی‌زنند.

۵ - مدارای مؤدبانه: رفتارشان در جمع مؤدبانه و توأم با خویشتن‌داری است.

موارد بروز ویژگیهای روحیه حساس

عرصه عاطفی: امنیت در خانه. افرادی که دارای روحیه حساس هستند، امنیت عاطفی خود را با ساختن دنیایی که بتوانند آن را مایملک خود بدانند، تأمین می‌کنند. آنها اهل خانه و خانواده هستند. نسبت به افراد خانواده و یا تعداد کمی از دوستان وابستگی عمیق و مادام‌العمر عاطفی احساس می‌کنند. خانه، قلعه امن آنهاست. راحت، خصوصی، و زیبا نگهش

دکتر جان آلدھام
لویس موریس
ترجمه زهره زاهدی



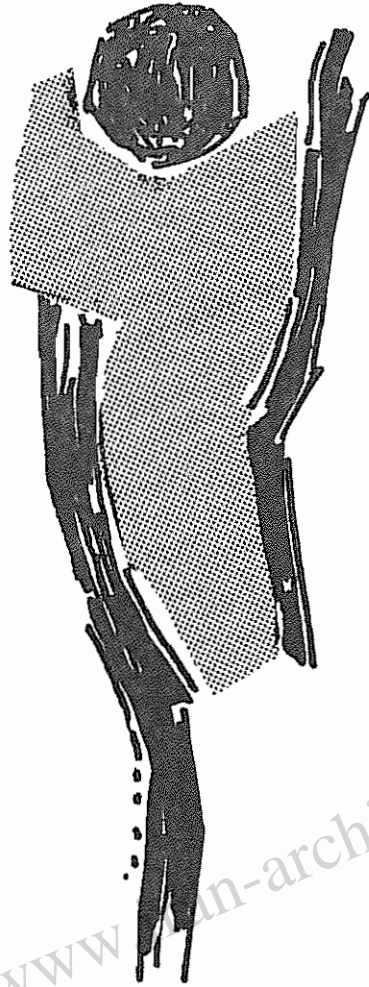
می‌دارند. همیشه از بودن در خانه احساس خوشی می‌کنند.

درون مرزهای قلمروشان، از نظر احساسی خود را راحت و آزاد حس می‌کنند. خونگرم، گشاده‌دست، گشاده‌رو، خودانگیز و خلاق هستند. اما خارج از سیارهٔ امنشان، چون ماهی که از آب بیرون افتاده باشد، آسیب‌پذیر می‌شوند. شرایط جدید را با اشکال می‌پذیرند. محتاط می‌شوند و خود را مقید می‌کنند. به ندرت در جمع غریبه‌ها، در بهترین حالت خود قرار می‌گیرند. در محفل بیگانه، به طرزی مبهم احساس می‌کنند تهدید شده و تحت‌نظرند. مضطرب و دلواپس می‌شوند. ولی این احساس ناراحتی خود را زیر نقابی از ادب و بی‌اعتنایی، پنهان می‌کنند. در یک محفل بزرگ، تعداد کمی از غریبه‌ها ممکن است متوجه احساس ناراحتی آنها بشوند.

زنان و مردان حساس همواره نگرانند: اگر در سفر دریایی گرفتار طوفان بشویم چه؟ اگر در غیبت ما شیرگاز باز بماند و یا لولهٔ آب بترکد چه؟ اگر پرستار شمارهٔ تلفن محل مهمانی را گم کند و نتواند بیمار شدن بچه را به ما خبر دهد، چه؟

نحوهٔ برخورد افراد حساس با این «اگر... چه»ها بستگی به شدت حساسیتشان دارد. اگر... بیش از حد حساس باشند، چاره را در تکان نخوردن از خانه می‌بینند. اگر منطقی‌تر باشند، شعار پیشاهنگان را سرمشق خود قرار می‌دهند: آماده باش!

افراد حساس خود را برای احتمال



دیگران گذاشته‌اند، لذا هرچه تعداد افرادی که لازم است تأثیر بپذیرند، بیشتر شود، اعتماد به نفسشان کمتر می‌شود. کم‌کم احساس تزلزل می‌کنند، نگران می‌شوند که مبادا احساس ناراحتیشان باعث شود حرف احمقانه‌ای بزنند. اگر روحیه حساسیت در ایشان آن اندازه شدید باشد که منجر به اختلال روانی گوشه‌گیری بشود، اضطرابی که در قبال امکان واکنش منفی حساس‌ترین احساس می‌کنند آن قدر شدید است که ناگزیر دست از همه فعالیت‌های اجتماعی - علی‌رغم هر درجه از اهمیت - می‌کشند و در خانه می‌مانند. حساس‌های متعادل‌تر، در معیبت دیگری احساس بسیار خوبی دارند. اما اگر به شوق قرار گرفتن در کنار دیگری به مجلسی بروند و از او خبری نشود، برای بازگشت به خانه ثانیه‌شماری خواهند کرد. حساس‌ها، زمانی که اطرافیان خود را بشناسند و از محبت و احترام آنها نسبت به خود اطمینان داشته باشند، از شر نگرانی‌ها خلاص می‌شوند و شخصیتشان به کمال، جلوه خواهد کرد. با این حال، آنها غالباً زندگی‌شان را در اطراف عده‌ای معدود و محبوب، بنا می‌کنند. به دوستان نزدیک می‌گویند: «همیشه از آمدنت خوشحال می‌شوم، تو از خودمان هستی». اما از برقراری روابط جدید طفره می‌روند. تا زمانی که بتوانند به احساسات آشنای تازه اعتماد کنند، احساسات خود را پشت ظاهری مؤدب، خوش رفتار و دست نیافتنی، پنهان می‌کنند. وقتی سرانجام در مقابل کسی از حالت جبهه‌گیری بیرون بیایند، سردی رفتارشان برای همیشه از میان خواهد رفت. افراد دارای روحیه حساس، صادق، ایشارگر و با ملاحظه هستند. معمولاً تا پایان عمر به یک ازدواج وفادار می‌مانند. آنها هم که مجرد را انتخاب می‌کنند، به هر حال روابط دراز مدت را ترجیح می‌دهند و آسایش خود را در خانه‌ای راحت و کاری روزمره

درون دست می‌زنند.

روابط: معدودی چهره آشنا - فرد حساس از جانب دیگران هدایت می‌شود. این افراد به تأیید دیگران نیازمندند تا درباره خود احساس خوبی پیدا کنند و آسوده شوند. آنها، در اصل دیگران را دوست دارند و مایل به حضورشان در زندگی خود هستند، اما حد دارد. در رابطه‌ای گرم و خصوصی با یک نفر یا گروه کوچکی از فامیل و آشنایان، اعتماد به نفسشان به اوج خود می‌رسد. ولی فرد حساسی را در یک گردهمایی بزرگ قرار دهید، به دنبال عذر موجهی خواهد گشت تا به خانه برگردد.

میزان اعتماد به نفس فرد حساس با تعداد اطرافیان - مخصوصاً غریبه‌ها - نسبت معکوس دارد. در حضور دیگران به حقانیت خود شک می‌کنند. دلشان می‌خواهد مطمئن باشند که تأثیر مثبتی روی

وقوع هر پیشامدی آماده می‌کنند. در سفر هر چیزی را که احتمال استفاده از آن وجود داشته باشد، با خود می‌برند. اغلب از بیرون به خانه تلفن می‌کنند. با دیدن کمی ابر با خود چتر برمی‌دارند. نیکولی حساس هر کجا برود، علاوه بر وسایل معمولی داخل کیف خانمها، از قبیل کیف پول، تقویم، شانه و غیره، یک بسته کیفی کمکیهای اولیه، یک چاقوی تیز کوچک، یک سوت (برای کمک خواستن!) نخ و سوزن، کتابچه بانکی، قرص حساسیت، و یک عینک طبی اضافی، داخل کیف دستی بزرگش جا می‌دهد. وقتی به همراه خانواده سفر می‌کند، همیشه اضافه بار دارد. به قول خودش همیشه آماده مقابله با هر چیزی هست و بچه‌هایش به شوخی می‌گویند: «اگر پا روی دم ماری بگذاریم، مامان داروی ضد زهر مار هم با خودش دارد.»

ولی با همه اینها شوهر نیکول هرگز از خود نپرسیده است: «اگر با زنی ازدواج کرده‌ام، که همه اثاثیه دنیا را در تعطیلی آخر هفته همراه خودش می‌برد، چه؟» بلکه پس از هشت سال زندگی با وی، نحوه مواجهه با واقعیت‌های بی‌چون و چرای زندگی زناشویی را پیدا کرد. به جای تکرار همیشگی این جمله که: «محض رضای خدا این همه وسایل به چه درد تو می‌خورند؟»، هوشیاری به خرج داد و اتوموبیلی با یک صندوق عقب عریض و طویل خرید.

افراد حساس شاید بهترین اکتشافات خود را نشسته بر صندلی راحتشان انجام دهند. اینکه در خانه بیش از هر جای دیگری احساس راحتی می‌کنند، دلیل نمی‌شود که افراد کنجکاری نباشند. آنها کتابخوانهای حریصی هستند. افراد حساس هرچند محدودیتهایی را به دنیای مادیشان تحمیل می‌کنند، اغلب نیروی زیادی را صرف تخیلات، تصورات و خلاقیتها می‌کنند و با ذهن و قلبی آسوده به کشف ناشناخته‌های

جستجو می‌کنند.

والدین حساس - افراد حساس والدین خوبی هستند. به فرزندانشان توجه می‌کنند و مراقب امنیت و سلامت آنها هستند. حساسهای متعادلتر خطراتی را «بیرون از خانه» برای فرزندان فرض می‌کنند و می‌کوشند آنها را از این خطرات حفظ کنند: «چکمه‌هایت را بپوش، ممکن است برف بیاید. با غریبه‌ها حرف نزن، آدم نمی‌داند چه منظوری دارند. اسم و آدرست را همیشه در جیبت داشته باش، مبادا گم شوی...» و غیره. این والدین همیشه نگران هستند که مبادا بیرون از خانه اتفاقی برای فرزندانشان بیفتد. آنها معمولاً احساس نیرومندی از تعلق به خانه و خانواده را در فرزندان به وجود می‌آورند و لذا بچه‌ها مطمئن هستند که همیشه جایی برای بازگشت وجود دارد. بچه‌ها احساس امنیت می‌کنند و بعدها با قدردانی به خاطر خواهند آورد که چه خوب مورد مراقبت و توجه قرار گرفتند و در نتیجه آموختند که از خود مواظبت کنند. والدینی که به شدت حساس و تا حدی گوشه‌گیر هستند، باید توجه داشته باشند که حتی المقدر نگرانیهای خود را به فرزندانشان منتقل نکنند و از این راه موجبات واهمه آنها در پذیرفتن فرصتهای تازه را فراهم نیاورند.

تشویش - مواجهه با ناشناخته، افراد حساس را مشوش می‌کند، انتقاد هم همینطور. زنان و مردان حساس آن چنان به قضاوت دیگران در مورد خودشان مقید هستند که انتقاد بسیار آزارشان می‌دهد، هرچند که از خلال رفتار محتاطانه‌شان هرگز متوجه این آزرده‌گی نخواهید شد. در این طور موارد به دو صورت واکنش نشان می‌هند: اگر شخص انتقاد کننده خارج از دایرة اطرافیان باشد، خود را از او کنار می‌کشند. در غیر این صورت برای جلب نظر مساعد کسی که در نظرشان اهمیت

دارد، رفتار خود را اصلاح می‌کنند. حساسها در مقابله با تشویش برآمده از مواجهه با ناشناخته، یکی از سه راه زیر را انتخاب می‌کنند: به کمک شخص دیگری با آن مواجه می‌شوند، تن به مقابله نمی‌دهند و در مواردی نیز یکراست روبروی مسئله می‌ایستند. طریقه سوم عمل کردن به روش ضد ترس است.

به هر حال اغلب حساسها ترجیح می‌دهند در آسایش زندگی‌شان بمانند و نیازی به درافتادن با اهریمن درون نداشته باشند. از آنجا که این افراد روی داشتن مادام‌العمر نزدیکانشان حساب می‌کنند، جدایی قویاً در آنها ایجاد اضطراب می‌کند. برای کنار آمدن با این عارضه به دنبال چهره‌های آشنا می‌گردند، تمایلی به آشنایی با افراد جدید نشان نمی‌دهند و اغلب تلاش می‌کنند به سراغ ارتباطاتی که در گذشته داشته‌اند، بروند. حتی در صورت ناچاری نیز ایجاد رابطه جدید افسرده‌شان می‌کند.

اجتناب از خطر - افراد حساس برای حفظ امنیت دنیای آشنایشان، از خود و تواناییهایشان شناخت درستی دارند. هرچند ممکن است در صورت قرار گرفتن بیرون از این محدوده، در دنیای بزرگ غریبه‌ها، موقتاً این شناخت را از دست بدهند. دیگران بزرگتر و قویتر و بالقوه تهدیدکننده به نظر می‌رسند، در حالی که خودشان آب می‌روند و تضعیف می‌شوند. در این نقل و انتقال «آلیس در سرزمین عجایب» زنان و مردان حساس، اطمینان نسبت به خودشان را از دست می‌دهند.

آنها صاحب انضباط شخصی و کف نفس هستند و این استعداد را در راه کنترل رفتار و اختفای احساسات و تشویشهای درون، به کار می‌گیرند. به هیچ عنوان مایل به ایجاد هیاهو و جلب توجه نیستند. تنها خطر خودخوری آنها در این است که بخواهند صدمات ناشی از ناراحتیهای

اجتماعی را به وسیله الکل، مواد مخدر و یا قرصهای آرام‌بخش درمان کنند و برای کسب «جرات شیمیایی» به این مواد معتاد شوند. (البته در مورد افرادی که مبتلا به اضطرابهای تضعیف کننده هستند، مصرف قرصهای آرام‌بخش، تحت نظر پزشک، می‌تواند مفید واقع شود.) به هر حال دنیای واقعی در چشم فرد حساس، جای ترسناکی است. و رای محدوده قلمروی او، تنها جنگل است و جانوران. پس آنها بیش از پیش به چهاردیواری خانه می‌چسبند.

کار: خانه‌ای دور از خانه - اشخاصی که دارای روحیه حساس هستند - اگر بتوانند «آشیانه» کاری راحتی برپا کنند - محیط کارشان را از کیفیت خوبی برخوردار خواهند کرد. آنگاه، قابل اعتماد، استوار و مؤثر خواهند شد. چنانچه همکاران معدود و آشنایی داشته باشند، بهترین عملکرد خود را ارائه خواهند داد. محیط کارشان، هر کجا که باشد، خانواده کوچکی و بهشت امنشان خواهد شد که هر روز با علاقه به آن باز خواهند گشت. تمایل دارند در سمتشان ابقا شوند و فی نفسه نیازی به تنوع احساس نکنند. احساس آسایشی که از انجام کارهای مکرر روزانه، به ایشان دست می‌دهد به بالا بردن کیفیت کارشان کمک می‌کند. هر کاری داخل یا خارج از خانه، بسیاری از مکررات روزانه را شامل می‌شود. دقیقاً به همین دلیل، فرد حساس خواهان فضاغلی تعریف شده است، که در انجام آن از او انتظار تغییر و تعدیل روز به روز، نرود.

افراد حساس دقیق هستند و روی کارشان تمرکز دارند. به دلیل اهمیتی که برای قضاوت دیگران قایلند، تلاش می‌کنند، خوب کار کنند. اگر محیط کارشان کوچک و خانوادگی نباشد، برخورد با مدیریت برایشان دشوار خواهد بود. آکراه در مواجهه با افراد غیر آشنا

موجب می‌شود نسبت به برقراری ارتباط تلفنی با اشخاص غریبه، حتی در زمینه کاری، بی‌میلی نشان دهند. آنها معمولاً در مورد کارشان جاه‌طلبی بیشتری نشان می‌دهند، تا در مورد شخص خودشان. نهایت سعی خود را برای راضی کردن افراد مافوق به کار می‌برند. مدیران حساس تمایلی به مواجهه با افراد خارج از واحد خود ابراز نمی‌کنند و اغلب یکی از کارکنان را به عنوان رابط، جهت انجام این گونه تماسها، منصوب می‌کنند. بنابراین افرادی که دارای روحیه حساس هستند بهتر است از پذیرفتن مشاغلی که مستلزم برقراری تماس با ارباب رجوع زیاد بوده، یا در معرض تغییرات غیرقابل پیش‌بینی باشد، خودداری کنند و در مقابل به کارهایی که در برگیرنده امور تکراری و روزمره و عادی است، از جمله کارهای فنی، بپردازند.

نحوه برخورد با روحیه حساس .

۱ - نزدیکی و یگانگی را که او نشان‌تان می‌کند، ارج بنهید: بدانید که شما یکی از معدود کسانی هستید که دوستان دارد. وجود خانه گرمی را که او مقدور ساخته است، قدر بدانید.

۲ - کمبودها و قصورهای او را نادیده بگیرید: اگر همسر حساس شما از جمع غریبه‌ها کناره می‌گیرد و یا در چنین جمعی، خودش نیست، خوب که چه؟ نتیجه رفتار او متوجه شما نخواهد شد.

۳ - از آزردن عواطف او بپرهیزید: از او نخواهید که به خاطر خوشایند شما دست به کاری بزند که از آن اجتناب می‌کند.

او همواره دلش می‌خواهد شما را خوشحال کند، اما کارهایی وجود دارد که طاقت انجامش را ندارد. عدم تمایل او ربطی به شخص شما ندارد، پس، از آن به عنوان حربه استفاده نکنید. اگر به شرکت در مجالس اجتماعی علاقه‌مندید و او ترجیح می‌دهد در خانه بماند، هر از

چندی به تنهایی بروید و به وی فشار نیاورید. افراد حساس تا وقتی که بدانند کسی در زندگیشان وجود دارد و به زودی نزدشان خواهد آمد، از تنهایی لذت خواهند برد.

۴ - مصالحه کنید: اگر مایلید به نقطه دوری سفر کنید و او دلش نمی‌خواهد از خانه زیاد دور شود، به دنبال راه‌حل سومی بگردید.

۵ - یاری دهید: در مقابل شخص ناآشنا نقش راهنما را بازی کنید. به همراه او به مجالس و سفرهای ناآشنا بروید و تنهانش نگذارید. ولی این کار را از حد بیرون نکنید. قصد شما، کمک در فائق آمدن بر بعضی محدودیتهای خاص است، نه وابسته ساختن او. او را مطمئن سازید، تشویق کنید و هر قدم پیشرفتش را تحسین کنید.

۶ - نشانه‌ها را بشناسید: قرار است هر دوی شما شام را با دوستان و همسرش صرف کنید. او ناگهان احساس کسالت می‌کند، بدخلقی می‌کند، دیر حاضر می‌شود. از بحث و دعوا بپرهیزید. به او بگویید: «مطمئنم شام امشب تو را عصبی کرده است.» به او اطمینان بدهید که همه از آشنایی با او خوشحال خواهند شد، چرا نشوند!؟

۷ - با او حرف بزنید: اگر نگرانیهای او شخصیت شما را به انقیاد درمی‌آورد، خودخوری نکنید. به خاطر چنین مشکلاتی دعوا به راه نیندازید. در ازا، مشکلاتتان را صریح و بی‌پرده مطرح کنید. بگویید که دلتان می‌خواهد راه‌حلی بیابید تا مشکل هر دوی شما را حل کند.

بهره‌جویی از روحیه حساس خود

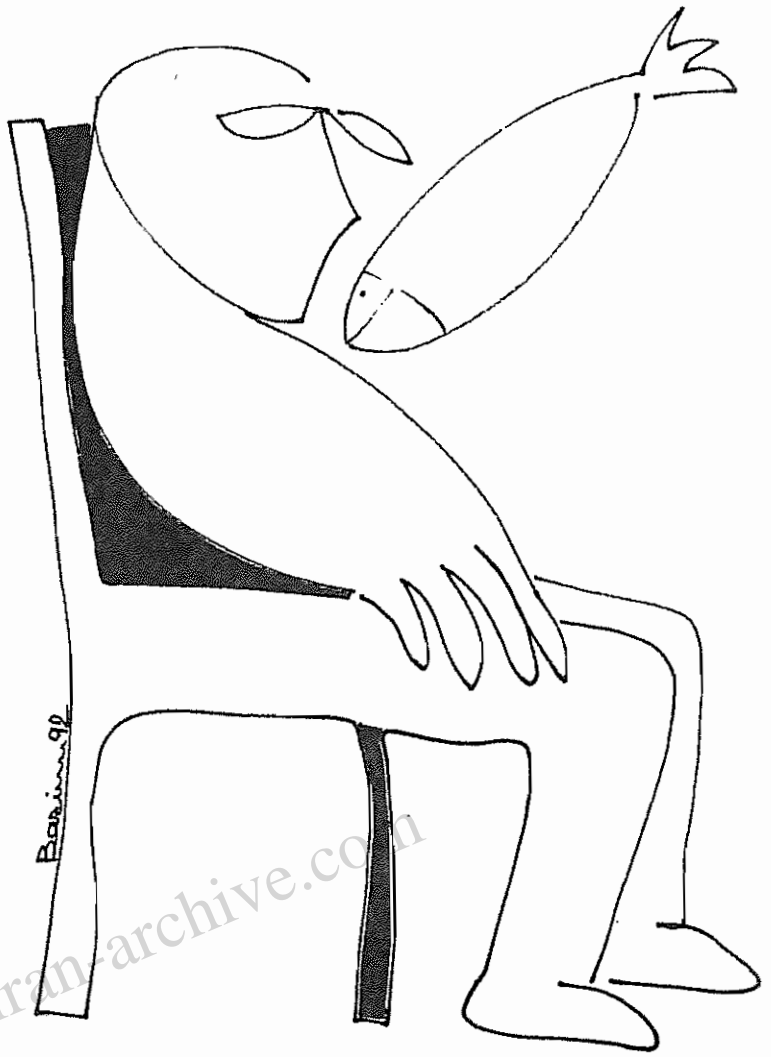
علاقة شما نسبت به هر چیز و هر کس که با آن آشنا هستید، به شما اجازه می‌دهد برای خود محیط راحتی فراهم کنید. اما زیاده‌روی در این مورد شما را

دچار مشکل خواهد کرد و برایتان به صورت عاداتی مزمن در خواهد آمد. مواردی را به عنوان پیشگیری تمرین کنید: ۱ - کاری متفاوت انجام دهید: هر از چندی، از سر تنوع، یک یا چند کار روزمره خود را تغییر دهید. به رستوران تازه‌ای بروید. شیوه کارتتان را عوض کنید. اثاثیه اتاقتان را جا به جا کنید. مرخصی‌تان را به شکل دیگری بگذرانید، یا هر تغییری.

شما که دارای روحیه حساس هستید، در معرض اضطراب و وابستگیهای گره‌ای هستید. از روشهای مختلف تمرکز برای خلاصی از گره‌های اضطراب‌آور استفاده کنید. شما دوست داشتی، صمیمی، گرم، صادق، دارای تخیلی قوی، و مهربان هستید، اما «سیستم زنگ خطر» شما بسیار حساس است. تمرینات زیر طرق مختلفی را در فائق آمدن بر اضطرابهای خاصی که دارید، در اختیارتان قرار می‌دهد.

۲ - از قدم برداشتن نهراسید: هرچه کمتر خود را در معرض شرایط ناراحت قرار دهید، فائق آمدن بر نگرانیهای آتی مشکلتر خواهد شد. برعکس، هر چه بیشتر خود را در معرض قرار دهید، حل مشکلات ناراحت‌کننده آسانتر خواهد بود. بنابراین آنچه را که از آن اجتناب می‌کنید، انجام دهید. هر دفعه که به دلیل اضطراب مایلید از درگیر شدن بپرهیزید، یا شرایط جدید را رد کنید، عکس آن را عمل کنید. اگر شما را به مهمانی دعوت می‌کنند و مایلید جواب رد بدهید، دعوت را بپذیرید. اگر دلتان می‌خواهد مهمانی را ترک کنید، بمانید. با قدمهای کوتاه شروع کنید و انتظار نداشته باشید یک شبه ره صد ساله طی کنید. در ازای هر موفقیتی، هر قدر هم کوچک، به خودتان اعتبار بدهید.

۳ - خودتان باشید: کامل نبودن به هر کسی شخصیت و جذابیت خاص خودش را می‌دهد. تلاش شما برای پوشانیدن نقصهای طبیعی و انسانی‌تان، شما را



درونی خود را تعدیل کنید.

۷ - آن کاری را انجام دهید که از عهده‌تان برمی‌آید: دلتان می‌خواهد به سفری بروید، ولی از عهده‌تان بر نمی‌آید به تنهایی این کار را انجام دهید. بنابراین اگر نتوانستید برای خود همسفری دست و پا کنید، به شهری بروید که در آنجا آشنایی داشته باشید. در هر وضعیتی که احساس می‌کنید دچار مشکل و محدودیت هستید، از خود بپرسید چه می‌توانید انجام دهید.

۸ - اضطراب تنها یک احساس است (اگرچه ناخوشایند) و نشانه‌ی یک وضعیت خطیر درونی است، نه یک واقعیت بیرونی: اعتقاد پیدا کنید که همه چیز به خوبی خواهد گذشت. مثلاً، اگر سوار هواپیما نمی‌شوید، چون می‌ترسید که سقوط کند یا شما از ترس فریادهای عصبی بزنید و خودتان را مسخره همه کنید، اعتقاد خود را نسبت به چنین تصوراتی ارتقا دهید. اعتقاد پیدا کنید که هواپیما معمولاً سقوط نمی‌کند و در آسمان به پرواز خود ادامه می‌دهد. اعتقاد پیدا کنید که واکنش شما عصبی نخواهد بود، که بسیاری از مردم شما را می‌پذیرند و دوستان دارند. به عبارت دیگر اعتقاد پیدا کنید که شما هم مثل هر کس دیگر، می‌توانید از فاجعه‌آمیزترین حوادث جان سالم به در برید و در این میان شانس کسی بیشتر از شما نیست. به خودتان اعتقاد داشته باشید.

۹ - اگر تکیه بر همسران دارید و از او می‌خواهید به جای شما دست به انجام کارهایی بزند که از آن اکراه دارید، بهتر است کمی دست نگه دارید. کمی تأمل کنید و مسئله را از چشم او ببینید. شاید ندانید که با واداشتن او به انجام کارهای خودتان، ممکن است فشار را از حد توان او بگذرانید. مثلاً، بعضی از افراد حساس رانندگی را دوست ندارند، نتیجه آن می‌شود که همسرشان راننده همه خانواده می‌شود. با درک به موقع دشواریهایی که

نتیجه آن می‌شود که هنرتان ارزش خود را از دست بدهد، حرفهایتان بی‌سروته بشود، و موجود کسالت‌آوری بشوید. هربار که توجهتان به افکار دیگران جلب می‌شود، فوراً آن فکر را از سرتان بیرون کنید و سرگرم کار خود شوید.

۵ - هنگامی که احساس می‌کنید دیگران نگاه ناخوشایندی به شما می‌کنند، از خود بپرسید، شاید منشأ این احساس خود شما باشید: آیا احساس ناامنی می‌کنید؟ آیا در مجموع، خودتان را متفی می‌بینید و لذا فکر می‌کنید دیگران هم همین عقیده را درباره شما دارند؟ بدانید که اعتماد به نفس در درون خود شما ایجاد می‌شود. مردم آن قدر فرصت ندارند که بایستند و شما را ارزیابی کنند.

۶ - هر بار که کسی از شما انتقاد می‌کند، عکس‌العمل خودتان را از بیرون نظاره کنید: ببینید آیا انتقاد و نفرت و تحقیر در نظر شما یکسان نیست؟ عکس‌العملهای

خشک، ناراحت و دست نیافتنی جلوه می‌دهد. اگر خودتان معایبتان را بپذیرید، پذیرفتن آنها برای دیگران ساده‌تر خواهد بود.

۴ - در خودتان بمانید: اغلب افراد حساس از چشم دیگران، آن هم با بدبینی به خود نگاه می‌کنند. وقتی هنری دارید، گمان می‌برید بیننده یا شنونده هنر شما را بی‌ارزش می‌دانند. وقتی حرف می‌زنید، خیال می‌کنید شنونده حرفهایتان را بی‌سروته می‌داند. وقتی در جمعی حضور دارید، فکر می‌کنید دیگران شما را موجودی کسالت‌آور می‌دانند. آن‌گاه می‌کوشید رفتار و گفتار خود را تغییر دهید تا موجب رضایت کسی را که «تصور می‌کنید» در دل از شما انتقاد می‌کند، فراهم کنید. هر دفعه که توجه خود را معطوف آن می‌کنید که دیگران درباره‌تان چه فکر می‌کنند، مطمئن باشید از همان ابتدا تمرکز خود را از دست داده‌اید.



ناخواسته به طرف مقابلتان تحمیل می‌کنید، از ایجاد وخامت در روابط فیما بین، پرهیزید. به جای آنکه از دیگری بخواهید شما را از شر اضطراب‌هایتان حفظ کند، خودتان با آن کنار بیایید.

گاهی اوقات حساسیت بیش از حد به شکل بیماری گوشه‌گیری درمی‌آید. بیماران مبتلا به این اختلال، معمولاً چهار علامت از هفت علامت زیر را بروز می‌دهند. این بیماری از اوایل نوجوانی ظاهر می‌شود و گاهی تا پایان عمر ادامه می‌یابد. سابقه زندگی خانوادگی افراد گوشه‌گیر نشان می‌دهد که در کودکی تحقیر شده‌اند، خجالتشان داده‌اند و در آنها احساس گناه به وجود آورده‌اند. یا اینکه نمی‌توانستند از نظر آسایش و ایمنی همیشه روی والدین خود حساب کنند. با احساس ناامنی و بدبینی نسبت به خود، کودکی را پشت سر گذاشتند و لذا، نه می‌توانند با اعتماد به نفس قدم به دنیای خارج بگذارند و نه آنکه به دیگران نزدیک شوند. گروه درمانی می‌تواند به برخی از این بیماران کمک کند تا احساساتشان را نسبت به خود و دیگران تعدیل کرده، برقراری ارتباط با دیگران را یاد بگیرند. هفت علامت مزبور عبارتند از:

- ۱ - از انتقاد یا نپذیرفته شدن به شدت صدمه می‌بینند.
- ۲ - به جز اقوام درجه یک، هیچ دوست و محرمی ندارند.
- ۳ - علاقه‌ای به نزدیکی به دیگران نشان نمی‌دهند، مگر اینکه از علاقه و احترام آنها مطمئن باشند.
- ۴ - از هرگونه فعالیت اجتماعی و شغلی که مستلزم برقراری رابطه نزدیک با دیگران باشد، اجتناب می‌کنند.
- ۵ - در جمع، کم حرف هستند، مبادا حرف نادرست یا احمقانه‌ای بزنند، یا در پاسخ به سؤالی در بمانند.
- ۶ - می‌ترسند مبادا از سرخ شدن، گریه کردن و یا ابراز نشانه‌های اضطراب در

دارند که دیگران به سختی تهدیدشان می‌کنند و از طرف دیگر ضمیر خودآگاهشان با خامی از پذیرش این مطلب طفره می‌رود. آنچه گوشه‌گیر از آن وحشت دارد، ظاهراً بر سرش می‌آید: مردم او را نمی‌پذیرند. در حقیقت مردم نمی‌دانند با یک فرد گوشه‌گیر، چه باید بکنند. افراد گوشه‌گیر خود را از بقیه جدا می‌کنند و لذا دیگران آنها را سرد و بی‌اعتنا می‌یابند.

به این ترتیب گوشه‌گیران، خود را منزوی، ناخواسته، به طرز غم‌انگیزی متفاوت، و علی‌رغم داشتن هر حرفه‌ای، بی‌لیاقت احساس می‌کنند. از نظر عاطفی، به ندرت احساس آرامش می‌کنند. یا مضطرب هستند یا افسرده و اغلب هر دو، اما در دور بودن از دیگران حداقل اجباری ندارند فرضیه هولناک مردود بودن را تجربه کنند.

بی‌قید و شرط دوستم بدار

افراد گوشه‌گیر هم مانند بیماران پارانوئید، «سیستم زنگ خطر» بسیار حساسی دارند. مدام گوشه‌هایشان را برای شنیدن انتقاد و تکذیب تیز کرده‌اند. مشکل اینجاست که حتی کوچکترین علامت - یک کلمه مخالف یا یک نگاه عجیب - زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد. مبتلایان به گوشه‌گیری آن‌چنان نسبت به هر ارزیابی

حضور دیگران، شرمند می‌شوند.

۷ - در توصیف و بیان مشکلات بالقوه، خطرات جسمی، و مخاطرات مربوط به انجام کاری معمولی، ولی خارج از روال روزمره، مبالغه می‌کنند.

لعنت بر تو اگر بکنی

لعنت بر تو اگر نکنی

مردان و زنان گوشه‌گیر، در پرتنش‌ترین عوالم به سر می‌برند. آن قدر از عدم پذیرش دیگران می‌ترسند و آن قدر پیشاپیش از این عدم پذیرش مطمئن هستند که از دیگران کناره می‌گیرند تا خود را از رنج‌های فرضی در امان بدارند. زندگی اجتماعی آنها بسیار بی‌ثمر است و به غیر از اقوام درجه یک، حداکثر یک دوست دارند. طنز دردناکی که در مورد افراد مبتلا به اختلال گوشه‌گیری وجود دارد، آن است که اجتناب از نزدیکی با دیگران، هرچند آنها را از اضطراب انتظار برای فروافتادن شمشیر تکذیب فرضی دیگران، در امان می‌دارد، اما از سوی دیگر آنها را از آنچه عمیقاً آرزو می‌کنند (حداقل ناخودآگاه چنین آرزویی دارند) یعنی پذیرش تأیید و علاقه دیگران، محروم می‌سازد. گوشه‌گیران رهروان تنهایی هستند که در اشتیاق تعلق می‌سوزند و راهش را نمی‌دانند.

آنها بدون شک کناره‌گیری می‌کنند، تجربه ارتباط با دیگران مانند کابوسی مستمر آزارشان می‌دهد. از یک طرف، اطمینان

منفی یا حتی بی‌طرفانه، حساس هستند که هر چیزی کمتر از پذیرش بی‌چون و چرا، در نظرشان مردود شمردن به حساب می‌آید. انتظارشان از روابط انسانها خام و غیرواقعی است. به اعتقاد آنها پذیرش یعنی عشق بی‌قید و شرط. در باور آنها کسانی که به یکدیگر علاقه‌مندند، هرگز نسبت به هم خشمگین نمی‌شوند، هرگز به معایب یکدیگر اشاره نمی‌کنند، هرگز یکدیگر را آزار نمی‌دهند و همواره یکدیگر را تمام و کمال می‌پذیرند.

از سوی دیگر معتقدند که شرط پذیرفته شدن و محبوب بودن، کمال مطلق است. وقتی وارد جمعی می‌شوند، بیش از حد آگاه به ناتوانیها و معایب خود هستند - نواقصی که به هیچ وجه نمی‌تواند راه را بر رقابت و موفقیت اجتماعی آنها ببندد - و از این وحشت دارند که مبادا دیگران متوجه بشوند، با چه موجود عیبناکی مواجه هستند. نمی‌دانند که اکثریت بزرگی از مردم حداقل اضطرابهای اجتماعی را تجربه می‌کنند و درصد بالای آن را رنج‌آور می‌یابند. به عنوان مثال، طی یک تحقیق، ۴۰ درصد از جوانان و بزرگسالان، اعتقاد داشتند که اضطراب اجتماعی، بخش بزرگی از ویژگیهای فردیشان را تشکیل می‌دهد. یکی از روانشناسان دست‌اندرکار این تحقیق نتیجه گرفت که ۱۵ تا ۲۰ درصد بزرگسالان اضطرابهای پرتنش اجتماعی را تجربه می‌کنند. با این همه گوشه‌گیران متقاعد شده‌اند که به طرز وحشتناکی با دیگران فرق می‌کنند. در ورود به یک وضعیت اجتماعی، منتظر می‌مانند تا دیگران درکشان کنند. اگر مردم بفهمند، مشکلی دارند، چه؟ اگر سرخ شوند و دیگران به ناراحتی آنها پی ببرند، چه؟ اگر حرفی از روی حماقت یا بی‌اطلاعی بزنند، چه؟ اگر اسم کسی را فراموش کنند، چه؟ ضمیر خودآگاهشان بی‌امان در کار است، با نگرانی به بررسی اجمالی دیگران

می‌پردازند، و یک بار دیگر به این نتیجه تلخ می‌رسند که نتوانسته‌اند در مجموع محبت بی‌چون و چرای دیگران را جلب کنند. با چنین عالم درونی مسخ شده‌ای، نتیجه آن می‌شود که افراد مبتلا به اختلال گوشه‌گیری، هنگام مواجه شدن با عشق واقعی، برای خود و دیگری مسئله خواهند آفرید. آنها در خود احساس حقارت و در قبال دیگران، احساس خشم دارند.

آفرینندگان عادت

فرار از اضطراب، انگیزه اصلی گوشه‌گیران در ادامه زندگی روزانه است. آنها به امور روزمره ثابتی می‌پردازند. هر روز همان کار را به همان شیوه ادامه می‌دهند. با چسبیدن به همان امور روزمره از درگیری با هر مسئله تازه‌ای اجتناب می‌کنند. در مقابل ضرورت هر نوع تغییر و اصلاح، چه از جانب دیگران مطرح شود و چه خود تمایل به انجام آن داشته باشند، فوراً حواسشان بر خطرات آن متمرکز می‌شود و در این راه به افراط می‌روند. احساس آسیبی که از انجام کارهای یکنواخت به ایشان دست می‌دهد، در محیط کار به حالشان نافع است. اما اگر ناچار به درگیر شدن با همکاران یا مراجعین باشند و در نتیجه با اضطراب دست به گریبان شوند، تمرکز خود را از دست خواهند داد. معمولاً می‌توانند در کنار دیگران کار کنند، اما عموماً کناره‌گیر باقی می‌مانند و از نظر همکاران سرد، غیر صمیمی، بیگانه، و به شدت محجوب خواهند بود. آنها در جستجوی رهایی در خود فرو می‌روند و به تخیلات خلاق میدان می‌دهند تا آنها را از اضطرابهایشان دور کند.

خطرات

انسان موجودی نوعی است. آرامش و سلامت جسم و روان ما تا حد زیادی به پشتیبانی و پیوندهایمان با دیگران، بستگی

دارد. فقدان پیوندهای لازم با سایرین می‌تواند زمینه بیماریهای ذهنی و عاطفی را برای مبتلایان به اختلال گوشه‌گیری فراهم آورد که فوییا (ترسهای واهی) از آن جمله است. همچنین امکان ابتلا به اختلالات ضد اجتماعی وجود دارد. در محاصره اشکال مختلف پریشانیهای روانی مانند ضعف حافظه و زوال شخصیت، شخص خود را حتی از من درونش جدا می‌بیند. انگار از پیکر خویش بیرون آمده باشد و خود را ببیند که در مقابلش حرکت می‌کند.

این اختلال که ظاهراً زنان و مردان به طور مساوی نسبت به آن آسیب‌پذیر هستند، بسیار شایع است. برخی به طور مادرزاد استعداد ابتلا به این آسیب را دارند و شرایط دوران کودکی همان گونه که ذکر شد، می‌تواند زمینه‌ساز ثانوی ابتلا به آن باشد.

نحوه مدارا با افراد گوشه‌گیر

از آنجا که این افراد از آمیختن با دیگران اجتناب می‌کنند، اگر عضو خانواده‌شان نباشید، به ندرت اتفاق می‌افتد عمیقاً با ایشان درگیر شوید. بهترین راه مدارا درک واقعی حساسیت و حالت اضطراب‌آلود آنها نسبت به انتقاد است و اینکه انتقاد تا چه حد می‌تواند ایشان را بیازارد. با آنها بسیار مهربان، پذیرنده و اطمینان‌بخش، رفتار کنید. اما برایشان دست به انجام آنچه خود از انجامش واهمه دارند، نزنید. در ازا تشویقشان کنید از مراجع تخصصی کمک بگیرید.

... و در خاتمه به اطراف خود نگاه کنید. در زندگی چند نفر را می‌شناسید که در گروه مبتلایان به اختلال گوشه‌گیری، می‌گنجند؟ منزوی، آسیب‌پذیر، ناشی، عصبی. به جای کنار گذاردن این افراد به جرم داشتن رفتار سرد و غیرصمیمانه، دوباره نظر کنید. شاید آرزومند دوستی شما باشند. دست دراز کنید!

عنصر سرب، نرمترین فلز از گروه فلزات سنگین، از مهمترین عناصر تشکیل دهنده پوسته سیلیکاتی زمین است. این فلز در بسیاری از ترکیبات طبیعی زمین و همچنین در آب دریاهاى طبیعی به صورت حل شده یافت می شود. سرب در صنعت به گونه منحصربه فردی مفید است و چون قابل انعطاف می باشد و هرگز از بین نمی رود، در مقابل صوت، رطوبت، آب و حتی الکتریسیته و تشعشعات، نفوذناپذیر است و با توجه به همین ویژگیها، هر روز مصرف تازه تری برای این فلز کشف می شود و از تولید باطری تا استفاده آن برای صفحات و لوحه های انواع مدارها بهره برداری می شود.

سرب برای پوشش کابلهای زمینی و دریایی، محافظت در برابر اشعه ایکس و رادیواکتیو، ساخت مهمات، ظروف کریستال، اسپری ها، لوازم آرایش، حشره کشها، کاشی، سرامیک و رنگهای ساختمانی، مارکهای چاپی رنگی، بسته بندیهای مواد غذایی و بسیاری دیگر از موارد به کار برده می شود. سرب همچنین در ترکیب لوله های آب مصرف و برای افزایش بازده موتور به بنزین افزوده می شود.

مقدار زیادی از سرب پس مانده های سرب از طریق فاضلاب و گازهای مختلف وارد محیط زیست انسان و سایر جانداران می شود، پیشرفتهای صنعتی باعث شده که امروزه میزان سرب دریاهاى دنیا بیش از ۵۰ برابر میزان طبیعی آن باشد. رسوبات سربی دنیا در هر سال حدود نیم میلیون تن است. سابقه مسمومیت با سرب به پنج هزار سال پیش برمی گردد. مصریها در سه هزار سال قبل مشاهده کرده بودند که مرگ زودرس کارگرانی که به طور اجباری در معادن سرب کار می کنند، حتمی است. علاوه بر

آن معروف است که طبقه مرفه و حکمرانان روم قدیم، خود باعث نابودی خود شده اند. با نوشیدن شراب و سایر نوشیدنیها در جامهای سربی، مقادیر کمی از این فلز به تدریج وارد بدن آنها می شد و در نتیجه باعث عقیم شدن بزرگسالان و افزایش مرگ و میر نوزادان و انقراض نسل آنان می گردید.

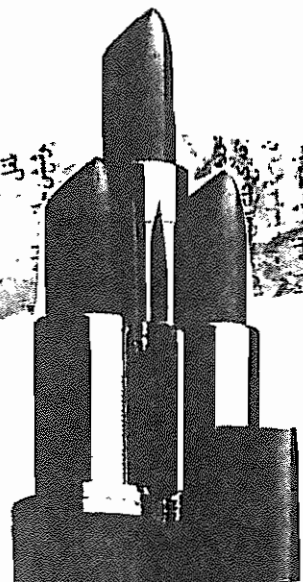
سرب از خطرناکترین ذرات تنفسی است که روزانه حدود ۵۰ میکروگرم با غذا و ۴۰ میکروگرم با تنفس وارد بدن آن گروه از شهروندان تهرانی می شود که در مرکز شهر سکونت دارند، در حالی که میزان جذب این ماده برای یک فرد روستایی سه میکروگرم در روز است.

عوارض مسمومیت با سرب امروزه همه می دانند که ۳۰ درصد افراد مسموم به سرب بر اثر عوارض آن محکوم به مرگ هستند. سرب باعث ایجاد تأثیر منفی بر قلب، مغز، سیستم عصبی، مغز استخوان، کلیه و لوزالمعده شده و در متابولیسم قند، چربی، پروتئین و هورمونها اختلال ایجاد می کند. بیماریهای حاصل از مسمومیت با سرب عبارتند از: بیماریهای عصبی تا پیدایش فلج، اختلالات روانی، واکنش های آلرژیک، بیماریهای مفاصل، کم خونی، بیماریهای لثه، نارسایی گردش خون و قلب، بیماریهای متابولیسمی، پیوسته، میگرن، خستگی مفرط و عدم میل به کار. این عوارض ابتدا به صورت خستگی، سردرد، سرگیجه، تهوع، دل پیچه و استفراغ، علائم مغزی مثل بیخوابی، لرزش و التهاب اعصاب محیطی نمایان می شود و بالاخره به ریزش دندانها، کم خونی و بیهوشی فرد مسموم منجر می گردد.

متأسفانه تعیین میزان مسمومیت سرب به طریق معمول (آزمایش خون) همیشه گول زننده است، چون سرب جذب شده مدت طولانی در خون نمی ماند و فوراً در همه اعضای بدن از جمله استخوانها، مفاصل، کلیه و حتی مو و دندان جذب و انباشته می شود، به همین

فرزانه خردمند

برترین



مردم با استفاده از این دارو می توانند مشکلات خود را به راحتی حل کنند. این دارو را می توان در تمام داروخانه ها پیدا کرد. قیمت آن نیز بسیار مناسب است. برای اطلاعات بیشتر با ما تماس بگیرید. شماره تماس: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸. تهران - خیابان جمهوری - پلاک ۱۰۱.

فرزانه خردمند
برترین
سازنده داروهای طبیعی
تولید شده در ایران
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸

داروی گیاهی
داروی طبیعی
داروی با کیفیت
داروی موثر
داروی ایمن
داروی قابل اعتماد

* سرب برای ساخت ظروف کریستال، اسپری‌ها، لوازم آرایش، حشره‌کشها، کاشی و سرامیک، مارکهای چاپی رنگی، بسته‌بندیهای مواد غذایی و... به کار می‌رود.

* حمل نان گرم در روزنامه باعث وارد شدن سرب به نان می‌شود.

دلیل هم نمی‌توان به شدت واقعی مسمومیت پی برد. البته منظور از مسمومیت با سرب، نوع مزمن آن است که احتیاج به زمان طولانیتری دارد و به همین دلیل هم کمتر آن را می‌شناسند. چون علائم تدریجی آن که شبیه به خیلی از بیماریهاست، به سادگی، اشتباه تشخیص داده می‌شود.

سرب بیشتر از راه دستگاه گوارش وارد بدن انسان می‌شود، در حالی که از راه دستگاه تنفسی فقط ۱۰ درصد و از راه پوست مقدار جذب بسیار کمتر است. تحقیقات نشان داده است که ۱۰ درصد از سرب غذا که در روده جذب می‌شود، با حرکت انتقالی به کبد می‌رسد و مقداری از آن جذب و بقیه از طریق صفرا مجدداً به داخل روده کوچک وارد می‌شود. سرب موجود در کبد، داخل جریان خون شده و قسمتی از آن وارد کلیه‌ها می‌شود و بقیه با ادرار دفع می‌گردد. البته لازم به ذکر است که سرب موجود در خون سیگارها بیشتر از افراد عادی است.

۶۵ تا ۹۰ درصد سرب بدن در استخوانها موجود است که می‌تواند با کلیم مبادله شده و تولید ناراحتی استخوان کند. سرب استخوان در زمان تب به سایر اعضای بدن انتقال یافته و در این اعضا تولید مسمومیت می‌کند. سرب موجود در استخوانها تا ۳۰ سال باقی می‌ماند، ولی دفع سرب از راه دستگاه گوارش و اعضای دیگر تقریباً شش هفته است.

خطر سرب برای کودکان

کودکی در حال حاضر از درد معده و سردرد رنج می‌برد و به درس بی‌توجه شده است. پزشکان میزان سرب موجود در خون او را ۵۱ میکروگرم در دسی‌لیتر تخمین زده‌اند. با وجود اینکه او و خانواده‌اش به شهر کوچکی نقل مکان کرده‌اند، با این حال او یک کودک عصبی باقی مانده، البته درد معده‌اش متوقف شده است.

هیچکس به درستی نمی‌داند که چه تعداد از کودکان جهان به سبب مسمومیت با سرب دچار کند ذهنی شده‌اند، اما روشن است که میلیونها کودک در چنین خطری قرار دارند. سرب از طریق شیر مادر در مغز نوزاد رسوب می‌کند و باعث عقب‌ماندگی او و سایر صدمات سیستم عصبی می‌شود. آزمایش بر روی هزاران کودک کم استعداد در امریکا نشان داده که مقدار سرب ذخیره شده در بدن آنها، به خصوص در دندانهای شیری‌شان به مراتب بیش از سایرین بوده است. علاوه بر آن سرب از این جهت برای اطفال خطرناکتر از بالغین است که آنها سرب بیشتری نسبت به افراد بالغ جذب می‌کنند. بچه‌ها نسبت به وزن بدن خود سرب بیشتری فرو می‌دهند.

همچنین آنها با دست کشیدن به رنگ دیوار، پنجره‌ها و درها و سپس مکیدن انگشتان خود سرب بیشتری می‌بلعند. کودکان و نوجوانان به این دلیل که دستگاه تنفسی و گوارشی آنها کاملتر و بهتر از بزرگسالان قابلیت پذیرش این عنصر را دارند، بیشترین قربانیان این پدیده هستند و خطر آلودگی با سرب از زمانی که جنینی در رحم مادر هستند، آنها را دنبال می‌کند. در کشورهای پیشرفته مصرف سرب در ساخت رنگهای ساختمانی و

لوله‌های آب از سالهای دهه ۱۹۲۰ ممنوع شده است و از دهه ۱۹۷۰ حذف سرب از بنزین نیز آغاز گردیده است. در نتیجه چنین تلاشهایی مقدار سرب موجود در هوا، در بسیاری از شهرهای کشورهای غربی خیلی کمتر از میزان آن در ۲۰ سال گذشته است. رنگهای ساختمانی جدید عموماً یا فاقد سرب هستند یا مقدار کمی ترکیب سرب دارند. لوله‌های آب دارای ترکیب سرب با لوله‌های مسی عوض شده‌اند، در نتیجه سرب کمتری در خون مردم این نواحی پیدا می‌شود. با این حال مقامات رسمی بهداشتی در واشنگتن امروزه هشدار داده و سرب را نخستین دشمن محیط زیست و تهدیدی برای کودکان خوانده‌اند. تحقیقات نشان می‌دهند که بلع یا استنشاق به اندازه سه دانه شکر از سرب در روز، می‌تواند موجب ایجاد وقفه در رشد کودک شود و به توانایی هوشی او لطمه وارد سازد. در این صورت غبار حاصل از گردگیری یک پنجره رنگ‌آمیزی شده با رنگ حاوی سرب و یا سیستمهای لوله‌کشی سربی می‌تواند برای اطفال مسموم‌کننده باشند.

تا بیست سال پیش مقامات بهداشتی معتقد بودند که اگر میزان سرب موجود در خون بچه‌ها از ۴۰ میکروگرم در دسی‌لیتر تجاوز نکند، خطری کودک را مورد تهدید قرار نمی‌دهد، اما در ماه اکتبر گذشته، مرکز کنترل بیماریها وابسته به وزارت بهداشت امریکا به پزشکان هشدار داد و اعلام کرد که سرب بیش از ۱۰ میکروگرم در دسی‌لیتر خون کودکان می‌تواند زبان‌آور باشد. این مرکز توصیه کرده است که در برنامه معاینه عمومی سالیانه کودکان، میزان سرب در خون آنها نیز کنترل شود. این مرکز همچنین از خانواده‌ها خواست که به دنبال منابع سرب



در منزل بگردند و آنها را از دسترس کودکان دور کنند و منتظر نمانند تا آثار مسمومیت با سرب در کودکانشان ظاهر گردد.

پیشگیری

ارزانترین راه برای مبارزه با مسمومیت سرب، پیشگیری است. متأسفانه در کشورهای آسیایی به مسئله آلودگی سرب کمتر توجه می‌شود. در این زمینه در فرانسه بسیاری از کارشناسان به کشور سوئد به عنوان یک کشور نمونه می‌نگرند. علاوه بر ممنوعیت استفاده از سرب در بنزین و رنگ در این کشور، تلاشهای دولت سوئد در ارتباط با سرب‌زدایی شامل چند اقدام ابتکاری مثل جایگزین کردن سرب با «کلسیم» و «روی» در صنایع لوله‌های پلاستیکی و کابل‌سازی است. در این زمینه تحقیقاتی در جریان است تا شیوه عاری از سرب بسازند. در نتیجه در سوئد به ندرت بچه‌هایی دیده می‌شوند که به مسمومیت با سرب مبتلا شده باشند.

انتقال سرب به بدن معمولاً از طریق هوای تنفسی، شیر گاو و نیز به صورت مستقیم از راه سبزیها، میوه‌ها و سایر خوراکیهای مشابه صورت می‌گیرد.

علاوه بر آن گروهی از مردم عادت دارند که بسته‌بندیهای مواد غذایی را مجدداً مورد استفاده قرار دهند، این گروه باید مراقب باشند که رویه مارکدار بسته با مواد غذایی تماس پیدا نکنند. محققان در یک بررسی آزمایشگاهی دریافته‌اند که ۱۷ مورد از ۱۸ نوع مختلف بسته‌بندی نان و... که مورد بررسی قرار گرفته، در قسمت مارکدار خود به طور متوسط دارای حدود ۲۶ میلی‌گرم سرب

*** انتقال سرب به بدن معمولاً از طریق هوای تنفسی و شیر گاو و نیز به صورت مستقیم از راه سبزیها، میوه‌ها و سایر خوراکیهای مشابه صورت می‌گیرد.**

*** گروهی از مردم عادت دارند که پوشش مخصوص بسته‌بندیهای مواد غذایی را مجدداً مورد استفاده قرار دهند. این گروه باید مراقب باشند که رویه مارکدار پوشش، با مواد غذایی تماس پیدا نکنند.**

هستند. «کلیفورد ویزل» (Clifford weisel) و همکاران او در دانشگاه نیوجرسی گزارش کرده‌اند که محیط اسیدی ضعیف در عرض ۱۰ دقیقه قادر است حدود شش درصد سرب موجود در مارکهای رنگی روی بسته‌بندیها را خارج سازد. در تحقیقی که بر روی ۱۰۶ تن از والدین - اغلب مادران تحصیلکرده - انجام شد، مشخص گردید ۴۱ درصد از این افراد کیسه‌های بسته‌بندی نان خود را مجدداً مورد مصرف قرار می‌دهند. اما مهمتر اینکه ۱۶ درصد از این افراد کیسه‌های مزبور را پشت و رو کرده و از سمت مارکدار آن مورد استفاده قرار می‌دهند که در نتیجه آن مواد غذایی در تماس مستقیم با مارک چاپی حاوی سرب لفاف بسته‌بندی قرار می‌گیرند. محققان این گروه تحقیقاتی اضافه می‌کنند که در تحقیق ایشان مشخص شده که مارکهای رنگی بسته‌بندیهای پشت و رو شده، پوسته پوسته می‌شوند و وارد مواد غذایی موجود در بسته می‌گردند. البته علت اینکه افراد بسته‌بندیهای نان و... را پشت و رو می‌کنند، این است که می‌خواهند پس از شستشو داخل کیسه را خشک کنند و یا اینکه در نظر دارند خرده‌های نان را که احتمال کپک زدن دارند، از داخل کیسه خارج کنند.

محققان تخمین می‌زنند که مواد اسیدی ضعیف مانند سرکه می‌توانند یک دهم میکروگرم سرب را در فضایی به اندازه یک برش معمولی نان آزاد کنند که این میزان در برابر مقدار سربی است که معمولاً در طول یک روز توسط مردم مصرف می‌شود. علی‌رغم اینکه مصرف این مقدار سرب خطری فوری را به دنبال ندارد. ولی گروه «ویزل» معتقدند که حتی الامکان باید از تماس مواد غذایی با مارکهای سربی روی بسته‌بندیها به منظور پیشگیری از خطرات احتمالی برای سلامتی پرهیز کرد.

در خاتمه به بعضی روشهای پیشگیری از ابتلا به مسمومیت با سرب در ذیل اشاره می‌گردد:

۱ - برای بسته‌بندی و نگهداری مواد غذایی از کاغذ روزنامه، مجله و... خودداری کنید. حمل نان گرم در روزنامه باعث وارد شدن سرب به نان می‌شود.

۲ - سرب موجود در قلع لچیمی که برای ساخت کنسرو استفاده می‌شود، بر اثر اسیدهای موجود در کمپوت و مواد غذایی آزاد شده و وارد غذا می‌شود و موجب مسمومیت می‌گردد. بنابراین مصرف این‌گونه مواد غذایی برای کودکان ممنوع است.

۳ - میزان سرب در جگر، دل و قلوبه دام بیش از حد مجاز است، بنابراین بهتر است در غذای کودکان و نوجوانان مصرف این مواد محدود شود.

۴ - لوله‌های آب منازل که دارای سرب است، بهتر است با لوله‌های مسی تعویض شود.

۵ - بهتر است از مصرف ظروف کریستال در منزل خودداری کرد و یا حداقل سعی شود که مواد اسیدی مثل آب غوره، سرکه و... در آنها نگهداری نشود.





حال در زمینه اندازه‌گیری تعداد اقدامها به خودکشی و در نظر گرفتن نسبت آن به خودکشی، همواره چند مشکل عمده وجود داشته است که عبارتند از: تعریف اقدام به خودکشی، شناخت آن و بالاخره ثبت این مورد.

«هنری» و «شورت» بر این عقیده‌اند که خودکشی عمل پرخاشگرانه‌ای است که از محرومیت ناشی می‌شود. پرخاشگری در حالت خودکشی متوجه «خود فرد» می‌شود. تغییراتی که در میزانهای خودکشی مشاهده می‌شود و مسیر پرخاشگری را تعیین می‌کند، متکی به موقعیتها و یا گروه‌بندیها و عوامل مرتبط با این واقعیتهاست. «هنری» و «شورت» دوره‌های اقتصادی را به عنوان شاخص عمق محرومیت به کار برده‌اند. هر قدر محرومیت‌های خارجی بیشتر باشد، برای فرد ساده‌تر خواهد بود که منشاء محرومیت‌های خود را در خارج از موجودیت خویش قرار

خودکشی، کار چندان ساده‌ای نیست. «امیل دورکیم» جامعه‌شناس فرانسوی، خودکشی را این‌گونه تعریف کرده است: «مرگی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر اثر اقدامی که خود فرد می‌کند و در عین حال به نتیجه رفتارش (مرگ) آگاهی دارد، روی می‌دهد.»

خودکشی می‌تواند حالات دیگری هم داشته باشد: خودکشی ناموفق، تظاهر به خودکشی، ادعای خودکشی به منظور بهره‌گیری (شانناز)، و خودکشی اضطراری. میان خودکشی و اقدام به خودکشی تفاوت وجود دارد. اقدام به خودکشی به خصوص اگر با اظهار قبلی به اطرافیان همراه باشد، علامتی برای جلب توجه و محبت و اعلام خطر تلقی می‌شود. بدیهی است که قصد اساسی در اقدام به خودکشی تنها مرگ نیست، بلکه نوعی موضع‌گیری در رابطه با گروه نیز محسوب می‌شود. با این

خودکشی پدیده‌ی بفرنجی است که پرسشهای بسیاری پیرامون آن وجود دارد. اینکه اصولاً مفهوم خودکشی چیست؟ سوابق تاریخی آن چه اطلاعاتی به دست می‌دهد. در دنیای معاصر در باره آن چه مطالعات و پژوهشهایی انجام پذیرفته و فرضیه‌های کارشناسان در زمینه خودکشی کدامها هستند؟ در کنار اینها، خانواده‌ها در پی آنند که بدانند کودکان و نوجوانان تا چه حد و در چه شرایطی و با کدام ابزار ممکن است دست به این کار بزنند و بسیار مایلند که راههای پیشگیری و درمان را در مواقع رویایی با این پدیده دردناک بدانند. با توجه به همه این نیازها، شاید این مقاله بتواند به پرسشهای موجود پاسخ دهد:

مفهوم خودکشی

برخلاف آنچه که در ظاهر امر به نظر می‌رسد، یافتن تعریف جامع و کاملی برای

خودکشی

مریم شکاری اووه



دهد و از این روست که ابراز پرخاشگری به خارج از خویش را بهتر برای خود، توجیه خواهد کرد. در مقابل، هر قدر محرومیت‌های خارجی ضعیفتر باشند، امکان اینکه فرد خویش را سرزنش کند و پرخاشگری را متوجه خویش سازد، بیشتر خواهد بود.

«پورتا» در تحقیقات خود در ایتالیا با در نظر گرفتن مجموع رابطه‌های آماری میان خودکشی، دیگرکشی (قتل)، حوادث و جرایم، این نتایج را به دست آورده است: - به موازاتی که جهت سیر خشونت در خارج از موجودیت فردی کاهش می‌یابد، جهت آن به درون فرد متوجه می‌شود.

- سطح بالاتر رفاه زندگی مترادف با کاهش خشونت نسبت به دیگران و افزایش خشونت نسبت به خود خواهد بود که به صورت مستقیم، در قالب خودکشی ظاهر می‌شود و جلوه‌های غیرمستقیم آن حوادث است که در این مورد به خصوص در مورد حوادث راهها، قسمتی از خشونت ممکن است متوجه افراد ثالث شود.

- میان جرم و خودکشی رابطه‌ای معکوس و قابل ملاحظه وجود دارد، اما در مقابل، این همبستگی در مورد رابطه جرم و اقدام به خودکشی حالت مستقیم پیدا می‌کند اقدام به خودکشی و جرم، به طور کلی در رابطه با عدم تطبیق اجتماعی گسترش پیدا می‌کنند.

سابقه تاریخی خودکشی در جهان

خودکشی در همه اجتماعات وجود نداشته و ندارد. «راث بنه دیکت» مردم‌شناس امریکایی نشان می‌دهد که بعضی از مردم ابتدایی حتی مفهوم خودکشی را نمی‌دانند. به عنوان مثال او نتوانسته است این مفهوم را به سرخپوستان قبیله «زونی» که به طور کلی مردمان آرامش طلبی هستند، تفهیم کند. در صورتی که در میان مردم قبیله «کواکیوتل» این پدیده امری عادی محسوب می‌شود.

شناخت تاریخی در زمینه خودکشی را از دو دیدگاه می‌توان انجام داد: تاریخ

بررسیها و شناختها در باره خودکشی که شناخت علمی آن از قرن نوزدهم به این سو آغاز می‌شود. و بررسی خودکشی در طول تاریخ که بازگوکننده نحوه‌های متفاوت قضاوت، پذیرش و ادراک جامعه از خودکشی در ادوار مختلف تاریخی است.

در هندوستان از عهد باستان بر اثر نفوذ قابل ملاحظه اندیشه‌های برهمنی، دانایان جامعه در جستجوی «نیروانا» در جریان انجام جشنهای مذهبی، مکرر دست به خودکشی می‌زدند. تا اواخر قرن نوزدهم در خیلی از مناطق هندوستان، خودکشی زن بیوه پس از مرگ شوهر امری کاملاً پذیرفته شده بود. رهبران مذهبی اعتقاد داشتند که این نوع مرگ از آنجا که حالت داوطلبانه دارد، سبب بخشیده شدن گناهان شوهر می‌شود و برای زن وسیله‌ای برای ورود به بهشت خواهد بود. علاوه بر این فرزندان وی نیز از امتیازات ویژه‌ای بهره‌مند می‌شدند. البته باید توجه داشت که اصولاً در فلسفه هندو «جسم» اهمیت و ارزش چندانی ندارد.

در تبت و چین باستان، افرادی که مبادرت به خودکشی می‌کردند، عمدتاً دو دسته بودند: یک دسته کسانی که در جستجوی تکامل معنوی بودند و دسته دوم کسانی که برای گریز از مقابل دشمن دست به خودکشی می‌زدند. در چین، خودکشی به عنوان نوعی عکس‌العمل، در مواردی حالت گروهی داشت. به عنوان مثال پس از مرگ کنفوسیوس ۵۰۰۰ نفر از شاگردان او به عنوان اعتراض به از میان بردن آثارش، خود را به دریا انداختند.

در آتن عهد باستان، خودکشی مطرود شمرده می‌شد و حتی جسم هم مورد مجازات قرار می‌گرفت. دست راست جسد را قطع در محل دیگری دفن می‌کردند.

در انگلستان تا سال ۱۸۷۰ خودکشی از نظر قانونی جرم محسوب می‌شد و وابستگان فردی که دست به خودکشی زده بود، موظف بودند به دربار مبلغی به عنوان غرامت

بپردازند. هرچند که بعدها دیگر این قانون را عملاً رعایت نمی‌کردند. فلسفه برقراری این

مجازات در حقیقت از آنجا ناشی می‌شد که جامعه شخص را از دو جهت معنوی و مادی مجرم می‌شناخت. از نظر معنوی از این جهت که او با خودکشی در کار خداوند دخالت کرده است و به لحاظ مادی از این نظر که حفظ جان کلیه افراد مملکت بر عهد پادشاه و قوای مملکتی است. تا اندکی قبل از جنگ جهانی دوم، افرادی که در انگلستان اقدام به خودکشی می‌کردند و نجات می‌یافتند، به مدتی حبس محکوم می‌شدند. البته بعدها این قانون تغییرات زیادی پیدا کرد و سال ۱۹۶۱ به کلی لغو شد. در حال حاضر بستگان افرادی که خودکشی می‌کنند، از دریافت غرامت بیمه محروم هستند.

در تمامی جوامع مسیحی و اسلامی و یهودی، خودکشی در رابطه انحرافی با انتظارات هنجاری قرار دارد. در حقیقت خودکشی در بعضی از کشورها جرم شناخته می‌شود، اما به طور کلی ارزیابی اخلاقی جامعه‌های کنونی در مورد خودکشی به شدت و سختگیری اجتماعات در گذشته نیست. در تاریخ اروپا شواهد زیادی از مخالفت شدید جامعه با مرگ ارادی وجود داشته است. جسد افرادی که خودکشی می‌کردند، مورد بی‌احترامی قرار می‌گرفت، از انجام مراسم مذهبی روی جسد خودداری می‌شد و بالاخره در مواردی کلیه اموال آنها مصادره می‌شد.

خودکشی در دنیای معاصر

بر اساس برآورد سازمان جهانی بهداشت، تعداد کسانی که در دنیا دست به خودکشی می‌زنند، روزانه اندکی بیش از هزار نفر است. بررسی در آمارهای مربوط به علل مرگ و میر نشان می‌دهد که خودکشی در طی سالهای اخیر اهمیتی بیش از پیش کسب کرده است و در سطح کشورهای اروپایی و امریکای شمالی غالباً در ردیف پنجمین تا دهمین علت از طبقه‌بندی علل مرگ و میر قرار دارد. از آغاز قرن بیستم تاکنون میزانهای سالانه خودکشی افزایش آرامی داشته است و میزان آن را در

کشورهای اروپای غربی در حال حاضر ۱۰ نفر در هر ۱۰۰ هزار نفر تخمین می‌زنند. در میان کشورهای اروپایی بر اساس آخرین گزارشهای سازمان ملل متحد. میزان خودکشی در مجارستان در مرتبه اول قرار دارد و پس از آن به ترتیب کشورهای اتریش، فنلاند، دانمارک، آلمان غربی، سوئد، سوئیس، فرانسه، بلژیک، لهستان، کانادا، لوگزامبورگ، ایالت متحده آمریکا، اسکاتلند، نروژ، هلند و ایتالیا قرار می‌گیرند.

در میان سایر کشورهای غیراروپایی، ژاپن در مرتبه اول قرار دارد که میزان آن ۲۲/۶ نفر در ۱۰۰ هزار نفر جمعیت برآورد گردیده است. آمارهایی که همه‌ساله توسط سازمان جهانی بهداشت در مورد میزان خودکشی منتشر می‌شود، تقریباً تنها منبع اصلی از نظر مقایسه بین‌المللی محسوب می‌شود. این آمارها غالباً فقط مربوط به حدود ۵۰ کشور است و تقریباً هیچ کشوری نیست که آمارهای قابل اعتماد در مورد میزان اقدام به خودکشی ارائه کند.

موارد خودکشی در زنان کمتر از مردان گزارش شده است، زیرا نظر جوامع غربی در باره خودکشی مردان متفاوت از خودکشی زنان است. در مورد مردان غالباً عوامل اجتماعی بیرون از خانواده مانند بیکاری علت خودکشی شمرده می‌شود، درحالی که در مورد زنان بیشتر گناه را متوجه فشارهای داخل خانواده می‌دانند. از این رو شوهرانی که همسرانشان خودکشی می‌کنند، بیش از زنان که در موقعیت مشابه هستند، تمایل دارند که خودکشی همسرانشان را مخفی نگه دارند. یکی دیگر از دلایل تفاوت در ارقام آمار خودکشی در زنان و مردان آن است که مردان در مقایسه با زنان از وسایل کشنده‌تری استفاده می‌کنند و در نتیجه بیشتر موفق می‌شوند.

بدیهی است که میزان خودکشی، گذشته از آنکه بر اثر شرایط و علل خاص خودکشی در این کشورها تحول می‌یابد، بر اثر وقایع معینی در دوره‌های مشخصی از تاریخ نیز کاهش یا افزایش می‌یابد. در سال ۱۹۶۶

برابر گزارش سازمان جهانی بهداشت، میزان خودکشی در برلن غربی به رقم ۴/۸ در ۱۰۰ هزار نفر افزایش یافت. در این شهر تعداد زیادی از اشخاص سالخورده ساکن بودند که بعد از تفکیک آن به دو قسمت شرقی و غربی، یا خانواده خود را از دست دادند و یا از آنها جدا شدند.

میزان خودکشی به طور کلی در کشورهای اروپای مرکزی، شمالی و غربی اروپا بیشتر است و در مقابل در یونان، اسپانیا و ایتالیا (هرچند که در این کشور نیز طی سالهای ۸۱-۱۹۸۳ میزان خودکشی افزایش چشم‌گیری داشته است) کمتر است. چنانچه رابطه میزان خودکشی و درآمد ملی را در نظر بگیریم، ملاحظه می‌کنیم که در میان ۲۰ کشور دنیا که دارای بالاترین میزان خودکشی هستند، ۱۷ کشور به گروه کشورهای ثروتمند دنیا تعلق دارند. از بررسی این رابطه‌ها روشن می‌شود که خودکشی یکی از شاخصهای عجیب رفاه اقتصادی و توسعه اجتماعی است. به طور کلی اختلافی که از نظر شدت میزان خودکشی میان اروپای شمالی و اروپای جنوبی وجود دارد، معمولاً همان اختلافی است که میان کشورهای که از نظر تمدن در مراحل رشد یافته‌تری هستند، با کشورهای که از نظر اقتصادی رشد چندانی نیافته‌اند، وجود دارد. این واقعیت ما را به این نتیجه منتهی می‌کند که خودکشی در سطح کشورهای پیشرفته صنعتی مطرح است.

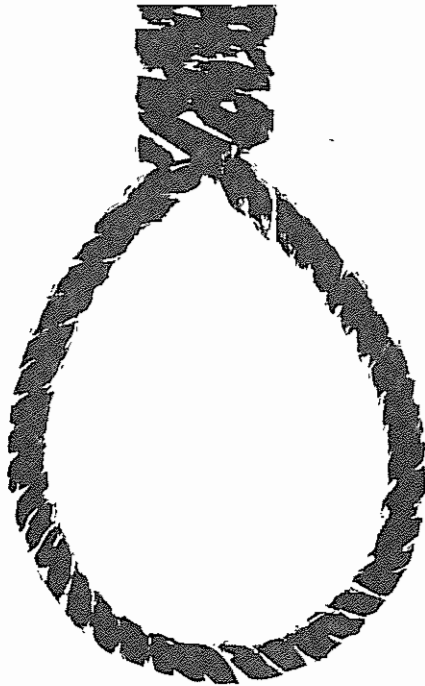
در ژاپن که خودکشی همواره با یک نسبت بسیار کهنه مواجه بوده است، دارای جنبه‌های جامعه‌شناختی ویژه‌ای است که خاص این کشور است. ریشه‌های خودکشی را در نوعی سنت و طرز تفکر، که در حقیقت پاسخی طبیعی به شرایط خاص است، باید جستجو کرد. در سال ۱۷۲۰ «شوگون» مجبور شد ضوابط شدیدی در باره مواردی که اقدام به خودکشی شناخته می‌شوند، وضع کند. خودکشی ژاپنی در برخی شرایط، مفهوم یک تکلیف حقیقی اخلاقی را پیدا می‌کرد. یک نمونه کامل از

این موارد را می‌توان خودکشی «دریادار نوگی» در مرگ «امپراتور میجی» در سال ۱۹۱۲ دانست. در میان نویسندگان ژاپنی افراد بسیاری را می‌توان ذکر کرد که به خودکشی مبادرت کرده‌اند، منجمله «اکوتاگاوا» که یکی از سرشناس‌ترین نویسندگان ژاپنی بود «میشیما» با نبوغ نویسنده‌گی‌اش و «تاوایاتا» رییس انجمن قلم و برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۷۸ به خاطر کتاب «سرزمین برفی».

خودکشی در ایران

با اینکه میزان خودکشی در مقایسه با سایر کشورها به ویژه کشورهای صنعتی غرب فاصله بسیار دارد و در حد کمتری است، اما با این حال در طی دو دهه اخیر روند رو به افزایش داشته است. بهترین عاملی که قضاوت دقیق در باره میزان خودکشی در ایران را غیرعملی می‌سازد، فقدان آمارهایی است که تمامی نقاط کشور را دربر می‌گیرد. اطلاعاتی که از طریق سالنامه آماری کشور (مرکز آمار ایران) انتشار می‌یابد، فقط مناطق شهری را شامل می‌شود (حوزه‌های استحفاظی شهربانیهای کشور) و در مورد مناطق روستایی کشور می‌توان گفت که اطلاع دقیقی وجود ندارد. علاوه بر این از طریق آمارهایی که در سازمانهای ذیربط ارائه می‌دهند، نمی‌توان به دقت از کل موارد خودکشی (منجر به فوت یا نجات‌یافته) در طی سالهای مختلف در کشور آگاهی یافت و معمولاً اطلاعات به موارد فوت به علت خودکشی محدود می‌شود. در سال ۱۳۶۰ جمعاً در مناطق شهری کشور ۱۵۶ مورد و در شهر تهران ۶۱ مورد فوت به علت خودکشی روی داده است. در طی سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ تعداد مورد فوت به علت خودکشی به میزان محسوسی کمتر از سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ (که طی آن خودکشی روند رو به افزایش داشته است.) گزارش شده است.

از سال ۱۳۶۱ تا پایان سال ۱۳۶۳ (که اطلاعات آن در دست نیست) تعداد موارد خودکشی افزایش بالنسبه سریع (حدود



عوامل روان‌شناختی

نخستین پیش روان‌شناختی مهم در مورد خودکشی به وسیله «فروید» ارائه شد. فروید با یک پیش‌فرض کلی انسان را صاحب دو غریزه می‌داند، غریزه «عشق» و غریزه «مرگ». با توجه به اینکه فروید اعتقاد دارد که هدف غریزه عشق یگانگی و اتحاد است و هدف غریزه مرگ، انهدام و بازگشت دادن حیات به مرگ می‌باشد، آنچه که مهم است، برقراری تعادل میان این دو غریزه است، که در غیر این صورت انسان از حال تعادل خارج می‌شود. فروید عقیده دارد کسانی که مبادرت به خودکشی می‌کنند، احتمالاً آن گروه بیماران روانی هستند که در آنها غریزه عشق خنثی گردیده و در مقابل غریزه مرگ با آزادی عمل زیادی وارد صحنه می‌شود.

بر اساس مفاهیم فروید، «کارل منیگر» خودکشی را قتل وارونه، دیگرکشی معکوس ناشی از خشم شخص به فردی دیگر معرفی می‌کند که یا متوجه درون می‌شود یا به عنوان بهانه‌ای برای مجازات مورد استفاده قرار می‌گیرد. او همچنین یک غریزه مرگ معطوف به نفس را توصیف کرد.

رابطه خودکشی و افسردگی را به بهترین وجه با نیاز به جبران که ممکن است در پس هر دو بوده باشد، می‌توان فهمید بیماران افسرده ممکن است در همان روزهایی که به نظر می‌رسد در حال رهایی از افسردگی هستند، خودکشی کنند. گاهی نیز اقدام به

اواخر قرن گذشته به وسیله امیل دورکیم صورت گرفت، دورکیم در کوشش خود برای توضیح الگوهای آماری، خودکشی را به سه طبقه اجتماعی تقسیم کرد: خودخواهانه، دیگرخواهانه و ناشی از بی‌هنجاری.

خودکشی خودخواهانه آن است که شخص رابطه‌ای قوی با هیچ گروه اجتماعی ندارد. فقدان وابستگی خانوادگی توضیحی است برای آسیب‌پذیری افراد مجرد نسبت به متأهل و آسیب‌پذیری نسبی زوجهای صاحب فرزند در مقابل خودکشی.

خودکشی دیگرخواهانه مشخص‌کننده گروهی است که استعداد به خودکشی آنها از وابستگی شدید اجتماعی ناشی می‌شود. منظور دورکیم از این خودکشی، نوعی بود که در جامعه ژاپن از بعضی طبقات اجتماعی انتظار می‌رفت. خودکشی ناشی از بی‌هنجاری را کسانی مرتکب می‌شوند که وابستگی آنها با جامعه دچار آشفتگی است. و در نتیجه از معیارهای رفتارهای مرسوم محروم گردیده‌اند. این نوع خودکشی توضیحی است برای عیار بالاتر این رفتار در بین افراد طلاق گرفته، در مقایسه با افراد متأهل و آسیب‌پذیری بیشتر کسانی که وضع اقتصادی آنها تغییر شدید ناگهانی پیدا کرده است. دورکیم نتیجه گرفت، هر قدر همبستگی اجتماعی میان افراد بیشتر باشد، میزان خودکشی کمتر است و بالعکس.

۵۰ درصد) را نشان می‌دهد و از ۲۰۰ مورد به ۲۹۹ مورد می‌رسد. با توجه به اینکه جمعیت نقاط شهری کشور در سال ۱۳۶۳ برابر با ۲۲ میلیون و ۳۱۰ هزار نفر برآورد گردیده است. میزان خودکشی در نقاط شهری کشور در این سال در حدود یک‌سوم در صد نفر خواهد بود که در مقایسه با سایر مراکز شهری دنیا اندک به نظر می‌رسد.

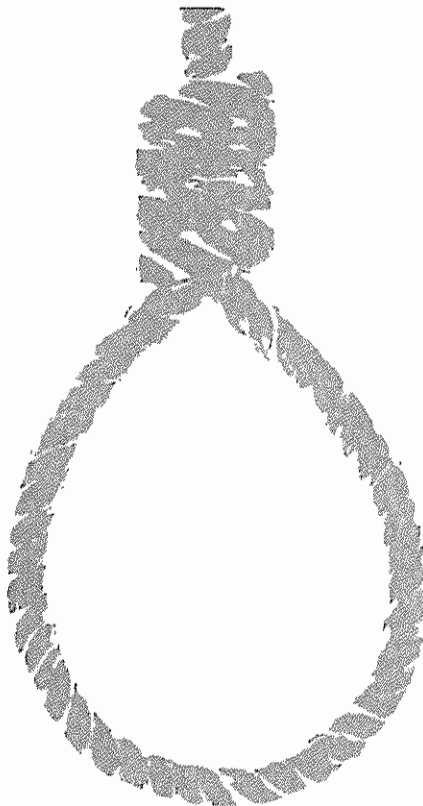
به غیر از آمارهای رسمی خودکشی در سطح کشور، پاره‌ای بررسیهای پراکنده در چند دهه قبل نیز هر کدام جنبه‌ای از مسأله را نشان می‌دهد. بررسی خودکشی در فاصله سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵ در شهر شیراز و حومه آن حاکی است که طی ده سال جمعاً ۸۰۰ مورد به خودکشی بین سنین ۲۰ تا ۳۰ سالگی روی داده است. بر اساس این تحقیق مهمترین علل خودکشی عبارت بوده‌اند از:

اختلاف زناشویی، نامناسب بودن شرایط زندگی، شکست در عشق، بیماریهای روانی، فقر، بیکاری و بالاخره اعتیاد.

تحقیق دیگری در تهران در فاصله سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ در مورد ۱۴۶۲ فقره خودکشی انجام شده است، نشان می‌دهد که از این عده ۸۳۹ نفر مرد و ۷۲۳ نفر زن بوده‌اند، در گروههای مختلف سنی، نسبت مردان در گروه سنی ۱۵-۳۴ ساله بیشتر است و حال آنکه در مورد زنان گروه سنی ۱۹-۱۵ ساله اهمیت بیشتر دارد. این بررسی نشان می‌دهد که مجردین بیش از متأهلین به خودکشی مبادرت می‌کنند و در میان این گروه نسبت مردان بیش از زنان مجرد است. اختلافات خانوادگی مهمترین علت خودکشیها است (۲۶ درصد) و مسائل اقتصادی ۱۱ درصد از خودکشی‌ها را سبب گردیده است، خودکشی در میان باسوادان بیشتر از بیسوادان است. «دورکیم» در توجیه علت کمتر بودن میزان خودکشی در میان متأهلین در مقایسه با مجردین نتیجه می‌گیرد که عامل واقعی مؤثر در این رابطه، نفس ازدواج نیست، بلکه شرایط تاهل، شبکه همبستگی اجتماعی فرد را گسترش می‌دهد.

عوامل جامعه‌شناختی

تشریح عمده در مطالعه خودکشی در



خودکشی موجب از بین رفتن یک افسردگی دیرپا می‌شود. به خصوص اگر نیاز به مجازات شدن بیمار را تأمین کرده باشد. یعنی به نظر می‌رسد یک نوع جبران که جان‌نشین دیگری می‌گردد. همچنین بسیاری از بیماران انتحاری نیز اشتغال ذهنی با خودکشی را برای مبارزه با افسردگی غیرقابل تحمل و احساس یاس مورد استفاده قرار می‌دهند. این پدیده در مطالعه به وسیله «آئورن بک» یکی از دقیقترین شاخصهای خطرات دیرپای خودکشی شناخته شد.

«ادوین شایدمن» و «نیل فارویرو» (دو خودکشی شناس برجسته) خودکشی را به چهار گروه تقسیم کرده‌اند.

۱ - بیمارانی که خودکشی را وسیله‌ای برای زندگی بهتر تلقی می‌کنند.

۲ - بیمارانی که به علت توهمات و هذیان‌ات مربوط به بیماری خود، خودکشی می‌کنند.

۳ - بیمارانی که برای انتقام گرفتن از محبوب خودکشی می‌کنند.

۴ - بیمارانی که پیر و ناتوان هستند و خودکشی برای آنها نوعی رهایی است.

رابطه میان خودکشی و الکلیسم و اعتیاد به مواد مخدر همواره مورد توجه بوده است. غالباً این سه مسئله با عامل چهارم که همان بیماری روانی است، رابطه دارند. خودکشی در میان بیماران روانی به نسبت زیاد است. الکلیسم و اعتیاد به مواد مخدر با هم در ارتباط هستند و الکلیسم با بیماریهای روانی رابطه دارد. به این اعتبار است که می‌توان در الکلیسم و اعتیاد به مواد مخدر، نوعی تباهی خوشتن را مشاهده کرد (خودکشی تدریجی) که شاید از برخی جهات تفاوت آنها با خودکشی را بتوان در عامل زمان خلاصه کرد. با این حال این مسئله نیز قابل طرح است که مثلاً الکلیسم و خودکشی بیشتر شواهدی از گرایشهای پرخاشگرانه باشند تا دو عامل دارای رابطه علت و معلولی با یکدیگر.

عوامل اقتصادی - اجتماعی

بحث از عوامل اقتصادی - اجتماعی را می‌توان با توجه به تنوع عوامل مرتبط با اینگونه علل در دو بخش پایگاه اقتصادی -

اواخر قرن نوزدهم اعتقاد دارد که فقر حامی افراد در مقابل خودکشی است. در دوره‌های بحرانی میزانهای خودکشی در محله‌های فقیرنشین پاریس افزایش نیافته است، بلکه محلات مرفه‌تر دارای بالاترین میزان خودکشی بوده‌اند.

میزان خودکشی و نوع آن با عامل سن نیز رابطه دارد. در میان جوانان به طور کلی خودکشی کمتر با برنامه‌ریزی قبلی است و متعاقب با ناکامیها و مشکلات زندگی به طور سریع حادث می‌شود. در این گروه خودکشی اقدامی است که با یک ژست اجتماعی - روانی توأم است. در حالی که در میان بزرگسالان خودکشی با طرح و هدفهای مشخص قبلی صورت می‌گیرد. در مورد تفاوت زنان و مردان از لحاظ خودکشی و افکار مربوط به آن، گزارش «وندی ورت و لاک» ۱۹۷۹، زنان را بیشتر از مردان دارای افکار خودکشی می‌داند، لیکن از سوی دیگر در پژوهش «فریوید و پری» ۱۹۸۵ تفاوت اندکی بین میانگین‌های زنان و مردان از لحاظ افکار خودکشی مشاهده می‌شود. گرچه زنان زیادی در امریکا اقدام به خودکشی می‌کنند، ولی مردان زیادتری در این امر موفق می‌شوند.

در بررسی عامل نژاد نیز مشخص شده که میزان خودکشی در بین سفیدپوستان (ایالات متحده) تقریباً دویار بیشتر از غیر سفیدپوست‌هاست، اما این رقم به تدریج با افزایش عیار خودکشی در بین سیاهپوستان مورد پرسش قرار می‌گیرد. در بین جوانان ساکن محلات فقیرنشین برخی گروههای امریکاییان بومی و سرخپوستان آلاسکایی، عیار خودکشی بسیار بالایی از ارقام مشابه برای کل مردم امریکاست. خودکشی در بین مهاجرین، بالاتر از بومیان امریکاست. از هر سه مورد خودکشی، دو مورد را مردهای سفیدپوست مرتکب می‌شوند. در فرآیند اجتماعی‌شدن، وسایل ارتباطی جمعی نیز در میان تمامی عوامل اجتماعی - فرهنگی نقش مؤثری در شکل‌دادن به شخصیت و پیوند فرد با جامعه دارند و از این جهت است که اثر وسایل ارتباطی در پیدایش رفتارهای بیمارگونه و توأم با خشونت (نسبت به خود و دیگران) نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اجتماعی و بحرانهای اقتصادی - اجتماعی به شرح زیر مطرح کرد: در پایگاه اقتصادی - اجتماعی می‌توان به یکی از مهمترین ابعاد مسئله که قشر شغلی باشد، توجه کرد. حرفه، نشانی از طبقه اجتماعی است و از این جهت بیشتر مطرح می‌شود که در آن سطح شخصی از رشد قوای ذهنی و شیوه خاصی از خودکشی مداخله دارد. در اغلب کشورها میزانهای بسیار زیاد خودکشی غالباً در قشرهای شغلی واقع در دو حد نهایی طبقه‌بندی شغلی قرار دارند. مشاغلی که از نظر درآمد و شأن اجتماعی در مراتب خیلی بالا و یا خیلی پایین قرار دارند. بر این قاعده استثناهایی هم وارد است. در برخی از کشورها دو گروه بالا، دارای میزان چندان زیادی از خودکشی نیستند.

نقش بحرانهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در بروز خودکشی بسیار پیچیده است. آمارها نشان می‌دهد که در دوره انقلابها میزان خودکشی تغییر قابل توجهی نمی‌کند، اما در مقابل، جنگها باعث تقلیل قابل توجه میزان خودکشی می‌شوند. به عنوان مثال در دوران جنگها در فرانسه در سال ۱۸۷۰ میزان خودکشی از ۱۰۰ به ۸۰، در سال ۱۹۱۷ از ۱۰۰ به ۶۰ و در سال ۱۹۴۳ از ۱۰۰ به ۵۸ تنزل یافت.

بحرانهای اقتصادی به طور کلی سبب افزایش میزان خودکشی می‌شوند. در این زمینه دورکیم با توجه به شرایط فرانسه در

وسایل ارتباط جمعی به عنوان عناصر اجتماعی - فرهنگی یک کشور می‌توانند در زمینه انتخاب روشهای خودکشی مؤثر واقع شوند و به گونه‌ای مدل بیافرینند، اما به نظر نمی‌رسد که این عوامل نقش چندان مؤثری بر میزان خودکشی داشته باشند.

خودکشی کودک و نوجوان

تعداد بچه‌های زیر ۱۵ سال که خودکشی می‌کنند، از رقم ۴۰ در سال ۱۹۵۰ به ۳۰۰ در سال ۱۹۸۵ افزایش یافت. معهذاً خودکشی در بچه‌های زیر ۱۲ سال اتفاقی نادر است. افکار انتحاری (مثل صحبت کودک در مورد قصد آزار رساندن به خود) یا تهدید به خودکشی (مثل صحبت کودک در مورد قصد پریدن جلو اتومبیل در حال حرکت) بسیار بیشتر از خودکشی موفق دیده می‌شود. در ایالات متحده، سالانه ۱۲ هزار کودک، به علت تهدید یا رفتار انتحاری در بیمارستان بستری می‌شوند. طبق یک مطالعه به روی گروهی از کودکان سالم که به طور اتفاقی برگزیده شده بودند، ۱۳ درصد کودکان گاه‌گاهی افکار خودکشی دارند. در بین بچه‌ها و نوجوانی که اقدام به خودکشی می‌کنند، یا موفق به از بین بردن خود می‌گردند، میزان خشونت جسمی و بی‌توجهی از جانب والدین بالاست. خودکشی در بچه‌های خانواده‌های تک‌سرپرستی ناشی از جدایی یا طلاق بالاتر است. ۶۰ درصد نوجوانان خودکشی، متعلق به خانواده‌های تک‌سرپرستی هستند.

خودکشی چندگانه بین نوجوانانی که همدیگر را می‌شناخته و در یک مدرسه تحصیل می‌کرده‌اند، گزارش شده است. رفتار انتحاری ممکن است اقدام مشابهی را در گروه همسان از طریق همانندسازی به وجود آورد که اصطلاحاً خودکشیهای تقلیدی نامیده می‌شود. افراد غالباً برای خودکشی از وسایل بسیار متنوعی استفاده می‌کنند که می‌توان آنها را به سه دسته زیر تقسیم کرد:

الف - خودکشی بر اثر عوامل مکانیکی و

فیزیکی، شامل سلاحهای سرد (چاقو، تیغ صورت تراشی، قیچی و...)، اسلحه گرم (هفت تیر، مواد انفجاری و...)، سقوط (پرتاب شدن از پنجره، سقوط از ارتفاع)، تصادف (با تریلر، اتومبیل، ماشین‌آلات صنعتی)، سوختگی (خودسوزی)، داروهای محرق (اسیدها و سود پتاس).

ب - خودکشی بر اثر خفگی شامل: دار زدن، خفگی، غرق‌شدن در (دریا، رودخانه، مرداب، استخر) گاز ذغال، گاز.

ج - خودکشی بر اثر مسمومیت، شامل: تمامی سموم (آرسنیک، استریکنین، جیوه، نتورید، تریاک، حشیش، الکل، سیانور، آسپرین و...) انتخاب وسیله خودکشی وابسته به عوامل بسیاری است، تقلید (از نمونه‌های مشاهده‌شده، نقل شده و یا شنیده شده) دارای نقش بسیار مهمی است. عامل دیگر در این زمینه سهولت کاربرد است. معمولاً وسایلی به کار گرفته می‌شود که به فوریت در دسترس قرار دارند، تهیه آنها ساده است و کاربرد آنها همراه با مشکل نیست.

علائم خطر

- ۱ - سابقه خودکشی قبلی یا تهدید به خودکشی.
- ۲ - یادداشت و نامه خودکشی.
- ۳ - بیماری مزمن (مخصوصاً طرز برخورد با بیماری).
- ۴ - الکلیسم یا وابستگی دارویی.
- ۵ - عمل جراحی اخیر یا بچه‌دار شدن.
- ۶ - سالخوردگی، مخصوصاً در مردان.
- ۷ - همجنس‌گرایی.
- ۸ - سابقه خانوادگی خودکشی.
- ۹ - بحران تازه در زندگی، از قبیل داغداری یا جراحی قریب‌الوقوع.
- ۱۰ - اضطراب، افسردگی، تحلیل قوا.
- ۱۱ - اهمیت‌دادن به تأثیر خودکشی بر افراد خانواده و دوستان و سایرین.
- ۱۲ - سالگرد یک رویداد مهم (مثل مرگ یک عزیز) و خیالپردازیهای پیوستن به هم و یکی شدن مجدد.

زمینه‌های پیشگیری

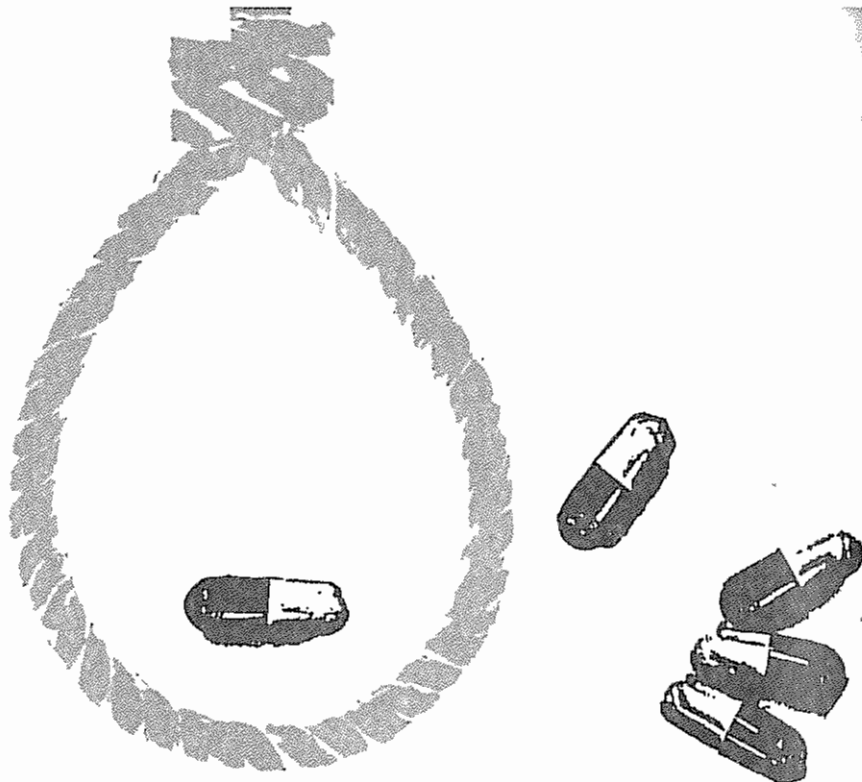
وقتی خودکشی در یک حالت بحرانی

ظاهر می‌شود، به نظر می‌رسد که اقدام به خودکشی پس از طی یک مرحله آمادگی قبلی و در دوره ویژه‌ای صورت می‌گیرد که احتمالاً ضمیر ناهشیار در آن نقش عمده‌ای دارد. با توجه به اینکه مسئله عمده در پیشگیری از خودکشی با «گوش دادن» یا سخنان فرد متمایل به خودکشی در ارتباط است، می‌توان اهمیت تلفن را در این زمینه درک کرد. این امر شاید قبل از هر چیز اهمیت تاریخی داشته است. چرا که در ابتدا در شهرهای لوس‌آنجلس و لندن شماره‌تلفنهای خاصی به این کار اختصاص داده و از مردم خواسته شده بود که قبل از سعی کردن به خودکشی، با شماره‌های ذکر شده، تماس بگیرند. با استقرار چند شماره تلفن پایه‌های اولیه دو سازمان بزرگ دنیا در دو شهر مزبور بنا نهاده شد. پس از آن مرکز وین افتتاح شد. هدف اولیه در پیشگیری از خودکشی و درمان افراد در معرض خودکشی است که نتیجه آن نجات حیات انسانهاست. متأسفانه همیشه پیشگیری در این سطح امکان‌پذیر نیست. در سطح ثانوی یعنی در دوره بحرانی خودکشی هدف، کمک به فرد و مواجه شدن با بحران تدارک درمان مناسب و مداخله در شرایط فرد از نظر جلوگیری از خودکشی در آیند است.

در سطح ثالث یعنی هنگامی که خودکشی واقع شده است، فعالیت‌هایی که به عهده مسئولین امر (نجات‌دهندگان) است مقابله با احساس شرم و گناهی است که در اعضای خانواده، دوستان و حتی نزدیکان بیمار به وجود می‌آید.

پیشگیری اولیه

این نوع پیشگیری حالت ایده‌آل دارد. چرا که هدف آن جلوگیری از ایجاد هرگونه آرزوی مرگ و یا خودکشی است. این مرحله، پایه علمی پیشگیری از خودکشی است و عملی غیرممکن نیست. این اقدام می‌تواند توسط پزشکان و کارشناسان مسائل اجتماعی، هر دو صورت گیرد. در این رابطه است که مراجعه به مراکز تخصصی مانند



روان‌درمانی به صورت اورژانس، بستری شدن و یا در مواردی، جا به جایی شخص و دخالت در شرایط محیطی او مطرح می‌شود. ضرورت حکم می‌کند که برای افرادی که در شرایط خطرناک قرار دارند، اقدامات احتیاطی فوری صورت گیرد و معمولاً مؤثرترین اقدام در این موارد، بستری کردن آنها در بیمارستان است که دارای فوایدی است که می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

الف - سبب تمدد قوا و استراحت و تقویت برای فرد و اطرافیان وی می‌شود.

ب - سبب می‌شود که فرد از شرایطی که بر اثر آن انواع استرسها و اضطرابها به وجود می‌آید، خارج شود.

ج - امکان می‌دهد که فرد مورد معاینه و ارزیابی قرار بگیرد.

د - این عمل به شخص نشان می‌دهد که مورد حمایت قرار گرفته است و مسائل وی به طور جدی مورد توجه دیگران است.

ه - به فرد امکان می‌دهد که روابط درمانی را به نحوی ساده‌تر پذیرا باشد.

در اولین مرحله، حمایت متناسب از بیمار در رابطه با اضطراب و ناامیدی او، ترمیم روابط ارضاکنده وی را با دیگران شامل می‌شود. روان‌درمانی می‌تواند برای افرادی که در شرایط نامساعدی قرار دارند، مفید باشد. بسیاری از محققان اعتقاد دارند که افسردگی، پایه بسیاری از رفتارهای منجر به خودکشی است و از این جهت مسیر خاص درمان می‌باید جنبه فردی داشته باشد و بر تضاد اصلی که بر اندیشه فرد حاکم است، متکی باشد. درمان‌گر باید در این زمینه فعالیت کند که تضاد و استرس را از میان بردارد، محرکهای تخریب‌کننده را تحت کنترل درآورد و بیمار را به طرف رفتارهای سازنده هدایت کند. «ریچمن» اعتقاد دارد که خودکشی در خانواده‌هایی روی می‌دهد که در آنها احساسات پرخاشگرانه وجود دارد و روابط خانوادگی دستخوش اختلال است. وی نتیجه می‌گیرد که روان‌درمانی باید تمامی خانواده را به عنوان بیمار در نظر بگیرد و نه فقط فردی را که گرایش به خودکشی داشته است.

پرخاشگرانه، غفلت در انجام تکالیف، عدم توانایی و یا عدم تمایل به برقراری ارتباط با دیگران، بی‌نظمی، مصرف الکل و یا مواد مخدر، عدم توجه به وضع ظاهر، کم‌شدن سریع وزن، دگرگونیهای ناگهانی شخصیتی، دشواری در تمرکز، ذهن، خشم و غضب سرکوب‌شده، تحریک‌پذیری شدید، عداوت، توهم و خیال‌پردازی، حساسیت فوق‌العاده زیاد و تلفیق‌پذیری بسیار شدید. روشهای پیشگیری ثانوی هنگامی به کار گرفته می‌شوند که گرایشهای خودکشی حالت آشکار پیدا می‌کند، اما شخص هنوز دست به خودکشی نزده است. این دسته از روشها، مواردی مانند بستری شدن در بیمارستان، روان‌درمانی، دارودرمانی و دخالت در شرایط محیطی را شامل می‌شود. این روشها، روشهایی هستند که به هنگام اوج‌گیری یادشده و گسترش بحران مطرح می‌شوند و این یکی از اهداف اصلی مراکز پیشگیری از خودکشی است. این نوع مراکز همیشه در اختیار افراد ناامید است و تلاش کارکنان آن در این است که بدانند چه عاملی در شخص ایجاد ناراحتی کرده است. آنان اعتقاد دارند که همیشه برای مسائل راه‌حل وجود دارد و بالاخره این مراکز در مورد لزوم با سایر سازمانها در رابطه هستند. در این مرحله هدف، یافتن راه‌حل برای مسائل شخص نیست، بلکه هدف اساساً تسکین و ایجاد امیدواری در شخص، در حالتی است که او را در جریان خودکشی قرار داده است. در رابطه با حالت بحران خودکشی، ضرورت درمان و مداخله فوری توأم با

پیشگیری از خودکشی و یا سازمانهای عهده‌دار امور مشابه (که در سطح خیلی از کشورها و به ویژه کشورهای پیشرفته صنعتی به وجود آمده‌اند) می‌تواند در مورد خانواده و یا خود شخص در معرض خودکشی بسیار مفید باشد.

البته در اینجا باید اشاره کنیم که شرایط ویژه برخی از درمانگاههای تخصصی و یا بیمارستانهای روانی به گونه‌ای است که مقابله با خودکشی، حالتی خنثی و غیرمؤثر دارد، مانند: قراردادن فرد در سالنهای شلوغ، منزوی کردن بیمار توأم با مراقبت شدید، بستن تمام درها و پنجره‌ها و جمع‌آوری اشیای خطرناک. بدیهی است با ایجاد شرایطی افراطی این مسئله ممکن است مطرح شود که او را به جستجوی وسایلی ماهرانه‌تر برای خودکشی وادار کند.

حفاظت واقعی فرد در مقابل خودکشی باید حالتی فعال داشته باشد. علاوه بر درمان عارضه‌ای که از لحاظ جسمی - روانی ممکن است برای شخص مطرح باشد، آنچه که اساسی است، تنظیم و تجدید نظم زندگی بیمار است. (سازمان‌دادن به اوقات فراغت، گفتار درمانی، روان‌درمانی و غیره).

بنابراین مسأله پیشگیری از خودکشی عبارت است از وجود شخص و یا سازمانی که مسائل فرد را بشنود و در اختیار وی قرار بگیرد. بررسیهای متعدد نشان می‌دهد که بروز دگرگونیهای رفتاری از نوع زیر را باید به عنوان علایم خطر تلقی کرد: اختلال در غذاخوردن یا از دست دادن اشتها، عوارض جسمی - روانی، بیخوابی، رفتارهای

ششمین شماره

ماهنامه فرهنگی، ادبی،

هنری و اجتماعی

کیان

با این مطالب منتشر

شد:

اندیشه:

بررسی تطبیقی سه نظریه حکومت اسلامی: غلامحسین نادى نجف آبادی

درک زمان در شرایط مختلف اجتماعی: سیدمحمد مهدی جعفری

شریعتی و اصالت تاریخ: احمد نراقی

بازسازی معرفت دینی در پرتو علوم بشری: اکبر گنجی

راه و روش «اقبال لاهوری» در نواندیشی دینی: خالد زیاده، ترجمه مقصود فراستخواه

ملاحظات پیرامون مسأله تهاجم فرهنگی: علی سروش کیا

از چیزهای دیگر:

پنجمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران: جهانگیر چراتی

شرح مجموعه گل

اسلام و مسیحیت، در کنگره علمی یونان

خبرهای فرهنگی و هنری ایران و جهان

ادبیات:

«نبوغی» برتر از افتخار (گفت و گوی سیمون دوبوار با ژان پل سارتر): ترجمه سعید

شهرتاش

غلو، کودکی از تبار عیاران: مریم خوزان

شاهکارهای کشف شده در آرشیو کا.گ.ب: سرجو ترومیتا، ترجمه قهرمان نورانی

شعر: هفت گام در حریم تنهایی نخلستان: شهرام رجبزاده

عرفی و دوری از عرف: ثابت محمودی (سهیل)

منابع و مأخذ:

هنر:

۱) منوچهر محسنی، انحرافات اجتماعی،

انگیزه‌ها و علل خودکشی. مؤلف و ناشر دکتر

منوچهر محسنی. زمستان ۶۶

۲) آسیب شناسی روانی، تألیف دکتر سعید

شاملو، انتشارات رشد، تابستان ۱۳۶۸.

۳) خلاصه روانپزشکی (جلد سوم) تألیف

کاپلان و سادوک، ترجمه دکتر نصراله پورافکاری،

انتشارات تبریز، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۹.

۴) مباحث عمده در روانپزشکی. پروفیسور

کلارنس. ج. راو ترجمه دکتر جواد وهابزاده،

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،

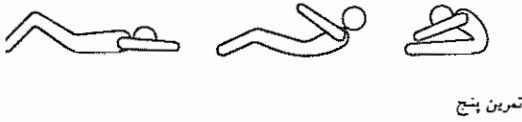
تهران ۱۳۶۶.

«کیان» گامی نو در راه

پاسداری از کیان فرهنگی

باز هم تمرین!

تمرینهای مربوط به جدول شماره ۲:

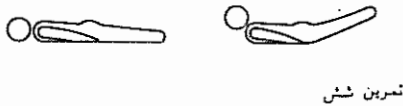


تمرین پنج

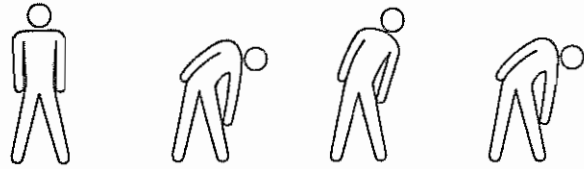


تمرین دو

تمرین یک



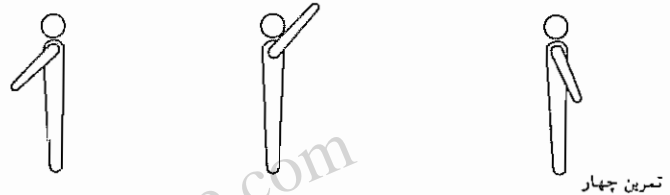
تمرین شش



تمرین سه



تمرین هفت



تمرین چهار

همزمان پاهای خود را به طور کامل از سطح زمین بلند کرده و تا جایی که امکان دارد به سر خود نزدیک کنید. پاهای خود را در این قسمت از تمرین خم نکنید و سعی داشته باشید که کاملاً صاف و در یک خط راست باشند. آنگاه به حالت اولیه خود بازگردید.

شمارش: هربار که تمرین را انجام دهید و به حالت اولیه خود برگردید، یک مرتبه محسوب می شود.

تمرینهای ۷ و ۸ این جدول، مشابه تمرینهای ۷ و ۸ مربوط به جدول یک هستند.

تمرین ۹
بالا بردن پا:

شروع: به پشت دراز بکشید و پاها را صاف در کنار هم بگذارید. حال، دستها را در امتداد شانههای خود قرار دهید، به طوری که با دستها و بدن خود یک صلیب بسازید. آنگاه پای چپ خود را به گونه ای بلند کنید که کاملاً بر سطح زمین و بر بدن شما عمود

خود را در حالی خم کنید که کف پایتان روی زمین است. دستها را در امتداد بدن و در بالای سر خود صاف نگهدارید. دستها را چرخانده و به جلو ببرید و همزمان با این عمل، زانوهای خود را به جلو بکشید. آنگاه در جهتی حرکت کنید که در نهایت، حالت نشسته به خود بگیرید. آنگاه، بالاتنه خود را کاملاً به جلو خم کنید و سعی کنید که با

انگشتان دست، پنجههای پای خود را لمس کنید. سپس دوباره به حالت اولیه بازگردید.

شمارش: هربار که به حالت اولیه شروع تمرین بازمی گردید، یک مرتبه محسوب می شود.

تمرین ۶
خم کردن پاها:

شروع: بر روی شکم دراز بکشید و دستهای خود را در دو طرف و در امتداد بدن قرار دهید، به طوری که بتوانید با کف دست خود بر قسمت جلوی رانهایتان فشار وارد کنید. با یک حرکت کششی، سر و شانههای خود را به طرف عقب بلند کنید و

تمرینهای مربوط به جدول شماره ۲:

تمرینهای ۱ و ۲ و ۳ در این قسمت مشابه تمرینهای شماره ۱ و ۲ و ۳ مربوط به جدول یک هستند. بنابراین از ذکر مجدد آنها خودداری می کنیم.

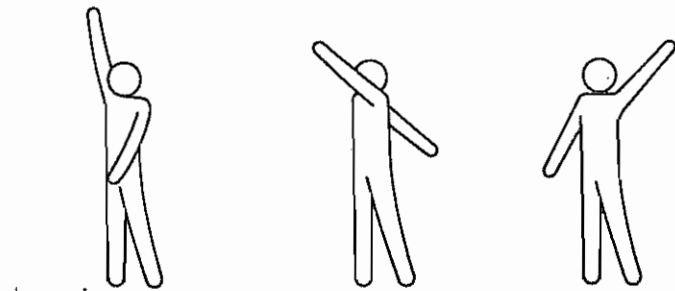
تمرین ۴
دایره بسازید:

شروع: صاف بایستید و پاها را به اندازه ۳۰ سانتیمتر از هم باز نگه دارید و دستها را در دو طرف بدن پایین بیاندازید. همزمان، هر دو دست خود را طوری بچرخانید که با هر دوی آنها در یک زمان، دو دایره بزرگ و کامل بزنید. نیمی از وقت تمرین خود را به طرف جلو و نیمی از آن را در جهت عقب دایره بزنید.

شمارش: هر دایره کامل یک مرتبه محسوب می شود.

تمرین ۵
برخاستن:

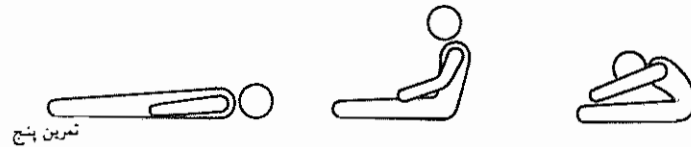
شروع: به پشت دراز بکشید، زانوهای



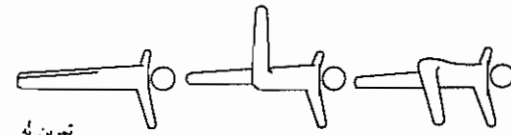
تمرین چهار



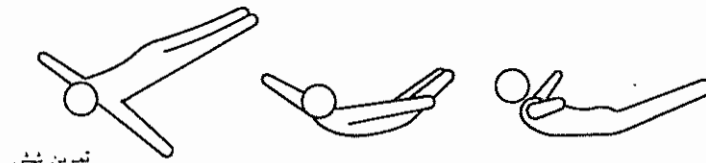
تمرین هشت



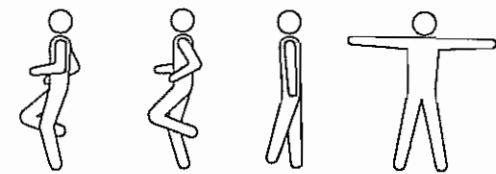
تمرین پنج



تمرین نه



تمرین یازده



تمرین ده

عمل به سمت جلو و نیمی دیگر را به طرف عقب اختصاص دهید.

شمارش: هر بار که با دو دست یک دایره کامل بزنید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

تمرین ۵، برخاستن:

شروع: به پشت دراز بکشید و پاهای خود را صاف و بدون خمیدگی در راستای بدن دراز کنید. دستها را در دو طرف بدن در امتداد آن بر روی زمین قرار دهید. پشت خود را تا جایی که امکان دارد، صاف نگه دارید و در همین حال و بی‌هیچ خمیدگی شروع به نشستن کنید.

در طول این حرکت (برخاستن و نشستن) کف دستهای خود را روی پاهایتان بلغزانید، تا جایی که نهایتاً با حرکت دستها به جلو سعی کنید پنجه‌های پاهای خود را لمس کنید. سپس، به وضعیت اولیه شروع تمرین بازگردید.

شمارش: هر بار که تمرین را انجام می‌دهید و به وضعیت اولیه شروع تمرین بازگردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

ادامه دارد

از هم باز کنید و همزمان بالا بپرید. همزمان با این جهش دستها را در امتداد شانه‌ها - بدون اینکه خم شوند - بالا ببرید و به صورت کشیده، همان طور که در شکل نشان داده شده است، قرار دهید.

سپس، دوباره، با یک حرکت جهشی به سطح زمین برگردید. پاها را جفت کرده و دستها را در دو طرف بدن آویزان کنید. شمارش: هر بار که به سطح زمین برگردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

تمرینهای مربوط به جدول شماره ۳: تمرین ۴، دایره بسازید:

شروع: صاف بایستید و پاها را در حدود ۲۰ سانتیمتر از هم باز بگذارید و دستها را در دو طرف بدن پایین بیاندازید. حال با دستهای خود دایره‌هایی مانند حرکت پروانه‌های آسیاب بادی بسازید. به این صورت که دو دست مخالف هم حرکت کنند و در یک حرکت همزمان یک دست بالا و دست دیگر پایین قرار بگیرد. نیمی از وقت تمرین خود را به تکرار این

باشد. سپس آن را روی عرض بدن خود پائین بیاورید و سعی کنید که با پنجه همان پا انگشتان دست راست خود را لمس کنید. (همان‌طور که در تصویر نشان داده شده است). بدن و پاهای خود را در طول تمرین صاف نگه دارید و توجه کنید که خم نشوند. شمارش: هر بار که به حالت اولیه شروع تمرین باز گردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

تمرین ۱۰،

درجا دویدن - پرش با پاهای باز:

شروع دویدن: صاف بایستید، پاها را در کنار هم و دستها را در دو طرف بدن قرار دهید. حالا با شروع از پای چپ، درجا بدوید و سعی کنید که پاهای خود را حداقل ۱۰ سانتیمتر از سطح زمین بالا ببرید.

شمارش: هر بار که پای چپ شما به زمین می‌خورد، یک مرتبه محسوب می‌شود.

شروع پرش: در آغاز این حرکت لازم است پاها در کنار هم قرار بگیرند و دستها در دو طرف بدن آویزان باشند. حال با یک حرکت جهشی پاها را به اندازه ۳۰ سانتیمتر

چاپ چهارم منتشر شد

کتاب برگزیده سال ۱۳۶۹



فصلنامه

نهج البلاغه

ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی

قیمت: ۸۰۰ تومان

خواستاران این کتاب در شهرستانها می توانند بهای کتاب را به حساب ۴۹۶/۱۱ بانک مرکزی واریز کنند (از همه شعب بانکهای ملی می توان به این حساب حواله کرد)، و اصل فیش بانکی را همراه با فرم تکمیل شده زیر به نشانی دفتر مرکزی شرکت ارسال دارند تا کتاب با پست سفارشی برای آنها فرستاده شود (هزینه بسته بندی و ارسال کتاب به همه شهرستانها بر عهده شرکت است).

اینجانب: نشانی:

..... کد پستی: تلفن:

با ارسال فیش بانکی شماره: به مبلغ: ریال، درخواست می نمایم نسبت به ارسال کتاب اقدام فرمایید.

انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
(شرکت سهامی)



دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان افریقا، نرسیده به چهارراه شهید حقانی
(جهان کودک)، کوچه کمان، شماره ۴، تلفن: ۶۸۴۵۶۹-۷۰؛ صندوق پستی ۱۵۱۷۵-۳۶۶
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، جنب دبیرخانه دانشگاه تهران

ZAMAN

VOL. 1. No 5 May - June - July 1992



سازمان پارکها

و فضای سبز شهر تهران